



# در مسیر رستگاری

(تفسیر سورۀ مبارکۀ حشر)

پژوهشگاه علوم اسلامی امام صادق (ع)

## نام کتاب

(تفسیر سورۃ مبارکہ حشر)



موضوع: تفسیر قرآن

تهیه کننده: پژوهشگاه علوم اسلامی امام صادق علیه السلام

نویسنده: صمدعالی نژاد و محمدرضا صداقت

ویراستاران: مسلم شوبکالائی و حسین قاسم حمزه

کنترل نهایی: سیدعلی یار افشارپور

ناشر: معاونت تربیت و آموزش عقیدتی سیاسی نمایندگی ولی فقیه در سپاه

چاپ: مرکز چاپ نمایندگی ولی فقیه در سپاه

نوبت چاپ: اول ○ تاریخ چاپ: تابستان ۱۳۹۳ ○ شمارگان: ۱۳۲۰۰۰

## فهرست

پیشگفتار .....	۱۱
مقدمه .....	۱۳

### درس اول: کلیات

درآمد .....	۱۷
جوّ نزول قرآن .....	۱۸
فضای نزول سوره .....	۲۰
نام و جایگاه سوره .....	۲۱
محتوای کلی سوره حشر .....	۲۲
فضیلت سوره حشر .....	۲۳
فضیلت آیات پایانی سوره حشر .....	۲۶

### درس دوم: تسبیح موجودات

محتوای کلی آیه .....	۲۹
تفسیر .....	۲۹
تسبیح در قرآن کریم .....	۳۱
معنای تسبیح .....	۳۱
دستور به تسبیح .....	۳۲
گونه‌های تسبیح (الفاظ یا اذکار تسبیح) .....	۳۴

پیام‌ها.....	۳۶
واژه‌های مهم.....	۳۷
یادآوری صرف و نحو: باب تفعیل.....	۳۷

### درس سوم: عوامل پیروزی بخش

محتوای کلی آیه.....	۳۹
شأن نزول.....	۴۰
تفسیر.....	۴۲
ترس و وحشت در دل دشمنان.....	۴۵
ترس درونی دشمنان در دفاع مقدس.....	۴۶
عبرت.....	۵۰
بصیرت.....	۵۲
ویژگی‌ها و موانع بصیرت.....	۵۴
پیام‌ها.....	۵۶
یادآوری صرف و نحو: باب افعال.....	۵۷

### درس چهارم: جلالی وطن یهود

محتوای کلی آیه.....	۵۹
تفسیر.....	۶۰
برخورد شدید.....	۶۰
علّت این همه شدّت.....	۶۱
توطئه‌های امروز یهود.....	۶۴
شرایط برخورداری از یاری الهی.....	۶۷
۱. صبر و پایداری.....	۶۷
۲. تقوا.....	۶۸
۳. دعا و استغاثه.....	۶۸
۴. توکل.....	۷۰
چگونگی قدرت‌نمایی خداوند.....	۷۰
پیام‌ها.....	۷۲
واژه‌های مهم.....	۷۳
یادآوری صرف و نحو، باب مفاعله.....	۷۳

## درس پنجم: خواری فاسقان

۷۵.....	محتوای کلی آیه .....
۷۵.....	شأن نزول .....
۷۶.....	تفسیر .....
۷۹.....	صلح و جنگ در اسلام .....
۸۲.....	آداب جنگ .....
۸۷.....	پیام‌ها .....
۸۷.....	واژه‌های مهم .....
۸۷.....	یادآوری صرف و نحو، ادوات شرط .....

## درس ششم: فیء در اسلام (۱)

۹۰.....	محتوای کلی آیه .....
۹۰.....	شأن نزول .....
۹۱.....	تفسیر .....
۹۳.....	معنای فیء در کلام امام صادق <small>علیه السلام</small> .....
۹۵.....	موارد مصرف فیء .....
۹۷.....	تبعیت از اوامر و نواهی رسول اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small> .....
۱۰۱.....	پیام‌ها .....
۱۰۳.....	واژه‌های مهم .....
۱۰۳.....	یادآوری صرف و نحو، جمله شرطیه .....

## درس هفتم: فیء در اسلام (۲)

۱۰۵.....	محتوای کلی آیه .....
۱۰۶.....	نگاهی به اوضاع اقتصادی مردم مدینه .....
۱۰۶.....	تفسیر .....
۱۰۹.....	تجلیل از مهاجرین .....
۱۱۰.....	هدف مهاجرین .....
۱۱۲.....	پیام‌ها .....
۱۱۲.....	واژه‌های مهم .....
۱۱۳.....	یادآوری صرف و نحو، توابع .....
۱۱۳.....	بدل .....

### درس هشتم: پرهیز از رذایل نفسانی

۱۱۵	.....	محتوای کلی آیه
۱۱۶	.....	شأن نزول
۱۱۶	.....	تجلیل از انصار
۱۲۱	.....	ایثار
۱۲۲	.....	نمونه‌ای از ایثار انصار
۱۲۳	.....	شُحّ نفس
۱۲۴	.....	مفهوم شُحّ در روایات
۱۲۵	.....	پیام‌ها
۱۲۶	.....	واژه‌های مهم
۱۲۷	.....	یادآوری صرف و نحو، باب تفعّل

### درس نهم: برادران دینی

۱۲۹	.....	محتوای کلی آیه
۱۲۹	.....	تفسیر
۱۳۱	.....	توصیف تابعان
۱۳۴	.....	برادران دینی
۱۳۶	.....	پیام‌ها
۱۳۷	.....	واژه‌های مهم
۱۳۸	.....	یادآوری صرف و نحو، فعل نهی
۱۳۸	.....	صیغه‌های فعل نهی

### درس دهم: نفاق

۱۳۹	.....	محتوای کلی آیه
۱۴۰	.....	شأن نزول
۱۴۱	.....	تفسیر
۱۴۲	.....	مراد از منافقان و برادران شان از اهل کتاب
۱۴۳	.....	وعده‌های دروغین منافقان
۱۴۴	.....	پیوستگی نفاق و دروغ
۱۴۵	.....	ویژگی‌های منافقان
۱۴۷	.....	منافق از منظر روایات

۱۴۷.....	منشأ نفاق.....
۱۴۸.....	واژه‌های مهم.....
۱۴۸.....	پیام‌ها.....
۱۴۹.....	یادآوری صرف و نحو، حروف تأکید.....

### درس یازدهم: منافقان (۱)

۱۵۱.....	محتوای کلی آیه.....
۱۵۲.....	تفسیر.....
۱۵۳.....	وحشت منافقان.....
۱۵۷.....	نفاق و منافقان در اسلام.....
۱۵۹.....	خطر منافقان.....
۱۶۰.....	ده نشانه منافق.....
۱۶۲.....	پیام‌ها.....
۱۶۳.....	واژه‌های مهم.....
۱۶۳.....	یادآوری صرف و نحو، تمیز.....
۱۶۴.....	اقسام تمیز.....

### درس دوازدهم: منافقان (۲)

۱۶۵.....	محتوای کلی آیه.....
۱۶۶.....	تفسیر.....
۱۶۷.....	داستان بنی قینقاع.....
۱۷۱.....	داستان برصیصای عابد.....
۱۷۲.....	فرجام فریبکاران.....
۱۷۳.....	شبهات‌های منافقان با شیطان.....
۱۷۳.....	پیام‌ها.....
۱۷۵.....	واژه‌های مهم.....
۱۷۵.....	یادآوری صرف و نحو، مفعول فیه.....

### درس سیزدهم: تقوای الهی

۱۷۷.....	محتوای کلی آیه.....
۱۷۸.....	تفسیر.....

۱۷۹	امر به تقوا، مراقبه و محاسبه.....
۱۸۳	معنا و مفهوم تقوا، جایگاه و آثار آن.....
۱۸۳	۱. مفهوم تقوا.....
۱۸۴	۲. جایگاه تقوا.....
۱۸۶	۳. آثار ارزشمند تقوا.....
۱۸۷	مراقبه نفس.....
۱۸۸	محاسبه نفس.....
۱۹۱	نتایج محاسبه نفس.....
۱۹۲	پیام‌ها.....
۱۹۳	واژه‌های مهم.....
۱۹۳	یادآوری صرف و نحو، مضارع مجزوم.....

#### درس چهاردهم: معرفت نفس

۱۹۵	محتوای کلی آیه.....
۱۹۶	تفسیر.....
۱۹۷	خودفراموشی.....
۱۹۷	خدافراموشی سبب خودفراموشی.....
۱۹۸	پیامد خودفراموشی.....
۱۹۹	نکته‌ها.....
۲۰۰	پیام‌ها.....
۲۰۱	واژه‌های مهم.....
۲۰۱	یادآوری صرف و نحو، موصول.....
۲۰۱	۱. موصول خاص.....
۲۰۲	۲. موصول مشترک.....

#### درس پانزدهم: دوزخیان و بهشتیان

۲۰۳	محتوای کلی آیه.....
۲۰۳	تفسیر.....
۲۰۴	ویژگی دوزخیان.....
۲۰۶	ویژگی بهشتیان.....
۲۰۶	راه رستگاری.....



۲۰۶	۱. ایمان و عمل صالح
۲۰۷	۲. تقوا
۲۰۹	۳. پیروی از خدا و رسول ﷺ
۲۰۹	۴. ولایت پذیری
۲۱۰	۵. صداقت و راستی
۲۱۱	۶. اقامه نماز
۲۱۱	پیام‌ها
۲۱۱	واژه‌های مهم
۲۱۱	یادآوری صرف و نحو، مضاف الیه

### درس شانزدهم: مثل‌های قرآن

۲۱۳	محتوای کلی آیه
۲۱۴	تفسیر
۲۱۸	مثل در قرآن
۲۱۹	هدف از مثل‌ها، از زبان قرآن
۲۲۰	واژه‌های مهم
۲۲۰	پیام‌ها
۲۲۱	یادآوری صرف و نحو، حال

### درس هفدهم: اسماء الہی (۱)

۲۲۳	محتوای کلی آیه
۲۲۴	تفسیر
۲۲۶	نام‌های خدا و سیله شناخت
۲۲۷	پیام‌ها
۲۲۸	واژه‌های مهم
۲۲۸	یادآوری صرف و نحو، لای نفی جنس

### درس هجدهم: اسماء الہی (۲)

۲۲۹	تفسیر
۲۳۰	قدوس
۲۳۰	سلام

۲۳۲	..... مؤمن
۲۳۲	..... مهیمن
۲۳۳	..... عزیز
۲۳۳	..... جبار
۲۳۵	..... متکبر
۲۳۶	..... تسبیح
۲۳۶	..... پیام‌ها
۲۳۷	..... واژه‌های مهم
۲۳۷	..... یادآوری صرف و نحو، صفت (نعت)
۲۳۷	..... نمونه

### درس نوزدهم: توحید در آفرینش

۲۳۹	..... تفسیر
۲۴۳	..... اسماء و صفات الهی
۲۴۵	..... ارتباط اسماء و صفات خداوند
۲۴۵	..... صفات و اسماء خدا، راه ارتباط با ذات پروردگار
۲۴۶	..... جمع‌بندی
۲۴۸	..... پیام‌ها
۲۴۸	..... واژه‌های مهم
۲۴۹	..... یادآوری صرف و نحو، مبتدا و خبر
۲۴۹	..... نمونه
۲۵۱	..... کتابنامه
۲۵۵	..... سورة الحشر

## پیشگفتار

وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ (مائده: ۸۳).

و چون آنچه را که بر پیامبر اسلام نازل شده بشنوند، دیدگان‌شان را می‌بینی به سبب آنچه از حق شناخته‌اند، لبریز از اشک می‌شود، می‌گویند: پروردگارا! ایمان آوردیم، پس ما را در زمره گواهان [که به حَقانیت پیامبر و قرآن گواهی می‌دهند] بنویس.

هیچ مکتبی بالاتر از قرآن نیست. قرآن، هدایت‌گر انسان‌ها به مقاصد عالی‌ای است که در باطن آنها نهفته است و باید در تمام شئون زندگی انسانی وارد شود.<sup>۱</sup>

در فضای زندگی، قرآن باید حکومت کند و برکات قرآنی موج بزند. در سایه قرآن است که معرفت و بصیرت و شجاعت معنا پیدا می‌کند و انسان به سمت هدف‌های درست متوجه می‌شود.<sup>۲</sup>

---

۱. ر.ک. صحیفه امام، ج ۱۲، ص ۵۱۱؛ ج ۱۶، ص ۳۹.

۲. ر.ک. بیانات مقام معظم رهبری، ۱۳۷۰/۱۰/۱۱.

قرآن، به معنای تلاوت کردن و اعتقاد داشتن فقط نیست، قرآن مجموعه نظام یک زندگی اجتماعی است. قرآن دستورالعمل یک حیات سعادت‌مندانه و زندگی توأم با عزت است.<sup>۱</sup>

معاونت تربیت و آموزش عقیدتی سیاسی در تداوم طرح نور مبین در سپاه با تأکید بر آموزش مفاهیم قرآن کریم، تفسیر سوره مبارکه حشر را در دستور کار قرار داده است. این سوره، دربرگیرنده گنجینه‌هایی از معارف و نکات تربیتی بوده، تفکر در مطالب این سوره و توشه‌اندوزی از آن، مورد تأکید اندیشمندان اسلامی است.<sup>۲</sup>

تنظیم مطالب هر درس، معمولاً به شکل زیر می‌باشد:

- |                   |                 |          |
|-------------------|-----------------|----------|
| ۱. آیه و ترجمه آن | ۴. تفسیر        | ۷. قواعد |
| ۲. محتوای کلی آیه | ۵. پیام‌ها      | ۸. تمرین |
| ۳. شأن نزول       | ۶. واژه‌های مهم |          |

در پایان، قدردانی صمیمانه خود را از نویسندگان این اثر ابراز داشته و از همکاری بزرگوارانه ایشان سپاسگزاریم. همچنین لازم است از ریاست محترم پژوهشگاه علوم اسلامی امام صادق علیه السلام حجت الاسلام دکتر میر محمدی، معاونت محترم تدوین متون آموزشی حجت الاسلام دکتر پاکیزه، مدیریت محترم مرکز تدوین متون آموزشی حجت الاسلام دکتر عزیزان و تمامی کسانی که مسیر انتشار این کتاب را هموار ساختند، کمال تشکر را داشته باشیم.

**معاونت تربیت و آموزش عقیدتی سیاسی نمایندگی ولی فقیه در سپاه**

**اداره برنامه‌ریزی، ارزشیابی و محتوای آموزشی**

مرداد ۱۳۹۳

۱. بیانات مقام معظم رهبری، ۱۳۷۶/۱۱/۹.

۲. پسر م! سوره مبارکه حشر را مطالعه کن که گنجینه‌هایی از معارف و تربیت در آن است و ارزش دارد که انسان یک عمر در آنها تفکر کند و از آنها به مدد الهی توشه‌ها بردارد. (صحیفه امام، ج ۱۸، ص ۵۱۰، نامه به حجت الاسلام سیداحمد خمینی (اندرزهای اخلاقی - عرفانی)).

## مقدمه

آشنایی با قرآن و مفاهیم آن، برای عمل و رسیدن به سعادت، بر هر فرد مسلمان و اجتماع اسلامی لازم است. پاسداران که از نیروهای ارزشی‌اند و وظیفه دفاع از ارزش‌ها و پاسداری از انقلاب اسلامی را بر عهده گرفته‌اند، در هر دو بُعد فردی و اجتماعی وظیفه بیشتری بر عهده دارند.

در بعد فردی باید توجه داشت که قرآن کلام محبوب و خالق است و تقدس کلام الهی ضرورت معرفت روزافزون را ایجاب می‌کند. دریافت پیام خالق - که منعم انسان و دیگر موجودات است - آرزوی دل‌باختگان حق است؛ هر عاشقی می‌خواهد نامه پروردگار محبوبش را ببیند، بر چشم گذارد، مطالعه کند، بفهمد و به دستوراتش عمل نماید. اگر از زمره مؤمنان واقعی هستیم - که هستیم -، به مقتضای محبت الهی، که «وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ» (بقره: ۱۶۵)؛ کسانی که ایمان آورده‌اند به خدا محبت بیشتری دارند»، باید مشتاق نامه محبوب باشیم و از دیدن و خواندن آن لذت ببریم و سعی و توان ما بر این باشد که هر چه او خواسته به جا آوریم. کلام جامع و جاذب امام خمینی رحمته الله علیه می‌تواند بیان گوشه‌ای از حقیقت کتاب محبوب و راه وصول به آن باشد:

بالجمله، خدای تبارک و تعالی به واسطه سعه رحمت بر بندگان، این کتاب شریف را از مقام قرب و قدس خود نازل فرموده و به حسب تناسب عوالم

تنزل داده تا به این عالم ظلمانی و سجن طبیعت رسیده و به کسوه الفاظ و صورت حروف درآمده برای استخلاص مسجونین در این زندان تاریک دنیا و رهایی مغلولین در زنجیرهای آمال و امانی، و رساندن آن‌ها را از حسیض نقص و ضعف و حیوانیت به اوج کمال و قوت و انسانیّت، و از مجاورت شیطان به مرافقت ملکوتین، بلکه به وصول به مقام قرب و حصول مرتبه لقاء الله که اعظم مقاصد و مطالب اهل الله است. و از این جهت، این کتاب کتاب دعوت به حق و سعادت است و بیان کیفیت وصول بدین مقام است....<sup>۱</sup>

در بعد اجتماعی نیز، آشنایی با قرآن بصیرت‌افزایی در پاسداران ارزشی را در پی خواهد داشت؛ زیرا هادیان به سوی قرآن، قرآن را تنها کتابی می‌دانند که همه حقایق در آن تبیین شده است، کتابی که انسان‌ها در مشکلات و فتنه‌ها تنها با مراجعه به آن می‌توانند راه حق را تشخیص داده، برنامه زندگی خود را بیابند. پیامبر اعظم ﷺ درباره ضرورت آشنایی با قرآن و پناه بردن به آن در فتنه‌های سخت و گمراه‌کننده می‌فرماید:

فَإِذَا كُنَّسَتْ عَلَيْكُمْ الْغَيْمُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ فَإِنَّهُ شَافِعٌ مُشَفَّعٌ وَ مَاحِلٌ مُصَدِّقٌ، مَنْ جَعَلَهُ إِمَامَهُ قَادَهُ إِلَى الْجَنَّةِ وَ مَنْ جَعَلَهُ خَلْفَهُ سَاقَهُ إِلَى النَّارِ.<sup>۲</sup>

پس، آن هنگام که فتنه‌ها همچون پاره‌های شب ظلمانی بر شما هجوم آورند، به قرآن پناه آورید، زیرا آن شفاعت‌کننده‌ای است که شفاعتش پذیرفته است و شکایت‌کننده‌ای است که شکایتش مقبول است. هر کس آن را پیش روی خود قرار دهد، او را به سوی بهشت رهنمون می‌شود و هر کس آن را در پشت خود قرار دهد [و به آن بی‌اعتنایی کند] او را به سوی جهنم خواهد راند.

۱. روح‌الله موسوی خمینی، آیین انقلاب اسلامی (گزیده‌ای از اندیشه و آرای امام خمینی)، تهران،

مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی ﷺ، ۱۳۸۹، ش ۴، ص ۶۷.

۲. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۳ق، ج ۹۲، ص ۱۷.

در روایتی دیگر آمده است که حارث همدانی می گوید:

وارد مسجد شدم. گروهی را دیدم که گردهم آمده اند و درباره مسئله ای بحث و گفتگوی بی فایده می کنند. خدمت حضرت علی علیه السلام رسیدم و جریان را گفتم، حضرت علیه السلام فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که به زودی فتنه ها بر پا گردد. عرض کردم: ای رسول خدا راه فرار از آن فتنه ها چیست؟ فرمود: «قرآن، کتاب خدا، کتابی که اخبار گذشتگان و آیندگان در آن است، کتابی که راه حل و فصل اختلافات و کشمکش های شمار در آن بیان گردیده است؛ ... هر کس به سخن قرآن سخن بگوید گفتارش درست خواهد بود و هر کس بر اساس آن حکومت و قضاوت کند به عدل و داد قضاوت کرده است و هر کس عمل خود را با آن منطبق سازد به اجر و پاداش نیک خواهد رسید و هر کس مردم را به سوی آن فراخواند به راه راست هدایت کرده است.»<sup>۱</sup> طبیعی است که استفاده از قرآن و شناخت راه حق از باطل به کمک آن جز از راه آشنایی با مفاهیم قرآن و آگاهی از پیام های آن میسر نیست.

از این رو، پژوهشگاه علوم اسلامی امام صادق علیه السلام به سفارش معاونت تربیت و آموزش عقیدتی سیاسی اقدام به تدوین تفسیر سوره های قرآن کریم کرده است. تاکنون تفسیر سوره احزاب، حدید، صف و جمعه به انجام رسیده است. کتاب حاضر با هدف تبیین و گسترش هر چه بیشتر معارف قرآنی و آشنایی پاسداران با تفسیر سوره های قرآن کریم به تفسیر سوره حشر می پردازد، که برای تدریس بعد از ماه مبارک رمضان ۱۴۳۵ هدر نظر گرفته شده است.

در شرایط کنونی که جبهه یهود صهیونیسم و اسلام آمریکایی منافقان دست در دست هم داده اند و فتنه گروه های تکفیری را در مقابله با اسلام ناب

---

۱. أبو محمد عبد الله الدارمی التمیمی السمرقندی، سنن الدارمی، تحقیق حسین سلیم أسد الدارانی، المملكة العربية السعودية، دار المغنی للنشر والتوزيع، الأولى، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۴۳۵.

محمدی ﷺ شکل داده‌اند، محتوای سوره مبارکه حشر که به کارشکنی طایفه‌ای از یهود و منافقان و شکست اعجاز گونه آنان نظر دارد نقش بسزای در بصیرت‌افزایی و قوت قلب پاسداران خواهد داشت.

تفسیر سوره حشر در نوزده درس تدوین شده است که محتوای کلی آن عبارت است از:

۱. تسبیح و تنزیه عمومی موجودات در برابر خداوند عظیم و حکیم
  ۲. ماجرای درگیری مسلمانان با یهود پیمان‌شکن مدینه
  ۳. داستان منافقان مدینه و همکاری آنان با یهود
  ۴. اندرزها و نصایح کلی
  ۵. توصیف بلیغی از قرآن مجید و بیان تأثیر آن در پاکسازی روح و جان
  ۶. بیان اوصاف جمال و جلال خدا و اسماء حسناى الهی
- در پایان لازم به ذکر است در ترجمه آیات از ترجمه آیت الله العظمی مکارم شیرازی استفاده شده است.
- امید آنکه جملگی مورد شفاعت قرآن کریم قرار گیریم. ان شاء الله.
- پژوهشگاه علوم اسلامی امام صادق (ع)



## درس اول

### کلیات

#### درآمد

راهیابی به معارف قرآن کریم تا حدودی در گرو آگاهی به شأن، فضا و جوّ نزول است.

«شأن نزول» یا «سبب نزول» حوادثی است که در عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رخ داده و همچنین مناسبت‌ها و عواملی است که زمینه‌ساز نزول یک یا چند آیه از آیات قرآن کریم بوده است.<sup>۱</sup>

«فضای نزول» مربوط به مجموع یک سوره است و به بررسی اوضاع عمومی، اوصاف مردمی، رخدادها و شرایط ویژه‌ای می‌پردازد که در مدت نزول یک سوره، در حجاز و خارج آن وجود داشته است. سوره‌های قرآن کریم برخی به طور دفعی نازل شده است، مانند سوره‌های حمد، انعام و نصر، و برخی به تدریج و در طی چند ماه یا چند سال نازل شده است و در طی مدت نزول یک سوره، در محدوده زندگی مسلمانان و جهان خارج حوادثی رخ داده و شرایطی

---

۱. بنابراین، صرف تقارن تاریخی یک پدیده با نزول آیه موجب نمی‌شود که آن پدیده، شأن نزول آیه مزبور باشد.

خاص حاکم بوده است. کشف و پرده برداری از این رخدادها و شرایط و تبیین آن در آغاز هر یک از سوره‌ها ترسیم فضایی نزول آن سوره خواهد بود.

«جوّ نزول» مربوط به سراسر قرآن کریم است و مراد از آن بستر مناسب زمانی و مکانی نزول سراسر قرآن است. قرآن کریم در طی ۲۳ سال بر قلب مطهر و گرامی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد. حوادثی که در طی سالیان نزول قرآن در حوزه اسلامی یا خارج از قلمرو زندگی مسلمانان و حکومت اسلامی پدید آمد و شرایط و افکاری که بر آن حاکم بود و یا رخدادهایی که بر اثر نزول آیات قرآن کریم در جهان آن روز پدید آمد «جوّ نزول قرآن» است.

سه عنوان یاد شده (شان، فضا و جوّ نزول)، افزون بر اینکه اولی مخصوص یک یا چند آیه، دومی مربوط به یک سوره و سومی مربوط به همه قرآن است، تفاوت دیگری نیز دارند: شأن نزول تنها ناظر به تأثیر یک جنبه رخدادهای خاص بر نزول آیه یا آیات است، ولی در فضای نزول سوره و همچنین در جوّ نزول قرآن سخن از تعامل و تعاطی (تأثیر دو جنبه) فضای بیرونی با نزول سوره یا جوّ جهانی با نزول مجموع قرآن است، بدین معنا که هم فضا و جوّ موجود مقتضی نزول سوره و کل قرآن بود و هم نزول سوره و مجموع قرآن فضا و جو را دگرگون می ساخت.<sup>۱</sup>

## جوّ نزول قرآن

قرآن کریم در جامعه حجاز<sup>۲</sup> نازل شد، جامعه‌ای که از گروه‌های مردمی زیر تشکیل شده بود:

۱. ر. ک. عبدالله جوادی آملی، تفسیر تسنیم، قم، اسراء، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۲۳۵-۲۳۷.
۲. در آغاز این بحث یادآوری این نکته لازم است که هر چند فضا و جوّ نزول قرآن غیر از رفتار مشرکان با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است؛ اما بدرفتاری آن‌ها در ساحت وحی، کج رفتاری آنان در پیشگاه آورنده وحی، ستیزه جویی شان در قبال وحی و... همگی حسیل فضایی آلوده عصر بعثت بوده است؛ از این رو، این گونه از مطالب در ردیف تحلیل فضا و جوّ نزول قرآن مطرح می شود. (همان، ج ۱۷، ص ۶۵).

ا. مشرکان مکه، که با همهٔ توان خود برای سرکوبی مکتب و نظام نوپای اسلام بسیج شده بودند؛

ب. منافقان داخلی، که بیش از یک سوم مسلمانان را تشکیل می دادند و برای بیگانگان جاسوسی می کردند و در مقاطع حساس به نظام اسلامی ضربه می زدند، چنان که در جنگ اُحد از میان هزار سرباز مسلمان بیش از سیصد نفر از رفتن به جبهه سرباز زدند [نفاق در این مقطع تاریخی، عنصری قوی و کمرشکن بود. از این رو، بسیاری از آیات مدنی از توطئه های منافقان پرده برمی دارد].<sup>۱</sup>

ج. یهودیان مدینه و اطراف آن، که بر اثر داشتن ثروت های کلان رباخواری می کردند و به مستمندان مدینه وام می دادند و از سوی آنها متمدن به شمار می آمدند [اینان هم با منافقان داخلی ارتباط داشتند و هم با مشرکان خارجی، و همواره مزاحم نظام اسلامی بودند].<sup>۲</sup>

د. افراد سست ایمان، که نه منافق بودند و نه یهودی و نه مشرک [قرآن کریم گاهی با تعبیر «الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» (احزاب: ۶۰) از آنان یاد می کند]. این چهار گروه - اعم از محارب، مخالف، مختلف و بی اعتنا - عناصری رسمی در برابر نظام اسلامی بودند.<sup>۳</sup>

یهودیان مدینه نیز سه طایفه معروف به نام های بنی قریظه، بنی النضیر و بنی قینقاع بودند. گفته می شود که آنها بالا صاله اهل حجاز نبودند ولی چون

۱. قرآن کریم از گروه دیگری به نام «مُرْجِفُونَ» (احزاب: ۶۰) نام می برد که در فرصت هایی خاص به پراکندن اراجیف (گزاره های لرزه دار) و شایعه می پرداختند. اینان گروهی مستقل در برابر گروه های چهار گانه قبلی نبودند، بلکه همان منافقان داخلی یا یهودیان اطراف مدینه بودند که در مقاطعی چنین تبهکاری می کردند و پایگاه فکری ثابتی نداشتند و به دیگران وابسته بودند.  
ر.ک. همان، ج ۱۷، ص ۶۲-۶۳.

در کتب مذهبی خود خوانده بودند که پیامبری از سرزمین مدینه ظهور می کند، به این سرزمین کوچ کردند و در انتظار این ظهور بزرگ بودند. هنگامی که رسول خدا ﷺ به مدینه هجرت فرمود، با آنها پیمان عدم تعرض بست که با دشمنان او همکاری و به نفع آنها جاسوسی نکنند، و با مسلمانان همزیستی مسالمت آمیز داشته باشند، ولی هر سه طایفه به بهانه ای پیمان خود را شکستند و به مبارزه رویاروی با پیامبر ﷺ دست زدند. از این رو، این سه طایفه از مدینه بیرون رانده شدند:

۱. بنی قینقاع در سال دوم هجرت بعد از غزوه بدر
  ۲. بنی النضیر در سال چهارم هجرت بعد از غزوه احد
  ۳. بنی قریظه سال پنجم هجرت بعد از غزوه احزاب.<sup>۱</sup>
- سوره «حشر» و سوره های مدنی در چنین جوئی نازل شدند که توجه به آن در تفسیر این سوره، به ویژه آیات ۲ - ۱۰ (درباره یهودیان) و آیات ۱۱ - ۱۷ (درباره منافقان)، بسیار مؤثر است.

## فضای نزول سوره

مفسران، نزول سوره حشر را مربوط به بعد از جنگ احد<sup>۲</sup> (سال چهارم هجرت) دانسته و گفته اند:

«پیامبر ﷺ روزی با چند نفر از بزرگان و یارانش به سوی قبیله بنی نضیر که در نزدیکی مدینه زندگی می کردند آمد و می خواست از آنها کمک یا وامی

۱. ر.ک. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب الإسلامیه، اول، ۱۳۷۴، ج ۱۷، ص ۲۶۹ و ج ۲۳، ص ۴۸۵.

۲. غزوه احد در سال سوم روی داد و این ماجرا بعد از غزوه احد، به فاصله شش ماه، و به عقیده بعضی بعد از غزوه بدر، به فاصله شش ماه، اتفاق افتاد. (ر.ک. همان، ج ۲۳، ص ۴۸۷).

بگیرد برای پرداختن دیه دو مقتول از طایفه بنی عامر که به دست عمرو بن امیه (یکی از مسلمانان) کشته شده بود. شاید پیامبر ﷺ و یارانش می‌خواستند در زیر این پوشش، وضع بنی نضیر را از نزدیک بررسی کنند. مبادا مسلمانان غافلگیر شوند. پیامبر ﷺ در بیرون قلعه یهود بود و با کعب بن اشرف در این زمینه صحبت کرد. در این هنگام، در میان یهودیان بذر توطئه‌ای پاشیده شد؛ آنان با یکدیگر گفتند شما این مرد را در چنین شرایط مناسبی گیر نمی‌آورید. الان که در کنار دیوار شما نشسته است یک نفر پشت بام رود و سنگ عظیمی بر او بیفکند و ما را از دست او راحت کند! یکی از یهود به نام عمرو بن جحاش اعلام آمادگی کرد و به پشت بام رفت. رسول خدا ﷺ از طریق وحی آگاه شد، برخاست و به مدینه آمد، بی‌اینکه با یاران خود سخنی بگوید. آنها تصور می‌کردند پیامبر ﷺ باز بر می‌گردد اما بعداً آگاه شدند که پیامبر ﷺ در مدینه است. آنها نیز به مدینه برگشتند. اینجا بود که پیمان‌شکنی یهود بر رسول خدا ﷺ مسلم شد و دستور آماده‌باش برای جنگ به مسلمانان داد.<sup>۱</sup>

## نام و جایگاه سوره

سوره حشر ۲۴ آیه دارد و نام آن از آیه دوم گرفته شده که سخن از حشر، یعنی اجتماع یهود برای کوچ کردن از مدینه، به میان آمده است.

بعضی نام این سوره را «بنی نضیر» گفته‌اند، چراکه قسمت عمده آیاتش پیرامون آنهاست.<sup>۲</sup>

سوره حشر از لحاظ ترتیب در مصحف شریف بعد از سوره مجادله قرار دارد. در وجه ارتباط آن این گونه گفته شده است: «خداوند سبحان سوره مجادله را

۱. همان، ص ۴۸۵.

۲. همان، ص ۴۸۰.

با ذکر حزب شیطان و حزب خدا پایان داد، از این رو، سوره حشر را با شکست حزب شیطان و ذلت بیرون شدن شان و یاری کردن حزب الله آغاز کرد.<sup>۱</sup> به عبارت دیگر، آغاز این سوره که بیشتر ناظر به داستان مبارزه مسلمانان با جمعی از یهود به نام یهود بنی نضیر است تناسب بسیار نزدیکی با آخرین آیات سوره قبل دارد که وعده پیروزی در آن به حزب الله داده شده است و، در حقیقت، این یک نمونه روشن آن پیروزی است.<sup>۲</sup> سوره حشر از مُسَبِّحات<sup>۳</sup> است؛ از بین هفت سوره قرآن که با تسبیح خدا آغاز می شوند، دو سوره اسراء و اعلیٰ<sup>۴</sup> مکی اند و پنج سوره حدید، حشر، صف، جمعه و تغابن (مُسَبِّحات خمس) مدنی اند.

### محتوای کلی سوره حشر

محتوای این سوره را می توان در شش بخش خلاصه کرد: در بخش اول، که تنها یک آیه است و مقدمه ای برای مباحث مختلف این سوره شمرده می شود، سخن از تسبیح و تنزیه عمومی موجودات در برابر خداوند عظیم و حکیم است؛ در بخش دوم، که از آیه ۲ تا آیه ۱۰ (مجموعاً نه آیه) است، ماجرای درگیری مسلمانان را با یهود پیمان شکن مدینه بازگو می کند؛ در بخش سوم، که از آیه ۱۱ تا ۱۷ را تشکیل می دهد، داستان منافقان مدینه آمده است که با یهود در این برنامه همکاری نزدیک داشتند؛

۱. فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۲، ج ۹، ص ۳۸۴.

۲. ر.ک. ناصر مکارم شیرازی، همان، ص ۴۷۹.

۳. سوره هایی که با ذکر تسبیح و تقدیس خداوند آغاز می گردد.

۴. سوره اعلی هشتاد و هفتمین سوره و سوره اسراء هفدهمین سوره اند، که در مکه نازل شده اند.

بخش چهارم، که چند آیه بیشتر نیست، مشتمل بر یک سلسله اندرزها و نصایح کلی نسبت به عموم مسلمانان است و، در حقیقت، به منزله نتیجه گیری از ماجراهای یاد شده است؛

بخش پنجم، که فقط یک آیه است (آیه ۲۱)، توصیف بلیغی از قرآن مجید است و از تأثیر آن در پاکسازی روح و جان پرده برمی دارد؛

و بالاخره در بخش ششم، که آخرین بخش این سوره است و از آیه ۲۲ شروع و به آیه ۲۴ ختم می شود، قسمت مهمی از اوصاف جمال و جلال خدا و اسماء حسنا و او شمرده می شود که به انسان در طریق معرفه الله کمک شایان می کند.<sup>۱</sup>

بدین گونه این سوره - همان طور که با تسبیح و تنزیه عمومی موجودات آسمان و زمین در برابر خداوند عزیز و حکیم آغاز شده است - پس از بیان جلوه های عزت و حکمت او در پیروزی مؤمنان و شکست یهودیان و منافقان و بیان یک سلسله اندرزها و نصایح به همراه اوصاف جمال و جلال الهی در رسیدن به رستگاری، با تسبیح پروردگار نیز پایان می یابد: «يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ».

## فضیلت سوره حشر

افزون بر فضایل تلاوت سور مسبحات،<sup>۲</sup> در خصوص فضیلت قرائت سوره حشر از پیامبر گرامی ﷺ می خوانیم:

۱. ناصر مکارم شیرازی، همان، ص ۴۸۰.

۲. امام محمد باقر علیه السلام می فرماید: «مَنْ قَرَأَ الْمُسَبِّحَاتِ كُلَّهَا قَبْلَ أَنْ يَنَامَ لَمْ يَمُتْ حَتَّى يَدْرِكَ الْقَائِمَ عليه السلام وَإِنْ مَاتَ كَانَ فِي جَوَارِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله»؛ هر کس تمام سوره های مسبحات را پیش از خوابیدن بخواند، نمی میرد تا اینکه حضرت قائم علیه السلام را درک کند و اگر بمیرد، در جوار حضرت رسول خدا صلى الله عليه وآله خواهد بود. (محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، تهران، دارالکتب الإسلامیه، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۶۲۰).

مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْحَشْرِ لَمْ يَبْقَ جَنَّةٌ وَلَا نَارٌ وَلَا عَرْشٌ وَلَا كُرْسِيٌُّّ وَلَا الْحُجُبُ وَالسَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُونَ السَّبْعُ وَالْهَوَى وَالرَّيْحُ وَالطَّيْرُ وَالشَّجَرُ وَالْجِبَالُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالْمَلَائِكَةُ إِلَّا صَلَّوْا عَلَيْهِ وَاسْتَغْفَرُوا لَهُ وَإِنْ مَاتَ فِي يَوْمِهِ أَوْ لَيْلَتِهِ كَانَ شَهِيداً.<sup>۱</sup>

هر کس سوره حشر را بخواند تمام بهشت و دوزخ و عرش و کرسی و حجاب و آسمان ها و زمین های هفتگانه و حشرات و پادها و پرندگان و درختان و جنبندگان و خورشید و ماه و فرشتگان همگی بر او رحمت می فرستند و برای او استغفار می کنند، و اگر در آن روز یا در آن شب بمیرد، شهید مرده است.<sup>۲</sup>

و در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم:

مَنْ قَرَأَ الرَّحْمَنَ وَالْحَشَرَ إِذَا أُمْسَى وَكَلَّ اللَّهُ تَعَالَى بِدَارِهِ مَلَكاً شَاهِراً سَيِّفَهُ حَتَّى يُصْبِحَ.<sup>۳</sup>

هر کس سوره الرحمن و حشر را به هنگام غروب بخواند خداوند فرشته ای را با شمشیر برهنه مأمور حفاظت خانه او می کند.

در حدیث دیگری آمده است:

مَنْ صَلَّى أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ، يَقْرَأُ فِي كُلِّ رَكَعَةٍ الْحَمْدَ وَالْحَشَرَ وَتَوَجَّهَ إِلَى أَيِّ حَاجَةٍ شَاءَهَا وَطَلَبَهَا، قَضَاهَا اللَّهُ تَعَالَى، مَا لَمْ تَكُنْ مَعْصِيَةً.<sup>۴</sup>

۱. فضل بن حسن طبرسی، همان، ج ۹، ص ۳۸۴؛ محمدباقر مجلسی، همان، ج ۸۹، ص ۳۰۸.

۲. در حدیث دیگری آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به مردی فرمود: هنگامی که به بستر می روی سوره حشر را بخوان، که اگر بمیری شهید مرده ای: أَنْ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَمَرَ رَجُلًا إِذَا أَوَى إِلَى فِرَاشِهِ أَنْ يَقْرَأَ سُورَةَ الْحَشْرِ وَقَالَ إِنَّ مِتَّ مِتَّ شَهِيداً. (محمدباقر مجلسی، همان، ج ۸۹، ص ۳۰۹)

۳. فضل بن حسن طبرسی، همان، ص ۳۸۴.

۴. سید هاشم بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، قم، مؤسسه بعثت، ۱۳۷۴، ج ۵، ص ۳۳۱.



هر کس چهار رکعت نماز گزارد که در هر رکعت آن سوره حمد و حشر را بخواند و [آنگاه] به دنبال هر حاجتی که بخواهد برود، خداوند آن را برآورده می‌سازد، تا مادامی که آن حاجت معصیت و گناه نباشد. علامه طباطبایی رحمته الله در فرازی از توصیه‌هایش به یک جوان می‌فرماید: «هر شب پیش از خواب اگر توانستید، سوره‌های مسبّحات را بخوانید و اگر نتوانستید، تنها سوره حشر را بخوانید.»<sup>۱</sup>

در پایان، این نکته کاربردی اشاره می‌گردد که جابر از امام محمد باقر رحمته الله نقل می‌کند: سیره امام علی بن حسین رحمته الله این گونه بود که وقتی اراده انجام کاری اعم از حج یا عمره یا خرید یا فروش را داشت، وضو می‌ساخت و دو رکعت نماز استخاره بجا می‌آورد، بدین صورت که در آن دو رکعت سوره حشر و الرحمن می‌خواند. سپس، هنگامی که تمام می‌شد، معوذتین (دو سوره پایانی قرآن) و قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ می‌خواند و پس از آن این گونه دعا می‌کرد:

اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ كَذَا وَكَذَا خَيْرًا لِي فِي دِينِي وَ دُنْيَايَ وَ عَاجِلِ أَمْرِي وَ آجِلِهِ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ يَسِّرْهُ لِي عَلَى أَحْسَنِ الْوُجُوهِ وَ أَجْمَلِهَا اللَّهُمَّ وَ إِنْ كَانَ كَذَا وَ كَذَا شَرًّا لِي فِي دِينِي وَ دُنْيَايَ وَ آخِرَتِي وَ عَاجِلِ أَمْرِي وَ آجِلِهِ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اصْرِفْهُ عَنِّي رَبِّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اغْزِمْ لِي عَلَى رُشْدِي وَ إِنْ كَرِهْتُ ذَلِكَ أَوْ أَتَيْتُهُ نَفْسِي.<sup>۲</sup>

۱. مرزبان وحی و خرد (یادنامه علامه سید محمد حسین طباطبایی)، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۱، ص ۴۷-۵۹.

۲. خدا یا! اگر فلان کار (امر مورد نظر) در امر دین و دنیای من خیر است، پس، بر محمد و خاندانش درود فرست و آن کار را به بهترین و زیباترین وجه بر من آسان بگردان. خدا یا! اگر فلان کار (امر مورد نظر) در امر دین و دنیای من شر است، پس، بر محمد و خاندانش درود فرست و آن کار را از من دور بگردان. پروردگار! بر محمد و خاندانش درود فرست و مرا بر رُشد و آگاهی ام مصمم بدار، گرچه بر من ناخوشایند باشد یا نفسم پس بزند. (محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۳، ص ۴۷۰)

## فضیلت آیات پایانی سوره حشر

فضایلی که پیرامون آیات پایانی سوره حشر آمده است نیز حکایت از نهایت عظمت آن دارد، چنان که تصریح شده است: اسم اعظم خدا در شش آیه آخر سوره حشر است.<sup>۱</sup>

از رسول خدا ﷺ روایت شده است:

– هر کس آیات آخر سوره حشر را در شب و روز بخواند و در آن روز یا همان شب بمیرد بهشت بر او واجب می شود.<sup>۲</sup>  
– هر کس سه آیه پایانی سوره حشر را قرائت کند گناهان گذشته و آینده اش بخشیده خواهد شد.<sup>۳</sup>

– هر کس هنگام بامداد سه بار استعاذه کند و سپس سه آیه پایانی سوره حشر را بخواند، خدا هفتاد هزار فرشته را بر او می گمارد که از او نگهداری کرده، بر او تا شب صلوات و درود فرستند و اگر بمیرد، شهید مرده است. و همین گونه است برای کسی که شامگاه آنها را بگوید.<sup>۴</sup>

۱. علاءالدین علی متقی هندی، کنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال، بیروت، دار الکتب العلمیه،

۱۴۲۴ق، ج ۵، ص ۱۹۴.

۲. و عن أبي أمامة، قال: قال رسول الله ﷺ: مَنْ قَرَأَ خَوَاتِيمَ الْحَشْرِ فِي لَيْلٍ أَوْ نَهَارٍ فَمَاتَ مِنْ لَيْلِهِ أَوْ يَوْمِهِ فَقَدْ أُوجِبَ لَهُ الْجَنَّةُ. (محمد باقر مجلسی، همان، ج ۸۹، ص ۳۱۰؛ جلال الدین سیوطی،

الدر المنثور فی تفسیر المأثور، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۶، ص ۱۸۷)

۳. فضل بن حسن طبرسی، همان، ج ۹، ص ۴۳۹. این مضمون با عبارت های دیگری نیز بیان شده است:

هر که از: لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ. تا به آخر سوره حشر بخواند شبانگاه گناهی که در آن روز کرده باشد خدای تعالی بیامزد و ببخشد. (شرح فارسی شهاب الأخبار به نقل از کلمات قصار پیامبر خاتم ﷺ، متن، ص ۱۰۶)؛ و عن أنس قال: قال رسول الله ﷺ: مَنْ قَرَأَ آخِرَ سُورَةِ الْحَشْرِ ثُمَّ مَاتَ مِنْ يَوْمِهِ أَوْ لَيْلَتِهِ كُفِّرَ عَنْهُ كُلُّ خَطِيئَةٍ عَمِلَهَا. (مجلسی، محمد باقر، همان، ج ۸۹، ص ۳۱۰)

۴. مَنْ قَالَ حِينَ يُصْبِحُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ثُمَّ قَرَأَ ثَلَاثَ آيَاتٍ مِنْ آخِرِ سُورَةِ الْحَشْرِ وَكَلَّ اللَّهُ بِهِ سَبْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ يُصَلُّونَ عَلَيْهِ حَتَّى يُمْسِيَ وَإِنْ مَاتَ ذَلِكَ الْيَوْمَ ←

— هنگام قرائت سه آیه آخر سورة حشر دست را بر سر بگذارید و آیات را قرائت نمایید که این دستور جبریل است از جانب خداوند. و این عمل شفای همه بیماری هاست، به جز مرگ.<sup>۱</sup>

و نیز حضرت علی علیه السلام آیه های آخر سورة حشر را مایه درمان سردرد دانسته است.<sup>۲</sup> شاید بدین سبب است که به هنگام خواندن این آیات مناسب است که دست بر سر گذاشته شود<sup>۳</sup>

و نیز محمد بن حنفیه گوید: براء بن عازب، علی بن ابی طالب علیه السلام را قسم داد و از او خواست که برترین چیزی را که ویژه بین جبرئیل، پیامبر صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام بوده بیان کند. حضرت در پاسخ فرمود:

→ مَاتَ شَهِيدًا وَمَنْ قَالَهَا حِينَ يُمُتُّ كَانَ يَتِلَّكَ الْمَنْزِلَةَ. همان، ج ۸۹، ص ۳۰۹؛ باندکی اختلاف با عبارت های گوناگون آمده است: مَنْ تَعَوَّذَ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ثُمَّ قَرَأَ آخِرَ سُورَةِ الْحَشْرِ بَعَثَ اللَّهُ سَبْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ يُطْرِدُونَ عَنْهُ شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ إِنْ كَانَ لَيْسَ حَتَّى يُصْبِحَ وَإِنْ كَانَ نَهَارًا حَتَّى يُمُتَّ هِمَان، حِينَ يُمُتُّ أَدْرَكَ مَا فَاتَهُ مِنْ يَوْمِهِ وَكَانَ مَحْفُوظًا إِلَى أَنْ يُصْبِحَ وَإِنْ مَاتَ أَوْجَبَ. همان؛ مَنْ قَالَ بَكْرَةَ أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ — وَقَرَأَ ثَلَاثَ آيَاتٍ مِنْ آخِرِ سُورَةِ الْحَشْرِ وَكُلَّ اللَّهُ عَلَيْهِ سَبْعَةَ أَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ يُحَافِظُونَهُ وَيُصَلُّونَ عَلَيْهِ إِلَى اللَّيْلِ وَإِنْ مَاتَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ مَاتَ شَهِيدًا. (محمد باقر مجلسی، همان، ص ۳۰۸).

۱. همان، ص ۳۰۸.

۲. عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ وَعَلِيٍّ علیه السلام مَرْفُوعًا فِي قَوْلِهِ لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَأَنزَلْنَا إِلَى آخِرِ السُّورَةِ قَالَ هِيَ رَقِيَّةُ الصُّدَاعِ. (همان)

۳. وَ عَنْ إِدْرِيسَ بْنِ عَبْدِ الْكَرِيمِ الْحَدَّادِ قَالَ: قَرَأْتُ عَلَى خَلْفٍ فَلَمَّا بَلَغَتْ هَذِهِ الْآيَةَ لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ قَالَ ضَعْ يَدَكَ عَلَى رَأْسِكَ فَإِنِّي قَرَأْتُ عَلَى سَلِيمٍ فَلَمَّا بَلَغَتْ هَذِهِ الْآيَةَ قَالَ ضَعْ يَدَكَ عَلَى رَأْسِكَ فَإِنِّي قَرَأْتُ عَلَى حَمْزَةَ فَلَمَّا بَلَغَتْ هَذِهِ الْآيَةَ قَالَ ضَعْ يَدَكَ عَلَى رَأْسِكَ فَإِنَّا قَرَأْنَا عَلَى عَبْدِ اللَّهِ فَلَمَّا بَلَغْنَا هَذِهِ الْآيَةَ قَالَ ضَعَا أَيْدِيكُمَا عَلَى رُءُوسِكُمَا فَإِنِّي قَرَأْتُ عَلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَلَمَّا بَلَغَتْ هَذِهِ الْآيَةَ قَالَ لِي ضَعْ يَدَكَ عَلَى رَأْسِكَ فَإِنَّ جِبْرِيْلَ لَمَّا نَزَلَ بِهَا إِلَيَّ قَالَ لِي ضَعْ يَدَكَ عَلَى رَأْسِكَ فَإِنَّهَا شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ إِلَّا السَّامَ وَالسَّامَ الْمَوْتَ. (همان).

يَا بَرَاءُ إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَدْعُو اللَّهَ بِاسْمِهِ الْأَعْظَمِ فَاقْرَأْ مِنْ أَوَّلِ الْحَدِيدِ  
عَشْرَ آيَاتٍ وَ آخِرَ الْحَشْرِ ثُمَّ قُلْ يَا مَنْ هُوَ هَكَذَا وَ لَيْسَ شَيْءٌ هَكَذَا  
غَيْرُهُ أَسْأَلُكَ أَنْ تَفْعَلَ بِي كَذَا وَ كَذَا.<sup>۱</sup>

ای براء، هرگاه اراده کردی که خدای را با اسم اعظم بخوانی، پس،  
ده آیه اول سوره حدید، و آخر سوره حشر را بخوان سپس، بگو: ای کسی  
که این گونه‌ای، و جز تو کسی این گونه نیست از تومی خواهیم که  
چنین و چنان کنی.

امام محمد باقر علیه السلام خطاب به جابر فرمود: «وقتی جایی از پایت ورم کرد،  
برای آن آیه آخر سوره حشر را سه مرتبه بخوان که به اذن الله آن درد و ورم  
خوب خواهد شد.»<sup>۲</sup>

---

۱. وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّةِ أَنَّ الْبَرَاءَ بْنَ عَازِبٍ قَالَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام أَسْأَلُكَ بِاللَّهِ مَا خَصَصْتَنِي  
بِأَفْضَلِ مَا خَصَّكَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مِمَّا خَصَّهُ بِهِ جِبْرِيلُ مِمَّا بَعَثَ بِهِ إِلَيْهِ الرَّحْمَنُ قَالَ ... فَوَاللَّهِ يَا  
بَرَاءُ لَوْ دَعَوْتُ عَلَى لَخْسِيفٍ بِي. (همان، ص ۳۰۹).

۲. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۴۲۴.

## درس دوم

# تسبیح موجودات

سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (حشر: ۱)  
آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است برای خدا تسبیح می‌گویید،  
و او عزیز و حکیم است.

## محتوای کلی آیه

این آیه در حقیقت مقدمه‌ای است برای بیان سرگذشت یهود بنی‌نضیر، همان‌ها که در شناخت خدا و صفاتش گرفتار انواع انحرافات بودند، همان‌ها که تکیه بر قدرت و عزت خویش می‌کردند و در برابر پیامبر اسلام ﷺ به توطئه برخاستند.<sup>۱</sup>

## تفسیر

به آیه آغازین سوره حدید دقت کنید: «سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (حدید: ۱)  
چه تفاوتی بین این دو آیه است؟ فرق این دو آیه در این است که در سوره حدید تعبیر به «مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» شده ولی در سوره حشر تعبیر به «مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» شده است.

---

۱. ناصر مکارم شیرازی، همان، ج ۲۳، ص ۴۸۸.

مفهوم هر دو آیه عمومیت و همگانی بودن تسبیح موجودات آسمان‌ها و زمین است. ولی آیه دوم تأکید بیشتری بر موجودات زمین دارد. شاید بدین جهت باشد که موضوع زمینی [یعنی یهود بنی‌نضیر و منافقان مدینه] در آن بیشتر آمده است. و اگر آیه را با «عزیز» و «حکیم» ختم کرد، برای این است که در این سوره سرانجام کار یهود و منافقان را به اقوامی تشبیه کرده که در قرن‌های نزدیک به عصر یهودیان و منافقان وبال فریبکاری‌های خود را چشیدند، و این خود شاهد عزت و اقتدار خداست. و نیز اگر دچار عذاب شدند، عذابشان براساس حکمت و مصلحت بوده، و این خود شاهد حکمت خداست.<sup>۱</sup>

درباره تسبیح،<sup>۲</sup> عزت<sup>۳</sup> و حکمت الهی<sup>۴</sup> در تفسیر سوره حدید، صف و جمعه مطالبی بیان شد. در این مقام، تفسیر موضوعی تسبیح در قرآن کریم به اجمال مطرح می‌گردد.

۱. ر.ک. سید محمد حسین طباطبائی، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۹، ص ۲۰۱.

۲. تسبیح مصدر فعل «سَبَّحَ» به معنای منزه داشتن است، و منزه داشتن خدا به این است که هر چیزی را که مستلزم نقص و حاجت و ناسازگاری با ساحت کمال او باشد از ساحت او نفی کنی، و معتقد باشی که خدای تعالی دارای چنین صفات و اعمالی نیست. (همان، ج ۱۳، ص ۱۰۸ و ج ۱۹، ص ۱۴۴)

۳. عزت در لغت یعنی شکست‌ناپذیری و حالتی که مانع شکست انسان می‌شود. این واژه در اصل از «أَرْضُ عَزَازَ» زمین محکم و نفوذناپذیر<sup>۵</sup> گرفته شده است. حسین بن محمد راغب اصفهانی، *المفردات فی غریب القرآن*، تحقیق صفوان عدنان داودی، بیروت، دار العلم، ۱۴۱۲ق، ص ۵۶۳. پس، صلابت اصل در معنای عزت است و با توجه به همین معناست که این واژه در معانی دیگری به کار رفته است، از جمله به کسی که قاهر است و مه‌هور نمی‌شود «عزیز» گفته‌اند: «يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ» (یوسف: ۸۸) و همچنین در معانی غلبه: «وَعَزَّيْنِي فِي الْخُطَابِ» (ص: ۲۳) و بلندی و اوج و امری که به سختی به دست می‌آید: «وَأِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ» (فصلت: ۴۱) و مطلق صعوبت و سختی: «عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ» (توبه: ۱۲۸) و غیرت و حمیت: «بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ» (ص: ۲) به کار رفته است.

۴. خدای سبحان حکیم است، یعنی فعل او متقن و محکم است، آنقدر محکم است که هیچ عارضه‌ای فعل او را فاسد و تباه نمی‌کند، و نیز آنقدر متقن است که جای هیچ اعتراضی در آن نمی‌باشد. ←

## تسبیح در قرآن کریم

یکی از معانی بلند و عمیق قرآنی مسئله تسبیح نظام آفرینش در برابر خداوند متعال است. آیات و روایات فراوانی وجود دارد که به صراحت به تسبیح عمومی موجودات اشاره می‌کند.

در قرآن کریم، ۹۲ مورد مشتقات ریشه (س، ب، ح) به چهار صورت مصدر، فعل ماضی، فعل مضارع، و فعل امر استعمال شده است،<sup>۱</sup> که از آن میان بیشترین کاربرد را واژه سبحان دارد.

به بیان قرآن، افرون بر ذات اقدس الهی (اسراء: ۱)، چیزی نیست که به تسبیح خدا مشغول نباشد (اسراء: ۴۴)؛ آسمان‌ها و زمین و هر چه در آنهاست (حدید: ۱؛ حشر: ۱ و ۲۴؛ صف: ۱؛ جمعه: ۱؛ تغابن: ۱)، رعد، کوه‌ها و پرندگان (رعد: ۱۳؛ انبیاء: ۷۹)، فرشتگان و حاملان عرش الهی (بقره: ۳۰؛ زمر: ۷۵؛ غافر: ۷؛ رعد: ۱۳؛ صافات: ۱۶۶؛ شوری: ۵)، پیامبران: حضرت یونس، موسی، داوود، زکریا، عیسی و محمد ﷺ (حجر: ۹۸؛ فرقان: ۵۸؛ آل عمران: ۴۱؛ طه: ۱۳۰)، عالمان و خردمندان (اسراء: ۱۰۸؛ آل عمران: ۱۹۱) و مؤمنان (اعراف: ۲۰۶؛ سجده: ۱۵؛ فصلت: ۳۸) همه و همه اهل نیایش و تسبیح‌اند (نور: ۴۱).

## معنای تسبیح

تسبیح در لغت به معنای حرکت سریع در آب یا هواست. در آیات زیر در مورد حرکت ستارگان، دویدن اسب‌ها و تلاش مستمر روزانه ماده «سَبَّح» در معنای لغوی به کار رفته است:

---

→ (ترجمه تفسیر المیزان، ترجمه محمد باقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی،

۱۳۷۴، ج ۱۹، ص ۲۵۲)

۱. استعمال تسبیح در ساخت‌های سه گانه فعل نشانگر این موضوع است که تسبیح موجودات اختصاص به زمان خاصی ندارد، همان‌گونه که اختصاص به موجود خاصی هم ندارد.

- «وَكُلُّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ» (یس: ۴۰).

- «وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا» (نازعات: ۳).

- «إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا»<sup>۱</sup> (مزمل: ۷).

البته، بعضی از لغت‌شناسان «سَبَّحَ» را به معنای خصوص حرکت در مسیر حق بدون هر گونه ضعف و انحراف دانسته‌اند، نه مطلق حرکت. و به بیان دیگر، این افراد دو جهت را در آن ملحوظ می‌دانند: یکی حرکت در مسیر حق و دیگری دوری از ضعف و انحراف.<sup>۲</sup>

تسبیح در معنای اصطلاحی و فرهنگ قرآن نیز به معنای تنزیه و مبرا داشتن خدای تعالی است از هر گونه نقص و عیب<sup>۳</sup> و حاجتی که در غیر او فرض شود.<sup>۴</sup> تسبیح برای اظهار برترین مراتب تعظیم، یعنی توحید، است؛ از این رو، تسبیح برای غیر خداوند جایز نیست.<sup>۵</sup>

### دستور به تسبیح

امر و فرمان به تسبیح خداوند در هجده مورد از آیات قرآن کریم با تعبیرات مختلف یاد شده است.

در یک مورد حضرت زکریا خطاب به قومش می‌فرماید:

۱. این آیه بدین معناست که برای تو در روز، آمد و شد طولانی و تلاش مستمر است و چون بنده موفق مبادرت و سرعت به انجام عبادت دارد به تسبیح موسوم شده است. (عبدالله جوادی آملی،

تفسیر تسنیم، همان، ج ۳، ص ۳۰)

۲. ر.ک. حسن مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی،

۱۳۶۸، ج ۵، ص ۱۹.

۳. ر.ک. سید محمدحسین طباطبایی، همان، ج ۱، ص ۳۳.

۴. راغب اصفهانی، همان، ذیل ماده سبَّح.

۵. عبدالله جوادی آملی، تفسیر تسنیم، همان، ج ۳، ص ۳۰-۳۱.



فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا (مریم: ۱۱).

او از محراب عبادتش به سوی مردم بیرون آمد و با اشاره به آنها گفت:  
[به شکرانه این موهبت،] صبح و شام خدا را تسبیح گوید!

در مورد دیگری در خطاب عمومی به مؤمنان و اصحاب پیامبر ﷺ می فرماید:  
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً  
وَأَصِيلًا (احزاب: ۴۱-۴۲)

ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را بسیار یاد کنید، و صبح و شام او را  
تسبیح گوید.

از شانزده مورد دیگر خطاب مستقیم به تسبیح یک مورد خطاب به حضرت  
زکریا است: «سَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ» (آل عمران: ۴۱) و پانزده مورد خطاب مستقیم  
به پیامبر اعظم ﷺ است:

- «فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ» (واقعه: ۷۴ و ۹۶، الحاقه: ۵۲)

- «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» (اعلی: ۱)

- «سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ» (حجر: ۹۸، طه: ۱۳۰، غافر: ۵۵، ق: ۳۹، طور: ۴۸، نصر: ۳)

- «وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِهِ» (فرقان: ۵۸)

- «مِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَ سَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا» (انسان: ۲۶)

- «وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ» (ق: ۴۰، طور: ۴۹)

- «وَمِنَ آثَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَ اطَّرَافِ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَى» (طه: ۱۳۰)

در این آیه، نه تنها رسول گرامی اسلام ﷺ امر به تسبیح شده است بلکه یکی  
از اهداف رسالت او ذکر شده است:

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا لِّتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تَعَزَّزُوا  
وَ تَوْقَرُوا وَ تَسَبِّحُوا بُكْرَةً وَأَصِيلًا (فتح: ۸-۹)

به یقین، ما تو را گواه [بر اعمال آنها] و بشارت دهنده و بیم دهنده فرستادیم تا [شما مردم] به خدا و رسولش ایمان بیاورید و از او دفاع کنید و او را بزرگ دارید، و خدا را صبح و شام تسبیح گوید.

حضرت موسی علیه السلام نیز فلسفه درخواست های متعدد خویش را تسبیح و یاد الهی بیان می کند:

قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي وَ اخْلُلْ عُقْدَةً مِّنْ لِّسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي وَ اجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِّنْ أَهْلِى هَارُونَ أَخِي اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي وَ اشْرِكْهُ فِى أَمْرِى كِى نُسَبِّحَكَ كَثِيْرًا وَ نَذْكُرَكَ كَثِيْرًا (طه: ۲۵-۳۴)

[موسی] گفت: «پروردگار! سینه ام را گشاده کن و کارم را برآیم آسان گردان و گره از زبانم بگشای، تا سخنان مرا بفهمند، و وزیری از خاندانم برای من قرار ده، برادرم هارون را، با او پشتم را محکم کن و او را در کارم شریک ساز، تا تو را بسیار تسبیح گوئیم و تو را بسیار یاد کنیم.

از این رو، مشاهده می شود که قرآن کریم در بیان ویژگی مؤمنان می فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ يُسَبِّحُونَهُ وَ لَهُ يَسْجُدُونَ (اعراف: ۲۰۶)

آنها که [در مقام قرب] نزد پروردگار تو هستند [هیچ گاه] از عبادتش تکبر نمی ورزند و او را تسبیح می گویند و برایش سجده می کنند.

### گونه های تسبیح (الفاظ یا اذکار تسبیح)

تسبیح الهی گونه های متعددی دارد، از ماده تسبیح گرفته تا تحمید، تهلیل و تکبیر و اذکار دیگر که به توضیح هر یک می پردازیم:

أ. لفظی که مستقیماً به تسبیح و تنزیه خداوند اشاره دارد و به چهار صورت در قرآن آمده است:

۱. صورت مصدر «تسبیح، سبحان»
۲. فعل ماضی «سَبَّحَ»
۳. فعل مضارع «یَسْبِیْحُ»
۴. فعل امر «سَبِّحْ»: «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» (اعلی: ۱)؛ «وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ» (طه: ۱۳۰).

در این بین، بیشترین کاربرد را واژه سبحان دارد و همواره به صورت اضافه استعمال شده است:

- گاه همراه اسم جلاله الله: «سُبْحَانَ اللَّهِ» (حشر: ۲۳).
- گاهی همراه اسم رب: «سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّة» (صافات: ۱۸۰).
- گاهی همراه موصول یا ضمیر غایب و مخاطب: «سُبْحَانَ الَّذِي» (اسراء: ۱).
- گاهی همراه ضمیر غایب و مخاطب: «سُبْحَانَهُ» (اسراء: ۴۳) «وَسُبْحَانَكَ» (بقره: ۳۲).

ب. الفاظ دیگری که از ماده سبح نیستند، ولی از مصادیق تسبیح خداوند می باشند، مانند تحمید، تهلیل و تکبیر. گرچه تسبیح با تحمید، تهلیل و تکبیر «اختلاف مفهومی» دارد، ولی از «وحدت مصداقی» برخوردار است، زیرا مجموع تسبیح، تحمید، تهلیل و تکبیر در اذکار نماز به «تسبیحات اربعه» موسوم است<sup>۱</sup> و ذکر تسبیحات حضرت زهرا نیز شامل تکبیر و تحمید است.<sup>۲</sup>

۱. ر. ک. عبدالله جوادی آملی، همان، ج ۱، ص ۳۳۸.

۲. عَنْ الصَّادِقِ (ع) أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا - مَا هَذَا الذِّكْرُ الْكَثِيرُ قَالَ مَنْ سَبَّحَ تَسْبِيحَ فَاطِمَةَ (ع) فَقَدْ ذَكَرَ اللَّهَ الذِّكْرَ الْكَثِيرَ. (شیخ صدوق، معانی الأخبار، ص ۱۹۳)؛ تَسْبِيحُ الزَّهْرَاءِ فَاطِمَةَ (ع) فِي دُبُرِ كُلِّ صَلَاةٍ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ صَلَاةٍ أَلْفِ رَكْعَةٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ (محمد باقر مجلسی، همان، ج ۸۲، ص ۳۳۱).

ج. ذکر شریف صلوات: صلوات گرچه به ظاهر تسبیح نیست بلکه دعاست، ولی با استناد به آیه ۵۶ سوره احزاب در ردیف تسبیح الهی قرار دارد. چنان که شخصی خدمت امام صادق علیه السلام رسید و از سرّ ارتباط دو آیه قرآن سؤال کرد که در یک جا خداوند متعال در توصیف فرشتگان می فرماید: «يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ» (انبیاء: ۲۰)؛ شب و روز را تسبیح می گویند و سست نمی گردند» و در جای دیگر می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ» (احزاب: ۵۶)؛ خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می فرستد» حضرت در پاسخ می فرماید: «هنگامی که خداوند متعال محمد صلی الله علیه و آله را خلق کرد به فرشتگان امر کرد که به مقدار صلوات بر او از ذکر [و تسبیح] الهی کم کنند. پس، هر کس بر او [در نماز] صلوات و درود فرستد مانند آن است که گوید: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ.»<sup>۱</sup>

## پیام‌ها

۱. موجودات آسمان‌ها و زمین نوعی شعور و درک دارند: «سَبِّحَ لِلَّهِ»؛
۲. اگر بعضی انسان‌ها اهل تسبیح نیستند، ولی تمام هستی تسبیح‌گوی خدا هستند: «سَبِّحَ لِلَّهِ ...»؛

---

۱. أبی عبد الله علیه السلام قَالَ: قَالَ لَهُ رَجُلٌ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَمَا وَصَفَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ ثُمَّ قَالَ إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا كَيْفَ لَا يَفْتُرُونَ وَهُمْ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمَّا خَلَقَ مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله أَمَرَ الْمَلَائِكَةَ فَقَالَ أَنْقِصُوا مِنْ ذِكْرِي بِمَقْدَارِ الصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ فَقَوْلُ الرَّجُلِ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ فِي الصَّلَاةِ مِثْلُ قَوْلِهِ سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ. (علی بن موسی ابن طاووس، جمال الأسبوع بکمال العمل المشروع، قم، دار الرضی، ۱۳۳۰ق، ص ۲۳۵)

۳. عزّت و حکمت الهی است که همه را به تسبیح جذب می کند: «سَبَّحَ لِلَّهِ ... وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»؛

۴. گرچه قدرت در افراد عادی عامل از دست رفتن تعادل است، ولی خداوند هم قدرت دارد و تمام کارهایش نیز حکیمانه است: «الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ».

### واژه‌های مهم

واژه	معنا	تجزیه	ترکیب
سَبَّحَ	منزه است	فعل ماضی، باب تفعیل	فعل جمله فعلیه
مَا	آنچه	موصول مشترک	فاعل و محلاً مرفوع
عَزِيز	شکست‌ناپذیر، نفوذناپذیر	صفت مشبّهه	خبر است برای هُوَ
حَكِيم	محکم کار، حکمت‌کردار	صفت مشبّهه	خبر دوم برای هُوَ <sup>۱</sup>

### یادآوری صرف و نحو: باب تفعیل

ماضی این باب بر وزن «فَعَّلَ»، مضارع آن بر وزن «يَفْعَلُ» و مصدر این باب بر وزن تفعیل است.

نکته ۱: برخلاف مضارع ثلاثی مجرد، حرف اول مضارع این باب مضموم (ـُ) است؛

نکته ۲: فعل امر مخاطب باب تفعیل به علت متحرک بودن حرف اول آن به همزه وصل نیاز ندارد.

۱. محمود بن عبدالرحیم صافی، الجداول فی اعراب القرآن، دمشق - بیروت، دار الرشید، ۱۴۱۸ق، ج ۲۷، ص ۱۳۶.

**باب تفعیل معنای فعل را متعدی می‌کند. علاوه بر متعدی کردن فعل دو معنای دیگر هم دارد:**

الف. تدریج مانند: یَنْزِلُ (به تدریج نازل می‌کند)

ب. تکثیر مانند: قَطَّعْنَ (قطعه‌قطعه کردند)

فعل	ثلاثی مجرد	ثلاثی مزید، باب تفعیل
ماضی	نَزَلَ: نازل شد	نَزَلَ: نازل کرد
مضارع	یَنْزِلُ: نازل می‌شود	یَنْزِلُ: نازل می‌کند
مصدر	نُزُولُ: نازل شدن	تَنْزِيلُ: نازل کردن

### تمرین

در عبارت‌های قرآنی زیر، فعل‌های باب تفعیل را مشخص و جمله را ترجمه کنید.

- «سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» (حشر: ۱)

- «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» (بقره: ۳۱)

- «رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ» (بقره: ۲۵۰)

- «وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ

وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ» (حجرات: ۷)

درس سوم

## عوامل پیروزی بخش

هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَتْهُمْ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ (حشر: ٢)

او کسی است که کافران اهل کتاب را در نخستین برخورد [بامسلمانان] از خانه‌هایشان بیرون راند! گمان نمی‌کردید آنان خارج شوند، و خودشان نیز گمان می‌کردند که دژهای محکم‌شان آنها را از عذاب الهی مانع می‌شود اما خداوند از آنجا که گمان نمی‌کردند به سراغ‌شان آمد و در دل‌هایشان ترس و وحشت افکند، به گونه‌ای که خانه‌های خود را بادست خویش و با دست مؤمنان ویران می‌کردند. پس، عبرت بگیرید ای صاحبان چشم!

### محتوای کلی آیه

این آیه یکی از رویدادهای تاریخی را یادآور می‌شود؛ این آیه جلوه‌های عزت و حکمت خدا و تصویری از چیرگی پیامبر و مؤمنان را به نمایش می‌گذارد، که چگونه از جایی که گمان نداشتند بر یهودیان بنی‌نضیر پیروز شدند، به گونه‌ای که آنان به دست خودشان دست به تخریب خانه‌هایشان زدند.

## شأن نزول

در شأن و سبب نزول این آیه چنین گفته شده<sup>۱</sup> که در مدینه سه طایفه از یهودیان زندگی می کردند: بنی النضیر، بنی قریظه و بنی قینقاع؛ این سه طایفه با رسول خدا ﷺ عهدی داشتند که تا مدتی به آن پایبند و سپس آن عهد را شکستند.

سبب این عهدشکنی در بنی النضیر این بود که مردی از اصحاب پیامبر ﷺ دو نفر را کشته بود و قرار شد که به صاحبان خون دیه و خون بها پردازند، رسول خدا ﷺ به میان بنی النضیر آمد تا از آنان مقداری پول برای این منظور قرض کند. در بین افراد بنی النضیر کعب بن اشرف بود که رسول خدا ﷺ بروی در آمد. کعب گفت: مرحبا ای ابوالقاسم، خوشامدی. و برخاست و چنین وانمود کرد که می خواهد طعامی درست کند، ولی در دل نقشه کشتن آن جناب را می ریخت و در سر می پروراند که بعد از کشتن آن جناب بر سر اصحابش بتازد. در همین حال، جبرئیل نازل و جریان را به آن جناب اطلاع داد. حضرت برخاست و به مدینه برگشت و به محمد بن مسلمه انصاری فرمود: برو در قبیله بنی النضیر، و به مردم آنجا بگو که خدای عزوجل توطئه شما را به من خبر داد. یا از سرزمین ما بیرون شوید یا آماده جنگ باشید. آنان گفتند از بلاد تو بیرون می شویم.

از سوی دیگر، عبد الله بن ابی شخصی را نزد ایشان فرستاد که بیرون نروید، و همچنان در محل خود بمانید و با محمد جنگ کنید، که اگر چنین کنید، من با قوم خود و هم سوگندانم شما را یاری خواهم کرد و اگر هم بیرون بروید، من نیز با شما بیرون می آییم و اگر قتال کنید، با شما در قتال هم دست می شوم. قبیله

۱. علی بن ابراهیم قمی، تفسیر/القمی، تصحیح طیب موسوی جزائری، قم، دارالکتاب، ۱۴۰۴ق،



بنی النضیر چون این وعده را شنیدند، دلگرم شده، تصمیم گرفتند بمانند و به اصلاح قلعه‌ها پرداخته آماده جنگ شدند. و شخصی را نزد رسول خدا ﷺ فرستادند که ما از دیار خود بیرون نمی‌رویم؛ هر کاری که می‌خواهی بکن. رسول خدا ﷺ بر خاست و تکبیر گفت. اصحابش یک صدا تکبیر گفتند. به امیر المؤمنین فرمود: تو پیشاپیش لشکر به قبیله بنی النضیر برو. امیر المؤمنین بیرق جنگ را برداشت و به راه افتاد. رسول خدا ﷺ قلعه آنان را محاصره کرد و عبدالله بن ابی به کمک آنان نیامد و بدین سان ایشان را فریب داد.

رسول خدا ﷺ به هر یک از قلعه‌های ایشان که نزدیک می‌شد، یهودیان آن قلعه را خراب می‌کردند و به قلعه بعدی منتقل می‌شدند. با اینکه بعضی از یهودیان خانه‌های گران بها داشتند، رسول خدا ﷺ دستور داد درختان خرماي آنان را قطع کنند. یهودیان به جزع درآمدند و گفتند: «ای محمد! مگر خدای تعالی تو را امر به فساد کرده؟ اگر این درختان از تو شود، بگذار سالم از آن تو باشد و اگر از ما است، چرا قطع می‌کنی؟»<sup>۱</sup>

یهودیان وقتی چنین دیدند، گفتند: «ای محمد! ما حاضریم از سرزمین تو بیرون شویم، به شرطی که اموال ما را به ما بدهی.» حضرت فرمود: «این کار را نمی‌کنم، اما به شما اجازه می‌دهم از اموالتان آن مقدار را که شتران شما حمل کنند با خود ببرید.» یهودیان قبول نکردند و چند روزی هم ماندند. آنگاه گفتند: «می‌رویم، و به مقدار بار شتران از اموال خود می‌بریم.» فرمود: «نه، باید بروید و هیچ چیز با خود نبرید؛ هر کس از شما را ببینیم که با خود چیزی می‌برد او را خواهیم کشت.»

---

۱. و درباره اعتراضی که یهودیان به آن جناب در مورد قطع اشجار کرده بودند، در ادامه آیات می‌فرماید: «مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لَبَنَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَى أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ...» که در درس بعدی بدان اشاره خواهد شد.

یهودیان از قلعه‌های خود بیرون شدند؛ جمعی از ایشان به فدک و جمعی به وادی القری و گروهی به شام رفتند. در این باره بود که آیات زیر نازل شد:

«هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا ... فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ»<sup>۱</sup>

### تفسیر

واژه «حشر» به معنای بیرون کردن است، اما نه بیرون کردن یک نفر، بلکه یک جمعیت، و نه به اختیار، بلکه به اجبار. و اضافه اول الحشر<sup>۲</sup> اضافه صفت به موصوف، و به معنای حشر اولی است.<sup>۳</sup>

پس، «حشر» به معنای حشر در قیامت نیست، بلکه به هر گونه اجتماع و خروج از قرارگاه و حاضر شدن در میدان اطلاق می‌شود، چنان‌که در آیه هفدهم سورة نمل می‌خوانیم: «وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ وَالطَّيْرِ» [لشکریان سلیمان از جن و انس و پرندگان نزد او جمع شدند] همچنین، درباره اجتماع برای مشاهده مبارزه موسی با ساحران فرعون می‌خوانیم: «وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضَحَىٰ» (طه: ۵۹)؛ قرار ما این است که همه مردم هنگامی که روز بالا می‌آید جمع شوند». منظور از حشر در اینجا اجتماع یهود برای مبارزه با مسلمین است، و از آنجاکه این نخستین اجتماع در نوع خود بود، در قرآن به عنوان «لِأَوَّلِ الْحَشْرِ» نامیده شد. این خود اشاره لطیفی است به برخوردهای آینده با یهود بنی‌نضیر و یهود خیبر و مانند آنها.<sup>۴</sup>

۱. ر.ک. سید محمد حسین طباطبایی، تفسیر المیزان، ترجمه محمد باقر موسوی همدانی، قم، دفتر

انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴، ج ۱۹، ص ۳۵۸-۳۶۰؛ ناصر مکارم شیرازی، همان، ج ۲۳، ص ۴۸۶.

۲. ولام در «لأول» به معنای «فی: در» است، نظیر لامی که بر سر کلمه «دلوک» در جمله «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِلدُّلُوكِ الشَّمْسِ» [نماز بخوان در هنگام زوال شمس (اسراء: ۷۸)] آمده است.

۳. ر.ک. سید محمد حسین طباطبایی، ترجمه تفسیر المیزان، همان، ص ۳۴۹.

۴. ر.ک. ناصر مکارم شیرازی، همان، ج ۲۳، ص ۴۸۹-۴۹۰.

و معنای آیه این است: خدای تعالی همان کسی است که یهودیان بنی النضیر را برای نخستین بار از جزیره العرب از خانه و زندگی شان بیرون کرد.

آنگاه خداوند به اهمیت این جریان اشاره کرده: «مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا»؛ یعنی هیچ احتمال نمی دادید که دست از وطن خود کشیده بیرون روند، چون شما از این قبیله قوت و شدت و نیرومندی سابقه داشتید. «و ظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعُهُمْ خُصُونَهُمْ مِنَ اللَّهِ»؛ خود آنها هم هرگز چنین احتمالی نمی دادند؛ آنها پیش خود فکر می کردند قلعه های محکمشان نمی گذارد خدا آسیبشان برساند و مادام که در آن قلعه ها متحصن هستند، مسلمانان بر آنان غلبه نمی یابند. در این آیه، با اینکه می توانست بفرماید «مانعهم حصونهم من المسلمین» فرمود: «من الله»، بدان سبب است که در آیه پیشین اخراج آنان را به خدا نسبت داده بود. همچنین، در ذیل آیه، القای رعب در دل های آنان را به خدا نسبت داد.

از لحن این آیه استفاده می شود که بنی النضیر چندین قلعه داشتند، نه یکی، چون فرموده: «حصونهم».

آنگاه به فساد پندار آنان و خبط و اشتباهشان پرداخته، می فرماید: «فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا»؛ خدای تعالی از جایی و از دری به سراغشان آمد که هیچ خیال نمی کردند.

و منظور از «آمدن خدا» نفوذ اراده او در میان آنان است، اما نه از راهی که آنان گمان می کردند - که همان دژها و درهاست - بلکه از راه باطنشان که همان راه های قلبی شان است. بدین رو، می فرماید: «وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ». کلمه «رعب» به معنای خوفی است که دل را پر کند، تا آنجا که «يُخْرِبُونَ بَيْوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ» (خانه هایشان را به دست خود ویران می کردند که به دست مسلمانان نیفتد). این از قوت سیطره ای بود که خدای تعالی

بر آنان داشت، برای اینکه خانمانشان را به دست خود آنان و به دست مؤمنان ویران کرد.<sup>۱</sup>

بعضی از مفسران<sup>۲</sup> گفته‌اند: «خود یهودیان خانه‌هایشان را خراب کردند تا بهتر بتوانند فرار کنند، و مؤمنان خانه‌های ایشان را خراب کردند تا به آنان برسند.»

در پایان آیه، به عنوان یک نتیجه‌گیری کلی، می‌فرماید: «پس، عبرت بگیرید، ای صاحبان چشم!»، «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ». «اعتبروا از ماده «اعتبار» در اصل از «عبور» گرفته شده که به معنای گذشتن از چیزی است به سوی چیز دیگر؛ اینکه به اشک چشم «عبرة» گفته می‌شود به دلیل عبور قطرات اشک از چشم است، و «عبرة» گویند، چراکه عبارت مطالب و مفاهیم را از کسی به دیگری منتقل می‌کند، و به همین مناسبت به حوادثی که به انسان پند می‌دهد «عبرة» می‌گویند، چرا که انسان را به یک سلسله تعالیم کلی رهنمون می‌گردد و از مطلبی به مطلب دیگر منتقل می‌کند.

تعبیر به «اولی الأبصار» (صاحبان چشم)<sup>۳</sup> اشاره به کسانی است که حوادث را به خوبی می‌بینند و با چشم باز موشکافی می‌کنند و به عمق آن می‌رسند. در حقیقت، اولی الأبصار کسانی‌اند که برای گرفتن درس‌های عبرت آمادگی دارند. از این رو، قرآن به آنها هشدار می‌دهد که از این حادثه بهره‌برداری لازم کنید.<sup>۴</sup>

۱. سید محمد حسین طباطبایی، ترجمه تفسیر المیزان، همان، ص ۳۵۰.

۲. فضل بن حسن طبرسی، همان، ج ۹، ص ۲۵۹.

۳. واژه «بصر» معمولاً به عضو بینایی و «بصيرة» به درک و آگاهی درونی گفته می‌شود.

(راغب اصفهانی، همان)

۴. ناصر مکارم شیرازی، همان، ج ۲۳، ص ۴۹۱.

## ترس و وحشت در دل دشمنان

یکی از عوامل مؤثر پیروزی همان ترس و وحشتی بود که خدا بر دل‌های آنها افکند تا آنجا که خانه‌های خود را با دست خود ویران می‌کردند، و حاضر شدند از اموال خود چشم‌پوشند و از آن دیار بیرون روند:

نظیر این معنا چند بار در آیات قرآن مجید آمده است، از جمله در داستان گروه دیگری از یهود به نام بنی قریظه که مسلمانان بعد از جنگ احزاب در یک درگیری شدید با آنها روبه‌رو شدند: «كَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا» (احزاب: ۲۶)؛ و در دل‌های آنها ترس و وحشت افکند، تا آنجا که گروهی را به قتل رسانید و گروهی را اسیر کردید».

همین معنا در داستان جنگ بدر نیز آمده است که می‌فرماید: «سَأَلَنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ؛ مَنْ بِهِ زُودِي فِي دِلِّهِمْ كَافِرَانِ وَحِشْتِي مِ افْكُنْمِ».

قسمتی از این وحشت که حکم یک لشکر نامرئی الهی را دارد طبیعی است، هر چند قسمتی از آن اسرارآمیز است و روابط آن با وسایل عادی بر ما مکتشف نیست؛ آنچه طبیعی است اینکه مؤمنان در هر حال خود را پیروز می‌دانند، خواه کشته و شهید شوند و خواه دشمن را در هم بکوبند؛ کسی که منطقش این است ترس و وحشتی به خود راه نمی‌دهد، بلکه چنین انسانی برای دشمنش وحشت‌انگیز است، همان‌گونه که در دنیای امروز نیز کشورهای بزرگی را می‌بینیم که با داشتن پیشرفته‌ترین سلاح‌ها، و بزرگ‌ترین ارتش‌ها از گروهی اندک مؤمنان راستین ظلم‌ستیز وحشت دارند، و دائماً می‌کوشند با آنها درگیر نشوند.

در حدیثی از رسول خدا ﷺ آمده است:

### نُصِرْتُ بِالرُّعْبِ مَسِيرَةَ شَهْرٍ<sup>۱</sup>

من از جانب خدا به وسیله ترس و وحشت دشمنان یاری شده‌ام،  
به فاصله یک ماه.

یعنی نه تنها کسانی که در میدان نبرد با من روبه‌رو می‌شوند وحشت دارند،  
بلکه در نقاطی که دشمن از من یک ماه راه فاصله دارد وحشت و اضطراب  
حاکم است!

در وصف قیام حضرت مهدی نیز می‌خوانیم که سه لشکر ایشان را یاری  
می‌کنند: الملائكة و المؤمنون و الرعب!<sup>۲</sup>

در حقیقت، دشمنان دین خدا بدین می‌اندیشند و در تکاپویند تا از برون  
ضربه نخورند اما خداوند از درون آنها را متلاشی می‌کند، و می‌دانیم ضربه  
درونی جانکاه‌تر و جبران‌ناپذیر است، چرا که اگر تمام سلاح‌ها و ارتش‌های  
دنیا در اختیار کسی باشد، ولی روحیه نبرد نداشته باشد محکوم به شکست  
و نابودی است.<sup>۳</sup>

### ترس درونی دشمنان در دفاع مقدس

از مواردی که امام خمینی علیه السلام همواره آن را امداد و نصرت الهی در دفاع مقدس  
می‌دانست نصر به رعب است. این امداد فراگیر است که در روح و دل نیروهای  
دشمن نفوذ می‌کند و تزلزل روحی و سستی اراده را در پی دارد و سبب  
زمین‌گیر شدن و فرار از صحنه نبرد می‌گردد. از دیدگاه حضرت امام علیه السلام،

۱. محمد بن علی ابن بابویه، *الخصال*، تصحیح علی اکبر غفاری، قم، جامعه مدرسین، ۱۳۶۲، ج ۱،

ص ۲۰۱؛ فضل بن حسن طبرسی، همان، ج ۲، ص ۸۵۷.

۲. شیخ حر عاملی، همان، ج ۷، ص ۱۲۴.

۳. ناصر مکارم شیرازی، همان، ج ۲۳، ص ۴۹۸-۴۹۹.

وحشتی که در دفاع مقدّس به طور عام و در نبردها و عملیات‌ها به طور خاص بر بعثیان حاکم می‌شد عادی و طبیعی نبود، بلکه رعبی بود که خداوند متعال بر آنان چیره می‌ساخت. حضرت امام علیه السلام در این باره می‌فرماید:

امروز هر چه می‌بینید امور غیر عادی است؛ تمام کارهایی که در داخل شهرها و در جبهه‌ها می‌شود از اموری است که خداوند متعال بر ما منت گذاشته است. شما ببینید چگونه لشکریان کفر با آن سلاح‌ها و آن همه افراد از تعداد اندک ما شکست می‌خورند. این همان نصر به واسطه رعب است که خدا در دل دشمنان ما رعب ایجاد کرده است. در صدر اسلام، لشکریان کفر در مقابل مسلمانان چنان می‌ترسیدند که با همه تجهیزاتشان خودشان را یا تسلیم می‌کردند و یا فرار می‌نمودند. امروز هم در ایران وضع چنین شده است که هر کجا حرف پاسدار می‌شود دشمنان ما - چه منافقین و چه صدامیان - شدیداً می‌ترسند. آنها هم که در خارج نشسته‌اند از پاسداران ما در ایران می‌ترسند.<sup>۱</sup>

ایشان با اشاره به نابرابری توان مادی دو طرف جنگ می‌فرماید:

آنها بر خوردار از پشتیبانی ابر قدرت‌ها، به‌ویژه شیطان بزرگ آمریکا، بودند و می‌باشند. اکثر قدرتمندان منطقه به آنها انواع سلاح را از اطراف جهان می‌رساندند و میلیاردها دلار در اختیار آنها می‌گذاشتند و به پشتیبانی از آنان از فرستادن ارتش هم دریغ نداشتند و تمام رسانه‌های گروهی مؤثر در خدمتشان بود و هست و مادر محاصره اقتصادی و در حال انقلاب و درهم‌ریختگی و مواجهه با توطئه‌های جانفرسای داخلی و خارجی. آنها غافلگیرانه به ما هجوم آوردند و از دریا و زمین و هوا به ما

---

۱. روح الله موسوی خمینی، صحیفه/امام، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۶، ص ۲۴۷.

حمله کردند... آیا آنچه خداوند تعالی می فرماید: «وَقَدْفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَ تَأْسِرُونَ فَرِيقًا» (احزاب: ۲۶)؛ و در دل هایشان هراس افکند؛ گروهی را می کشتید و گروهی را اسیر می کردید»، مصداق ظاهرش در فتح المبین متحقق نیست؟ آیا آیه «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ» (فتح: ۴)؛ اوست آن کس که در دل های مؤمنان آرامش را فرو فرستاد»، مصداق ظاهرش رزمندگان این جبهه نیست؟ مگر آنچه در صدر اسلام واقع شد و موجب فتح لشکر اسلام گردید، جز اینها بود؟ آیا در ظرف یک هفته آنچه تا کنون شمارش شده است، بیش از پانزده هزار اسیر و هزاران مقتول و هزاران مجروح و آن همه غنایم جنگی امری عادی است؟ آیا فوج فوج تسلیم در مقابل عده ای غیر معادل با خصم امری عادی و طبیعی است؟<sup>۱</sup>

از این روست که حضرت امام علیه السلام فتح خرمشهر را مسئله ای غیر عادی و مافوق طبیعت و از مصادیق بارز نصر به رعب می داند:

«فتح خرمشهر یک مسئله عادی نبود؛ اینکه پانزده الی بیست هزار به صف برای اسارت بیابند و تسلیم شوند مسئله عادی نیست، بلکه مافوق طبیعت است».<sup>۲</sup>

«ما نباید فتح های بزرگ مثل فتح خرمشهر را از یاد ببریم که دشمن با همه تجهیزات در سنگرهای بسیار محکم با عده و عده بسیار کمین کرده بود و در مقابل عده ای از سلحشوران متعهد اسلام [که] از بیابان باز به آنان تاخته و خداوند آن چنان رعب و وحشت را بر دشمنان ما غلبه داد که با

۱. همان، ص ۱۵۴.

۲. همان، ص ۲۷۰.



اسارت هزاران نظامی و غنیمت‌های بسیار، باقیماندهٔ اشراک با فضاحت تمام رو به فرار گذاشته و شهرها را رها کردند. رزمندگان عزیز ما نباید این پیروزی معجزه‌آسا را جز با مدد‌های الهی ببینند.<sup>۱</sup>

یکی از اسیران عراقی در خاطره‌ای از عملیات فتح‌المبین می‌گوید: «وقتی آمادهٔ عقب‌نشینی شدیم، ناگهان یک نفر فریاد زد: «ایرانی‌ها آمدند.» با این دو کلمه، آن یک ذرهٔ نیرویی که برای فرار داشتیم از دست دادیم و همگی به سنگرها پناهنده شدیم. ترس زیادی بر دل‌های ما افتاد. زبان خیلی‌ها بند آمده بود. نمی‌دانستند چه کنند. هر کس به سوراخی می‌خزید. کسی نمی‌توانست تصمیم بگیرد. فرماندهٔ گروهان ما گفت: «شما همین‌جا بمانید تا من بروم نیرو بیاورم» و بلافاصله سوار جیپ خود شد و از معرکه بیرون رفت.

همهٔ پراکندگی‌ها بر اثر خوفی بود که خدا در دل‌های ما انداخته بود. آن‌چنان می‌ترسیدیم که دست و پایمان می‌لرزید.<sup>۲</sup>

«ما پانصد و پنجاه نفر بودیم و آنها دو نفر: یک پسر بچه دوازده ساله و یک پیرمرد تقریباً ۶۵ ساله. ما به راحتی می‌توانستیم آن‌دو را از بین ببریم، ولی آن‌چنان ترسی بر دلمان نشسته بود که جرئت نمی‌کردیم به چهرهٔ این‌دو بسیجی نگاه کنیم. اینها، همه، کار خداوند سبحان است.»<sup>۳</sup>

یکی دیگر از اسیران عراقی می‌گوید:

«من مدت زیادی که در جبهه‌ها بودم؛ یک چیزِ نیروهایتان برای من تعجب‌آور بود و آن شجاعت این نیروها بود، چون آنها ایمان دارند

۱. همان، ج ۱۷، ص ۳۱۸.

۲. مرتضی سرهنگی، اسرار جنگ تحمیلی به روایت اسرای عراقی، حوزه هنری سازمان تبلیغات

اسلامی، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۱۶۱-۱۶۲.

۳. همان، ص ۱۶۲.

و این شجاعت از ایمان قوی آنهاست. ما حتی وقتی که صدای الله اکبر را می شنویم، انگار ترس هم با این صدا به جان ما می ریزد، ما واقعاً از این صدا وحشت می کنیم.»<sup>۱</sup>

## عبرت

به راستی که سرنوشت این قوم یهود با آن قدرت و عظمت و شوکت و با آن امکانات و استحکامات فراوان سرنوشت عبرت انگیزی بود، که حتی بدون آنکه دست به اسلحه ببرند در مقابل جمعیت مسلمانان - که هرگز در ظاهر به پای آنها نمی رسیدند - تسلیم شدند؛ آنها خانه های خود را با دست خویش ویران کردند و اموالشان را برای مسلمانان نیازمند به جا گذاردند و در نقاط مختلف پراکنده شدند، در حالی که براساس تاریخ از آغاز به این سمت در سرزمین مدینه سکنی گزیده بودند که پیامبر موعود کتاب های خویش را درک کنند و در صف اول یارانش قرار گیرند!

با استفاده از این آیات، می توان گفت پاره ای از مسلمانان می پندارند که یهودیان از فلسطین بیرون نمی روند، و این امری است که بسیاری از آنان را وادار به تسلیم شدن و همکاری با آنان کرده است؛ صهیونیست ها - که نیروهای استکباری آنها را تقویت و پشتیبانی می کنند - خود را در برابر هر نیرویی مصون و محفوظ می یابند و می پندارند که نیرومندترین قدرت اند و این غرور نه تنها آنان را به اصرار بر باقی ماندن در فلسطین واداشته بلکه طمع های توسعه طلبانه را نیز در میان شان برانگیخته است.

ولی نیروی خدا برتر از نیروی آنان است و آنها را به وسیله لشکر خود شکست خواهد داد: «وَلْيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلْيُتَبَرَّأُوا

۱. همان، ج ۲، ص ۱۱۸.

ما عَلَوْا تَبِيرًا (الاسراء: ۷)؛ تا به مسجد در آیند، همچون بار اول که به مسجد در آمده بودند و به هر چه دست یابند سخت نابود سازند». به زودی، روزی خواهد آمد که برای صهیونیست های غاصب و کسانی که از آنها پشتیبانی می کنند معلوم شود که نیرویشان برای آنان سودی ندارد و خداوند نقاط ضعف آنها را می داند و پروردگار روش ها و تاکتیک هایی دارد که در نظر آنها سابقه ای ندارد، که پدران و پیشینیان شان نیز همین گونه فریب خورده اند: «وَلَا تَحْسَبُوهُمْ شَاقًّا أَنَّهُمْ بِمِيقَاتِنَا يَخْرُجُونَ» و می پنداشتند دژهای شان آنان را در برابر خدا نگهداری می کند». پس، آنان به عوامل ظاهری اعتماد کردند و بر پایه آنها نقشه کشیدند و طرح ریختند، زیرا در نظر خودشان طرحی استوار و محکم بود و برابری کردن با آن امکان نداشت، ولی بسیاری از امور حتمی و حقایق از دیده آنان پنهان ماند، اموری که برای آنها حسابی باز نکردند: «فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا؛ پس، خدا از سویی که حسابش را نمی کردند بر آنان تاخت.»

مسلمانان در حالی که نیروی یهودیان را می دیدند و آن را با توانایی های محدود خود، از سوی دیگر، می سنجیدند، نمی پنداشتند که سرانجام آنها بیرون خواهند رفت؛ یهودیان نیز در حالی که مجهز به سلاح و برخوردار از کمک دولتمندان در دژها پناه گرفته بودند، به خاطرشان هم نمی گذشت که نیرویی بتواند بر آنان پیروز شود و بیرونشان کند: «مَا ظَنَنْتُمْ أَن يَخْرُجُوا؛ شما نمی پنداشتید که آنان بیرون روند.»

مهم ترین عامل شکست آنان عامل [پنهانی] هراس بود، زیرا سلاح - هر چند پیشرفته و کشنده باشد - در صورتی که صاحبش اراده جنگ نداشته باشد و جانب معنوی او - یعنی روحیه اش - متزلزل باشد، سودی ندارد؛ از این رو، سلاح معنوی (تقویت روحیه سپاه اسلام و تضعیف دشمن)

از مهم‌ترین عوامل پیروزی است. سلاح بیم و هراس و سلب روحیه دشمن از برنده‌ترین و آشکارترین سلاح‌هایی بود که خدا به وسیله آنها پیامبر اسلام ﷺ را تأیید و پشتیبانی می‌کرد؛ با آن معادله تغییر یافت و از کبریا و غرور به شکست نفسانی تبدیل شد؛ خداوند پیغمبر خود را ملزم به استفاده از سلاح وحشت و هراس دید که امر به کشتن کعب بن اشرف داد، و شاید ویران کردن بعضی از خانه‌های ایشان و بریدن درخت‌های خرمایشان، از پاره‌ای جوانب خود، بخشی از طرح ترساندن آنها باشد.

این رویداد تاریخی و امثال آن سزاوار بررسی و تحلیل است، و مؤمنان از دیگران بدین بررسی شایسته‌ترند، زیرا این بخشی از تاریخ تمدن ایشان است و بیش از هر چیزی به آنان مربوط می‌شود و برای آنها اهمیت دارد: «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ؛ پس، ای صاحبان بینش، عبرت بگیرید.»<sup>۱</sup>

### بصیرت

آیه با خطاب یا اُولِی الْأَبْصَارِ (ای صاحبان بینش و بصیرت) پایان می‌یابد. از این رو، مناسب است به موضوع بصیرت اشاره‌ای گذرا شود.

خداوند متعال در وصف کتاب خود می‌فرماید: «هَذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ» (جاثیه: ۲۰)؛ در این [قرآن] بصیرت‌هایی برای مردم و هدایت و رحمت برای اهل یقین است.»

قرآن کریم عامل شکست کافران را ناآگاهی آنان معرفی می‌کند و می‌فرماید: «بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ» (انفال: ۶۴)؛ چون اینان قومی ناآگاه و بی‌تدبیرند.» حضرت علی ؑ (در باره اصحاب جمل و ناکثین) فرمودند:

۱. گروه نویسندگان، تفسیر ه/یت، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۷،

ـ أَلَا وَ إِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ جَمَعَ حِزْبَهُ، وَاسْتَجْلَبَ خَيْلَهُ وَ رَجُلَهُ، وَ أَنَّ مَعِيَ  
لَبَصِيرَتِي، مَا لَبَسْتُ عَلَى نَفْسِي، وَ لَا بُسَّ عَلَى، وَ أَتَيْمُ اللّٰهَ لَأُفْرِطَنَّ لَهُمْ  
حَوْضًا أَنَا مَا تَحُهُ، لَا يَصْدُرُونَ عَنْهُ وَ لَا يَعُودُونَ إِلَيْهِ.<sup>۱</sup>

آگاه باشید که شیطان حزب و گروه خود را جمع کرده و سواره و پیاده‌های  
لشکرش را گرد آورده است. لیکن بصیرت من [در امر دنیا و دین] از من  
جدا نمی‌شود؛ حق را بر خود نیوشیده‌ام و نه آن بر من پوشیده است.  
به خدا سوگند، برای آنان حوضی را پر کنم که خود آب آن را بکشم (میدان  
جنگی تهیه نموده، آنها را نابود سازم)، به طوری که هر کس در آن حوض  
پانهاد بیرون نمی‌آید و اگر بیرون آمد، دیگر به سوی آن باز نمی‌گردد.

ـ فَأَنْفُذُوا عَلَى بَصَائِرِكُمْ وَ تَصَدَّقْ نِيَّاتِكُمْ فِي جِهَادِ عَدُوِّكُمْ، فَوَ الَّذِي لَا  
إِلَهَ إِلَّا هُوَ أَنِي لَعَلِّي جَادَّةُ الْحَقِّ وَ أَنَّهُمْ لَعَلِّي مَرَّةً الْبَاطِلِ.<sup>۲</sup>

شتاب کنید بر اساس بینایی [بدون شک و تردید] و باید در جنگ با  
دشمن نیت شما راست باشد. سوگند به آنکه جز او خدایی نیست من بر  
راه حق هستم (گفتار و کردارم همان است که خدا و رسول فرموده‌اند)  
و دشمنان ما بر لغزشگاه باطل هستند.

ـ حَمَلُوا بَصَائِرَهُمْ عَلَى أَسْيَافِهِمْ.<sup>۳</sup>

شمشیرزدن شان [در جنگ‌ها] از روی بینایی بود.

ـ إِنَّ الْقِتَالَ لَيْسَ بِالْكَثْرَةِ بَلْ بِالْبَصِيرَةِ.<sup>۴</sup>

همانا، نبرد با فزونی نیرو نیست بلکه با بصیرت و بینش کامل است.

۱. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، قم، مشهور، ۱۳۷۹، خطبه ۱۰.

۲. همان، کلام ۱۰۷.

۳. همان، خطبه ۱۵۰.

۴. سید محسن امین عاملی، اعیان الشیعه، بیروت، دار التعارف، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۳۳۲.

عمار یاسر به امیر مؤمنان علیه السلام عرضه می دارد:

وَاللّٰهُ يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مَا تَبَعْتُكَ اِلَّا بِبَصِيْرَةٍ فَاَنِي سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ يَقُوْلُ يَوْمَ حُنَيْنٍ، يَا عَمَّارُ سَتَكُوْنُ بَعْدِي فِتْنَةٌ فَاِذَا كَانَ ذَلِكَ فَاتَّبِعْ عَلِيًّا وَحِزْبَهُ فَانَّهُ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَهُ.<sup>۱</sup>

به خدا سوگند، ای امیر مؤمنان از تو پیروی نمی کنم مگر از روی بصیرت و بینایی، زیرا شنیده ام از رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز جنگ حنین که فرمود: ای عمار! به زودی بعد از من فتنه ای به وجود می آید. در آن صورت، تواز علی علیه السلام و حزب او پیروی کن. به درستی که علی با حق است و حق هم با اوست.

امام سجاد علیه السلام فرمودند:

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّ اٰلِهِ وَّ عَرِّفْهُمْ مَا يَجْهَلُوْنَ وَّ عَلِّمْهُمْ مَا لَا يَعْلَمُوْنَ وَّ بَصِّرْهُمْ مَا لَا يُبْصِرُوْنَ.<sup>۲</sup>

بار خدایا، بر محمد و خاندانش درود فرست و پاسداران مرزها را بدانچه جاهل اند آگاهی ده و بدانچه نمی دانند داناساز و بدانچه نمی بینند بصیرت بخش.

## ویژگی ها و موانع بصیرت

قرآن صاحبان بصیرت را به تفکر و عبرت فرامی خواند. گاه آنان را به بینش و دقت در وجود خود توصیه می کند: «و فی اَنْفُسِكُمْ اَفَلَا تَبْصِرُوْنَ» (ذاریات: ۲۱) و به ژرف نگری در پدیده های محیط اطراف سفارش می کند: «اَوْ لَمْ يَرَوْا اَنْنَا نَسُوْقُ الْمَآءَ اِلَى الْاَرْضِ الْجُرْزِ فَنُخْرِجُ مِنْهُ زَرْعًا ... اَفَلَا يُبْصِرُوْنَ» (سجده: ۲۷) و گاه آنان را از سرنوشت گذشتگان زندها می دهد و به عبرت گیری از آنها

۱. علی بن محمد خزاز رازی، کفایة الاثر فی النصّ علی الائمة الاثنی عشر، تصحیح عبداللطیف

حسینی کوه کمری، قم، بیدار، ۱۴۰۱ق، ص ۱۲۳.

۲. صحیفه سجادیه، قم، الهادی، ۱۳۷۶، دعای ۲۷ (مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَهْلِ الثُّغُور).

فرامی خواند: «وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصَرِهِ مَنْ يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ» (آل عمران: ۱۳ و حشر: ۲). هنگامی که پارسایان گرفتار و سوسه‌های شیطان شوند، به سرعت متذکر می‌شوند؛ آنان حقیقت را با نور بصیرت درمی‌یابند و از دام و سوسه‌های شیاطین رهایی می‌یابند: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طُفٌّ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ» (اعراف: ۲۰۱).

کفرورزی و گناه سبب خاموش شدن نور الهی در قلب انسان و کور شدن چشم بصیرت وی می‌شود. تعبیرهایی گوناگون در قرآن حاکی از بستن دل کافران و هدایت ناپذیری آنهاست. در این آیات، ترجیح دنیا بر آخرت (نحل: ۱۰۷-۱۰۸)، نفاق و دورویی (بقره: ۱۷-۱۸)، هواپرستی (جاثیه: ۲۳)، روی گردانی از آیات الهی (کهف: ۵۷)، سرسختی در پذیرش ایمان (انعام: ۱۱۰) و مواردی از این دست موانع هدایت‌پذیری و روشنی چشم بصیرت شمرده شده‌اند. خداوند کوری، کری، گنگی و مهر و موم شدن قلب اینان را در قرآن به خود نسبت می‌دهد: «وَلَوْ كُنَّا أَلْذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَاصْمَهُمْ وَأَعْمَى أَبْصَرَهُمْ» (محمد: ۲۳؛ بقره: ۷)، ولی این نافی نقش آنان در گمراهی خود نیست، زیرا آنان خود از پذیرش سخن فطرت و بصیرت‌شان سر باز زده‌اند و این موجب ضعف بصیرت و عقل‌نظری آنها شده است. در حقیقت، انسان در آغاز تولد فاقد علم حصولی است و خداوند هم ابزار علم حصولی را به وی می‌بخشد و هم فطرت او را با الهام از علم حضوری بهره‌مند می‌سازد. انسانی که از فطرت و شعور درونی خود بهره‌نبرد و در مسیر شهوت‌ها و غرایز نفسانی قرار گیرد و ابزار ادراکی او (سمع، بصر، قلب) — که باید با آنها معارف و اسرار عالم را بشناسد — با گناه آلوده شوند به کژراهه دچار شده، جایی برای تابش نور هدایت بر او نمی‌ماند.<sup>۱</sup>

۱. مرکز فرهنگ و معارف قرآن، دائرة المعارف قرآن کریم، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۹، ج ۵، ص ۵۸۰.

## پیام‌ها

۱. قهر خداوند نسبت به یهودیان پیمان شکن کافر حکیمانه است: «الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ»؛
۲. نشانه عزت خداوند تارو مار شدن یهودیان پیمان شکن و توطئه گر است: «الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ»؛
۳. تمام پیروزی‌ها را از او بدانیم: «هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا...»؛
۴. حساب توطئه گران اهل کتاب از حساب بقیه آنان جداست: «الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ»؛
۵. تبعید از وطن یکی از مجازات‌های الهی است: «هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ... مِنْ دِيَارِهِمْ»؛
۶. قدرت هیچ کس و گروهی را پایدار ندانید: «مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا»؛
۷. کیفر کسی که از تعهدات و پیمان‌های اجتماعی خارج می شود آن است که از وطن خارج شود: «أَنْ يَخْرُجُوا...»؛
۸. محاسبات و تجهیزات کفار در برابر اراده الهی ناکارآمد و بی فایده است: «ظَنُّوا أَنَّهُمْ مانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ»؛
۹. در جنگ و جهاد با کفار، تمام محاسبات نباید بر اساس تجهیزات و امکانات مادی باشد: «فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا»؛
۱۰. تخریب ساختمان‌های دشمن در مواردی جایز است: «يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ»؛
۱۱. آنجا که اراده خدا باشد، دوست و دشمن دست به یک کار می زنند: «يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ»؛
۱۲. خداوند هم سبب ساز است و هم سبب سوز؛ ترس را سبب قرار می دهد و درها را از سببیت می اندازد: «قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ»؛



۱۳. مطالعه تاریخ سرگرمی نیست؛ وسیله عبرت است [تاریخ گذرگاه است نه توقفگاه]: «فَاعْتَبِرُوا ...»؛

۱۴. استفاده از تاریخ بصیرت می‌خواهد: «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ».

### واژه‌های مهم

واژه	معنا	تجزیه	ترکیب
الحشر	حرکت دادن جمعیت	مصدر	مضاف الیه و مجرور
الرُّعْبَ	ترس و وحشت	اسم مصدر	مفعول و منصوب

### یادآوری صرف و نحو: باب افعال

ماضی این باب بر وزن «أَفْعَلَّ»، مضارع آن بر وزن «يَفْعِلُ» و مصدر این باب بر وزن افعال است.

نکته ۱. برخلاف مضارع ثلاثی مجرد، حرف اول مضارع این باب مضموم (ـُ) است.

نکته ۲. همزه ابتدایی در فعل امر مخاطب باب افعال، برخلاف فعل‌های امر، همزه قطع و مفتوح است.

باب افعال معنای فعل را متعدی<sup>۱</sup> می‌کند: ضَحِكَ (خندید)، أَضْحَكَ (خنداند)؛<sup>۲</sup> سَلِمَ (تسلیم شد)، أَسْلَمَ (تسلیم کرد)؛ ذَهَبَ (رفت)، أَذْهَبَ (برد). معانی دیگر باب افعال عبارت است از: دخول در وقت مانند أَصْبَحَ (داخل در صبح شد)؛ واجد صفتی شدن مانند أَثْمَرَ (درخت میوه داد).

۱. «متعدی» فعلی است که برای کامل شدن معنایه مفعول نیاز دارد. در مقابل آن، فعل «لازم» است که

معنای آن تنها با فاعل کامل می‌گردد و نیازی به مفعول ندارد.

۲. در زبان فارسی فعل‌ها با پسوند (اند یا انید) متعدی می‌شوند.

فعل	ثلاثی مزید، باب افعال	ثلاثی مزید، باب افعال
ماضی	نَزَلَ: نازل شد	أَنْزَلَ: نازل کرد
مضارع	يَنْزِلُ: نازل می‌شود	يَنْزِلُ: نازل می‌کند
مصدر	نُزُول: نازل شدن	إِنْزَال: نازل کردن

## تمرین

در عبارت‌های قرآنی زیر فعل‌های باب افعال را مشخص و جمله را ترجمه کنید.

— «هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ» (حشر: ۲).

— «وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ

هُمْ يُوقِنُونَ» (بقره: ۴).

— «فَأَهْلَكْنَاهُمْ بَدُنُوبِهِمْ وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ» (انعام: ۶۰).

— «وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ» (اسراء: ۸۰).

درس چهارم

## جلای وطن یهود

وَلَوْ لَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ  
عَذَابُ النَّارِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِّ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ  
شَدِيدُ الْعِقَابِ (حشر: ۳-۴)

و اگر نه این بود که خداوند ترک وطن را بر آنان مقرر داشته بود، آنها را در  
همین دنیا مجازات می کرد و برای آنان در آخرت نیز عذاب آتش است!  
این به خاطر آن است که آنها با خدا و رسولش دشمنی کردند و هر کس با  
خدا دشمنی کند [باید بداند] که خدا مجازات شدیدی دارد!

### محتوای کلی آیه

پس از اشاره به تخریب قلعه ها و اخراج عمومی غیر منتظره یهود بنی نضیر، این  
آیه لزوم و حتمیت عذاب بر آنها در دنیا را گوشزد می کند که اگر کوچ اجباری  
هم نمی کردند، این گونه نبود که بخشوده شوند، بلکه افزون بر عذاب اخروی  
به عذاب دنیایی دیگری گرفتار می شدند.

سپس، سبب حتمیت عذاب را بیان می کند که این حکم شدید به سبب  
مخالفت آنان با خدا و رسولش است، زیرا هر که با خدا مخالفت ورزد گرفتار  
مجازات شدید خواهد شد.

## تفسیر

«جَلَاء» از ماده «جَلَوُ» در اصل به معنای آشکار شدن و کشف کردن است و از آنجا که خروج از وطن آشکار شدن را به همراه دارد، گفته اند: أَجَلِيَّتِ الْقَوْمِ عَنْ مَنَازِلِهِمْ فَجَلَوْا عَنْهَا؛ یعنی آن عده را از منازلشان کوچاندند و آنها نیز بیرون رفتند و جلای وطن کردند.<sup>۱</sup>

پس، جلاء به معنای ترک وطن است و مراد از عذاب دنیوی آنان عذاب انقراض یا کشته شدن و یا اسیر گشتن است. معنای آیه این است: اگر خدای تعالی این سرنوشت را برای آنان ننوشته بود که جان خود را بردارند و جلای وطن کنند، در دنیا به عذاب انقراض یا قتل یا اسیری گرفتارشان می کرد، همان طور که با بنی قریظه چنین کرد، ولی در هر حال در آخرت به آتش معذب شان می سازد.<sup>۲</sup>

## برخورد شدید

بی شک، جلای وطن و رها کردن قسمت عمده سرمایه هایی که یک عمر فراهم کرده بودند خود برای آنها عذابی دردناک بود. بنابراین، منظور آیه سوم این است که اگر این عذاب برای آنها مقدر نشده بود، عذاب دیگری که همان قتل و اسارت به دست مسلمانان بود بر سر آنها فرود می آمد. خدای خواست آنها در جهان آواره شوند و ای بسا این آوارگی برای آنها دردناک تر بود، زیرا هر وقت به این می اندیشیدند که آن همه دژ و خانه مجلل و آن مزارع و باغ هادر دست دیگران است و خودشان بر اثر پیمان شکنی و توطئه بر ضد پیامبر خدا ﷺ در مناطق دیگر محروم و سرگردان اند، گرفتار آزار و شکنجه های روحی

۱. أصل الجَلَوُ: الكشف الظاهر، يقال: أَجَلَّيْتُ الْقَوْمَ عَنْ مَنَازِلِهِمْ فَجَلَّوْا عَنْهَا. أي: أبرزتهم عنها. حسين

بن محمد راغب اصفهانی، همان، ص ۲۰۰.

۲. سید محمد حسین طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، همان، ص ۳۵۱.

فراوانی می شدند. خدا می خواست این گروه مغرور و فریبکار و پیمان شکن را گرفتار چنین سرنوشت دردناکی کند اما این تنها عذاب دنیای آنها بود. از این رو، در پایان این آیه می افزاید: و برای آنها در آخرت نیز عذاب آتش است: «وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ»<sup>۱</sup>.

از این آیه درمی یابیم که عذابی که مجرم مصر در دنیا می بیند عذاب آخرت را از او بر نمی دارد، بلکه هر دو عذاب را با هم می بیند.

### علت این همه شدت

آیا خداوند تبعید را بر آنان مقرر داشت و مسلمانان فرمان او را به اجرا در آوردند و این تنها برای این بود که آنها یهودی بودند؟ این شبهه ای است که صهیونیست های کینه توز رواج می دهند و سینه های یهودیان جهان را با تبلیغات گمراه کننده و برنامه های منحرف به دشمنی و کینه بر ضد اسلام و مسلمانان انباشته می کنند. اما واقعیت غیر این است؛ آنچه روی داد نتیجه عهد شکنی و خیانت آنها در دو پیمان و جنگ شان با خدا و پیامبر او بود.

«ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ»؛ این به خاطر آن است که آنها با خدا و رسولش دشمنی کردند.

در این آیه، «ذَلِكَ» اشاره به همان مسئله بیرون راندن بنی نضیر و استحقاق عذاب آنان در صورت خودداری از کوچیدن است. «ذَلِكَ» یعنی این بلایی که به سر ایشان آوردیم برای این است که آنها با خدا و رسولش دشمنی کردند.

«شاقوا» از ماده «شقا» از ریشه شَقَّ يَشُقُّ شَقًّا (شکافتن و دو نیم کردن و جدا ساختن) است و به ناسازگاری و ستیز و عداوتی گفته می شود که پس از

۱. ناصر مکارم شیرازی، همان، ج ۲۳، ص ۴۹۴.

منازعه و اختلاف و شکافی به وجود می آید.<sup>۱</sup> به عبارت دیگر، «شقاق» به معنای شکاف و مخالفت آگاهانه و همراه با دشمنی است. معنای آیه می شود اینکه او در یک شق و پیامبر ﷺ در شق دیگر قرار دارد. اگر کسانی در دو طرف یک دره قرار گیرند، حتماً راهشان از هم جداست، این حالت را شقاق می گویند.<sup>۲</sup>

پس، شقاق در اصل به معنای شکاف و جدایی میان دو چیز است، و از آنجاکه همیشه دشمن در طرف مقابل قرار می گیرد و خود را جدا می سازد به عمل او شقاق می گویند. کلمه «مشاقه» نیز مصدر باب مفاعله به معنای مخالفت از روی دشمنی است.<sup>۳</sup>

یهود با عهدشکنی و توطئه خود نشان دادند که سر شقاق دارند نه وفاق. آنان با ایجاد شکاف، مسلمانان را در شق و لبه ای از آن و خود را در شق و لبه دیگر قرار داده اند.

﴿وَمَنْ يُشَاقَّ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ و هر کس با خدا دشمنی کند [باید بداند] که خدا مجازات شدیدی دارد!

«مَنْ» برای شرط است و جزای آن محذوف می باشد؛ در تقدیر چنین است: و مَنْ يُشَاقَّ اللَّهَ يَعِاقِبُهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ؛ و هر کس با خدا دشمنی کند خدا او را مجازات می کند. همانا، خدا مجازات شدیدی دارد!

نکته در خور توجه این است که در آیه مورد بحث در آغاز آیه دشمنی با خدا و رسول مطرح شده است و در ذیل آیه تنها سخن از دشمنی با خداست، اشاره

۱. ر. ک. احمد بن محمد فیومی، المصباح المنیر، قم، مؤسسه دارالهجرة، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۳۱۹؛ احمد

ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۴ق، ج ۳، ص ۱۷۰؛ حسن مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸، ج ۶، ص ۱۰۵.

۲. حسین بن محمد راغب اصفهانی، همان، ص ۴۵۹-۴۶۰، «ش ق ق»، عبدالله جوادی آملی، تفسیر

تسنیم، همان، ج ۷، ص ۲۳۵-۲۳۶ و ج ۲۰، ص ۴۴۴.

۳. عبدالله جوادی آملی، تفسیر تسنیم، همان، ج ۷، ص ۲۳۶.

به اینکه دشمنی با رسول خدا ﷺ نیز با دشمنی با خدا یکی است و از هم جدا نیست.<sup>۱</sup> به عبارت دیگر، از آنجا که مخالفت با پیامبر نافرمانی خداست در ذیل آیه دوم از پیامبر سخنی به میان نیاورد؛ همان گونه که اطاعت رسول در بُعد اثباتی فرمانبرداری خداست: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» (نساء: ۸۰) مخالفت با رسول نیز در بعد سلبی نافرمانی خداست: «وَمَنْ يَشَاقَّ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ».

این آیه دلیل عصمت پیامبر ﷺ است، چون مخالفت با آن حضرت را به شکل مطلق با یادکرد سلبی حرام می‌شمرد، چنان که قرآن کریم اطاعت او را به گونه بی‌قید با تعبیر اثباتی واجب می‌داند. آری، آن حضرت ﷺ معصوم است، زیرا اگر گاهی اشتباه کند، پیروی همواره و در همه جا از او روانیست. پس، سنت پیامبر ﷺ [یعنی سخن و فعل و امضای آن حضرت] معیار تام دین و حجت الهی است و مخالفت و دشمنی با او مخالفت با خداست.<sup>۲</sup>

«فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ»

«العذاب» نگفته است، زیرا کلمه «عقاب - کفر» شامل معنای عذاب و جزا با هم است و در اینجا مناسب تر بوده است.<sup>۳</sup>

تعبیر به «شدید العقاب» هیچ منافاتی با «ارحم الراحمین» بودن خداوند ندارد، زیرا آنجا که جای عفو و رحمت است، ارحم الراحمین است، و آنجا که جای مجازات و عقوبت است، اشد المعاقبین است، چنان که در دعا آمده است:

۱. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، همان، ص ۴۹۵؛ در این آیه شریفه، نخست مشاقّه با خدا و رسول را ذکر کرده، و سپس، خصوص مشاقّه با خدا را آورده است. این اشاره است به اینکه مخالفت با رسول خدا ﷺ هم مخالفت با خداست. (سید محمد حسین طباطبائی، ترجمه

تفسیر المیزان، همان، ص ۳۵۱)

۲. عبدالله جوادی آملی، تفسیر تسنیم، همان، ج ۲۰، ص ۴۴۷.

۳. گروه نویسندگان، همان، ج ۱۵، ص ۲۴۷.

و أيقنت انك أنت ارحم الراحمين في موضع العفو و الرحمة و أشد المعاقبين في موضع النكال و النعمة.<sup>۱</sup>

### توطئه‌های امروز یهود

تاریخ اسلام سرشار از توطئه‌های یهودیان است. در بسیاری از حوادث دردناک، آنها را داخل صحنه یا در پشت صحنه مشاهده می‌کنیم. شگفتا که آنها به عشق پیامبر موعود به سرزمین حجاز آمدند، ولی بعد از این ظهور بزرگ از دشمنان سرسخت شدند و هم امروز حضور صهیونیست‌ها را در بیشتر توطئه‌های ضداسلامی در صحنه یا در پشت صحنه شاهدیم. این عبرتی است برای صاحبان بصیرت!

همان‌گونه که تاریخ پیامبر اکرم ﷺ نشان می‌دهد تنها راه دفع آنان برخورد قاطعانه است، به خصوص که در منطق‌شان هیچ‌گونه مدارا و عدل و انصاف نیست؛ زبانشان زور است و جز با زور و قدرت نمی‌توان با آنها سخن گفت. با این حال، یهودیان توطئه‌گر از مؤمنان راستین بیش از هر چیز می‌ترسند و اگر مسلمانان امروز همانند یاران پیامبر ﷺ از ایمان و استقامت و قاطعیت کافی برخوردار باشند ترس و وحشت آنها بر دل‌های این دشمنان خون‌خوار چیره می‌شود و می‌توان با همین لشکر الهی آنها را از زمین‌های اشغال‌شده بیرون راند و این درسی است که رسول‌الله ﷺ چهارده قرن پیش به ما داده است.<sup>۲</sup>

پروتکل‌های ۲۴ گانه دانشوران صهیون که در نخستین کنگره صهیونیست‌ها در شهر بال سوئیس در سال ۱۸۹۷ مطرح شد، خط‌مشی و دکترین برتری‌سازی فرهنگی - سیاسی و اقتصادی صهیونیسم را ترسیم می‌کند. چکیده پروتکل‌های ۲۴ گانه دانشوران صهیون، چنین است:

۱. دعای افتتاح از ادعیه ماه مبارک رمضان؛ ناصر مکارم شیرازی، همان، ص ۴۹۵.

۲. همان، ص ۴۹۹.



۱. توده مردم وحشی اند؛
۲. به اعتقاد ما، حق یعنی اعمال زور؛
۳. ما به مرگ و میر و کشتار غیر یهودیان فکر می کنیم؛
۴. هیچ گونه محدودیتی برای حوزه فعالیت های ما وجود ندارد؛
۵. هر گونه ابتکار و خلاقیتی را که به سود ما نباشد نابود می کنیم؛
۶. غیر یهودیان گله گوسفندان اند و ما گرگ های این گله هستیم؛
۷. اهمیت خانواده و نقش تربیتی آن را در میان غیر یهودیان از بین می بریم؛
۸. باید مطالب ضد و نقیض در بین مردم پخش کنیم؛
۹. در میان توده مردم، حسد، نفرت و زیاده خواهی ایجاد می کنیم؛
۱۰. جهت دادن به فکر و اندیشه مردم غیر یهودی به کمک سخن پردازی و تئوری های و سوسه انگیز کار متخصصان و مدیران ماست؛
۱۱. ما طوری مردم را به جان هم انداخته ایم که همه به همدیگر بدگمان اند؛
۱۲. هدف ما دستیابی به یک قدرت جهانی است؛
۱۳. ما باید دولت های غیر یهودی را مجبور کنیم که در جهت خواسته های ما قدم بردارند؛
۱۴. عامل اصلی موفقیت ما در امور سیاسی پنهان کاری است؛
۱۵. ما باید آنقدر غیر یهودیان را به مسائلی چون پیشرفت سرگرم کنیم که سرانجام از فهم هر مسئله ای اظهار عجز کنند؛
۱۶. روش مهار کردن فکر را به وسیله سیستمی که به سیستم دروس عینی معروف است و هدف آن مبدل کردن غیر یهودیان به آدم های بی فکر، بی خرد و مطیع که منتظرند دیگران برایشان فکر کنند و عقایدشان را شکل بدهند، انجام می دهیم؛
۱۷. اگر در رابطه هایمان دست روی حساس ترین عصب ذهن آدمیان بگذاریم، خیلی زود به پیروزی خواهیم رسید. این اعصاب حساس ذهن آدمی

عبارت اند از: زراندوزی، مال پرستی و تنوع طلبی در ارضای نیازهای مادی. هر یک از این خواسته ها به تنهایی می تواند آدمی را تسلیم ما کند؛

۱۸. برای آنکه بتوانیم صنعت غیریهودیان را به کلی نابود کنیم، علاوه بر انحصار طلبی، تجمل پرستی را رایج می کنیم و نیازهای کاذب مردم را افزایش می دهیم؛

۱۹. مرگ برای همه یک امر اجتناب ناپذیر است؛ آنهایی که مانع انجام برنامه های ما می شوند بهتر است که مرگشان را جلو ببندازیم و آنها را نابود کنیم؛

۲۰. ما جوانان مسیحی را در دریایی از افکار شاعرانه غرق می کنیم و آنها را بر اساس تئوری ها و اصولی که آنها را غلط می پنداریم تربیت می کنیم تا بتوانیم آنان را به فساد بکشانیم؛

۲۱. جوامعی که ما اخلاقیات را در آنها از بین برده ایم وجود خدا را نفی می کنند و از میان آنها، شعله های آتش هرج و مرج طلبی (آنا رشیسم) به هر سو زبانه می کشد؛

۲۲. کانسرواتیسم (محافظه کاری)، که حکمای اندیشمند ما آن را عامل هدایت و پرورش فکر تمام بشریت می دانند، قبل از هر چیز باید جزء برنامه آموزشی باشد؛

۲۳. همه ادیان باید از بین بروند به جز دین ما. ریشه هر گونه عقیده ای باید از بیخ و بن کنده شود، حتی اگر این کار به انکار خدا بینجامد؛

۲۴. کسی نباید اعتقادات واقعی مذهب ما را مورد بررسی قرار دهد؛ هیچ کس جز خودمان نباید از کار دینمان سردر بیاورد.<sup>۱</sup>

---

۱. حسن قدوسی زاده، اصطلاحات سیاسی فرهنگی، قم، معارف، ص ۵۰-۵۱.

## شرایط برخورداری از یاری الهی

در برخورد با این توطئه‌ها باید به قدرت لایزال الهی توکل جست و یقین داشت که پیروزی با جبهه حق است.

امدادهای غیبی بدون جهت و بی حساب به منصه ظهور نمی‌رسد، بلکه شرایط خاص خود را می‌طلبد؛ شایستگی ویژه‌ای در مؤمنان لازم است تا مستحق چنین امدادهایی شوند. این شرایط با توجه به آیات قرآن بیان می‌شوند.

### ۱. صبر و پایداری

قرآن خطاب به مؤمنان می‌فرماید:

بَلَىٰ إِن تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّن فَوْرِهِمْ هَذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ  
الْأَفِ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ (آل عمران: ۱۲۵)

بلی، اگر شما صبر و مقاومت در جهاد پیشه کنید و پیوسته پرهیزکار باشید، چون کافران بر سر شما شتابان بیایند، خداوند برای حفظ و نصرت شما پنج هزار فرشته را که نشان مخصوص دارند به مدد شما می‌فرستد. اگر رزمندگان اسلام مردانه وارد پیکار با دشمن شوند و از آنچه در توان دارند دریغ نکنند، خداوند سبحان نصرت و پیروزی آنان را تضمین کرده است.

امدادهای غیبی به این معنا نیست که مادر خانه بنشینیم و مانند بنی اسرائیل بگوییم: «اَذْهَبْ أَنْتَ وَرَبِّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ» (مائده: ۲۴)؛ ما در اینجا می‌نشینیم، تو و پروردگارت بروید و با آنها نبرد کنید». اگر این گونه باشیم، امدادهای الهی نازل نخواهد شد، چنان‌که بر بنی اسرائیل نازل نشد.

در جنگ بدر، وقتی پیامبر ﷺ با مسلمانان مشورت کرد، مقدار برخاست و گفت: «ای رسول خدا ﷺ! شما برای انجام فرمان الهی حرکت کنید؛ ما نیز همراه شما هستیم. به خدا قسم! ما به شما آن را نمی‌گوییم که بنی اسرائیل به

پیامبر خود گفتند، بلکه می‌گوییم تو و پروردگارت بروید بجنگید که ما نیز همراهتان می‌جنگیم. به خدا سوگند! اگر ما را به دورترین نقطه گیتی ببری، با چالاکی تمام همراه شما خواهیم آمد.»

سعد بن معاذ نیز چنین گفت: «ای رسول خدا ﷺ! حرکت کن. سوگند به کسی که شما را به حق فرستاد، اگر پهنای دریا را طی کنی و در آن فروروی، همه با شما خواهیم بود و آن را خواهیم پیمود حتی اگر فقط یک نفر از ما باقی بماند.»<sup>۱</sup>

این ایثارها، آمادگی‌ها و پایداری‌ها بود که موجب نزول ملائکه و امدادهای غیبی می‌شد.

## ۲. تقوا

شرط دوم نزول امدادهای غیبی تقوا و پرهیزکاری است. اگر رزمندگان اسلام شرط مزبور را احراز نکنند، مشروط نیز که نصرت الهی و نزول امدادهای غیبی است منتفی خواهد شد، چراکه نصرت و پیروزی مشروط به رعایت صبر و تقواست: «إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا (آل عمران: ۱۲۵)؛ اگر شما صبر کنید و پیوسته پرهیزکار باشید.» آری، خدا همراه کسانی است که تقوا پیشه می‌کنند: «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ» (نحل: ۱۲۸).

## ۳. دعا و استغاثه

راز و نیاز به درگاه خدا نیز یکی از موجبات نزول امدادهای الهی است. به همین سبب، وقتی تاریخ جنگ‌های پیامبر ﷺ و امیر مؤمنان را مطالعه می‌کنیم، در موارد متعدّد، دعا و مناجات آنان مشهود است. قرآن مجید نیز درباره مؤمنانی

۱. محمد بن عمر الواقدي، المعازي، تحقيق مارسدن جونس، بيروت، مؤسسة الأعلمي، الطبعة الثالثة،

۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۴۸.

که در راه خدا جهاد کرده و برای پیروزی خود و نزول امدادهای الهی دعا می کردند می فرماید:

اذ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ اَنِّي مُّمِدُّكُمْ بِاَنْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ (انفال: ۹)

آن دم که استغاثه می کردید و از پروردگار خود کمک می خواستید. پس، پروردگارتان اجابت کرد که به هزار فرشته که فرشتگان دیگری را پشت سر دارند، مددتان می دهم.

در جنگ بدر، حضرت رسول اکرم ﷺ هنگام خروج از مدینه برای سپاهیان خویش دعا کرد: «بار خدایا ایشان گروه پیادگان اند، سوارشان فرمای. و برهنگان اند، جامه شان بپوشان و گرسنگان اند، سیرشان کن و نیازمندان اند، به فضل خود بی نیازشان فرمای.»<sup>۱</sup>

از امیرمؤمنان ع نقل شده که در شب بدر همه خوابیدند جز پیامبر ﷺ که شب تا صبح زیر درختی مشغول نماز و دعا بود.<sup>۲</sup> همچنین، هنگام رویارویی و صف آرایی دو لشکر در مقابل هم آن حضرت ﷺ دست نیاز و دعا به درگاه خدای سبحان بلند کرد و چنین عرضه داشت:

اللَّهُمَّ أَنْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي اللَّهُمَّ إِنَّ تَهْلِكَ هَذِهِ الْعِصَابَةُ لَا تُعْبَدُ فِي الْأَرْضِ.<sup>۳</sup>

الها! به وعده پیروزی که به من داده ای وفا کن. خدایا! اگر امروز این گروه [مسلمان] از بین بروند، دیگر روی زمین پرستش نخواهی شد.

۱. همان، ص ۲۶.

۲. محمد بن جریر طبری، تاریخ الطبری (تاریخ الأمم والملوک)، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دار التراث، الطبعة الثانية، ۱۳۸۷ق، ج ۲، ص ۴۲۷.

۳. محمد باقر مجلسی، همان، ج ۱۹، ص ۲۲۱.

#### ۴. توکل

توکل بر خداوند نیز یکی از شرایط نزول مدد‌های پروردگار است. توکل یعنی تکیه و اعتماد به خداوند متعال و تسلیم او بودن و عقیده به اینکه مقدمات ظاهری و مادی تنها ابزار و وسیله‌اند، نه سبب و علت اصلی.

رزمندهٔ مسلمان و خداجوی در پیکار مقدس خود علیه دشمنان خدا بیشترین تلاش خود را همراه با اخلاص و مناجات به کار می‌گیرد. در عین حال، رزمندهٔ خداجوی نصرت و پیروزی را تنها از جانب خدا می‌داند و فقط به او توکل می‌کند و در مقابل قدرت پروردگار، تمام قدرت‌ها را ناچیز می‌انگارد. قرآن کریم در این زمینه نیز راهگشای ماست، آنجا که می‌فرماید:

إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَ إِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (آل عمران: ۱۶۰)

اگر خدا شما را یاری دهد، هیچ‌کس بر شما چیره نمی‌شود و اگر شما را رها کند، کیست که پس از وی شما را کمک کند؟ پس، مؤمنان به خدا توکل کنند.

#### چگونگی قدرت‌نمایی خداوند

خداوند متعال، به پاس مجاهدت و استقامت مسلمانان و رزمندگان در یاری دین خدا و نبرد با مشرکان مکه و یهودیان مدینه، آنان را با امدادهای گوناگون غیبی یاری کرد. این امدادها را که به صراحت در قرآن آمده است در ادامهٔ سخن برمی‌شماریم.

۱. **ارعاب دشمنان:** واژه «رعب» پنج بار در قرآن کریم آمده است. از این تعداد، یکی بدون الف و لام در آیه‌ای مکی و مربوط به قصهٔ «اصحاب کهف» (کهف: ۱۸) است و چهار مورد دیگر با الف و لام در آیاتی مدنی و دربارهٔ

مجاهدان صدر اسلام است. این شیوه از امداد غیبی، در جنگ‌های بدر و احد با مشرکان مکه و در جنگ‌های بنی‌نضیر و بنی‌قریظه با یهودیان مدینه، مسلمانان را نصرت بخشید.<sup>۱</sup> در روایات، از «رعب» به عنوان یک امداد الهی فراوان یاد شده است.<sup>۲</sup>

**۲. آرامش دادن به مؤمنان:** خداوند متعال قلوب مؤمنان مجاهد را در مصاف با کافران، آرامش و قوت بخشید تا ثابت و استوار بچنگند. این امداد در جنگ حنین و جریان بیعت رضوان، که مقدمه فتح مکه بود، مسلمانان را یاری کرد.<sup>۳</sup>

**۳. فرو فرستادن فرشتگان:** از امدادهای غیبی یاری کردن مجاهدان به وسیله فرشتگان است. از آیات قرآن کریم استفاده می‌شود که فرشتگان الهی در جنگ‌های بدر، احزاب و حنین مجاهدان مؤمن را یاری رساندند.<sup>۴</sup>

**۴. زیاد نشان دادن لشکر اسلام:** از شیوه‌های امداد غیبی و ویژه مجاهدان مؤمن که در قرآن کریم بدان اشاره شده است زیاد نشان دادن مجاهدان مسلمان در چشم مشرکان و کم نشان دادن کافران در دیدگان مسلمانان است. این شیوه در جنگ بدر به کمک مسلمانان آمد.

۱. ر.ک. انفال (۸)، آیه ۱۲؛ آل عمران (۳)، آیه ۱۵۱؛ حشر (۵۹)، آیه ۲؛ احزاب (۳۳)، آیه ۲۶.

۲. پیامبر ﷺ در روایتی یاری شدن به وسیله رعب را یکی از اختصاصات خود در میان پیامبران الهی بیان می‌نماید: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أُعْطِيَ خَمْسًا لَمْ يُعْطَهَا أَحَدٌ قَبْلِي... وَنُصِرْتُ بِالرُّعْبِ» (محمدباقر مجلسی، همان، ج ۱۶، ص ۳۱۳). همچنین، در روایتی آمده است از لشکرهایی که امام مهدی (عج) را یاری خواهد رساند رعب است: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «هُوَ أَمْرُنَا... يُؤَيِّدُهُ ثَلَاثَةُ أَجْنَادٍ الْمَلَائِكَةُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَالرُّعْبُ وَخُرُوجُهُ ﷺ كَخُرُوجِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ». (همان، ج ۵۲، ص ۱۳۹)

۳. ر.ک. توبه (۹)، آیه ۲۶؛ فتح (۴۸)، آیه ۱۸.

۴. ر.ک. آل عمران (۳)، آیه ۱۲۴-۱۲۵؛ انفال (۸)، آیه ۹؛ توبه (۹)، آیه ۲۶؛ احزاب (۳۳)، آیه ۹.

۵. **رؤیای صادقه:** رؤیای صادقه، که خود الهامی غیبی است، در مواردی مسلمانان را یاری کرده است. این امداد الهی در جنگ بدر به یاری مسلمانان شتافت.<sup>۱</sup>

۶. **چیره شدن خواب:** چیره شدن خواب بر مجاهدان اسلام برای آرامش بخشیدن به آنها از جمله امدادهای غیبی است که مسلمانان را در جنگ‌های بدر و اُحد یاری کرد.<sup>۲</sup>

۷. **بروز حوادث طبیعی:** امدادهای غیبی در مواردی به صورت حوادثی طبیعی و عمدتاً دور از انتظار جلوه می‌کرد. در آیاتی از قرآن کریم، به این نوع امداد غیبی اشاره شده است.<sup>۳</sup> آمدن باران در جنگ بدر موجب شد تا زمین شن زار زیر پای رزمندگان مسلمان محکم گردد و زمین محل استقرار مشرکان به گل ولای تبدیل شود.<sup>۴</sup> وزیدن طوفان شدید در جنگ احزاب سبب فرار مشرکان به سوی مکه و رها شدن مسلمانان از محاصره شد.<sup>۵</sup>

## پیام‌ها

۱. حداقل کیفر پیمان شکنی تبعید و بیرون راندن از وطن است؛ بنی نضیر به سبب توطئه و خیانت مستحق کیفر سخت بودند، ولی آن حکم به تبعید شدنشان تبدیل شد: «لَوْ لَا أَن كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا»؛
۲. ستیزه جویی سبب قهر الهی و تبعید بنی نضیر شد، نه یهودی بودن آنان: «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ»؛

۱. ر.ک. انفال (۸)، آیه ۴۳.

۲. ر.ک. انفال (۸)، آیه ۱۱؛ آل عمران (۳)، آیه ۱۵۴.

۳. ر.ک. انفال (۸)، آیه ۱۱؛ احزاب (۳۳)، آیه ۹.

۴. ر.ک. محمد باقر مجلسی، همان، ج ۱۹، ص ۲۲۱.

۵. ر.ک. محمد ابراهیم آیتی، تاریخ پیامبر اسلام، دانشگاه تهران، ۱۳۶۶، ص ۳۷۱.



۳. کيفرهای الهی بر اساس عملکرد انسان و عادلانه است: «ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ»؛

۴. جبهه گیری در برابر رهبر آسمانی، در واقع، جبهه گیری در برابر خداست؛ در ابتدای آیه، جبهه گیری در برابر خدا و رسول است، ولی پایان آن جبهه گیری در برابر خداوند مطرح شده است: «شَاقُّوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ ... يُشَاقُّ اللَّهَ».

### واژه های مهم

واژه	معنا	تجزیه	ترکیب
جَاءَ	کوچ، ترک وطن	اسم	مفعول و منصوب
شَاقُّوا	مخالفت از روی دشمنی	فعل ماضی از باب مفاعله	خبر إنّ و محلاً مرفوع
يُشَاقُّ	مخالفت [می] کند	فعل مضارع از باب مفاعله	فعل شرط و مجزوم

### یادآوری صرف و نحو، باب مفاعله

ماضی این باب بر وزن «فَاعَلَ» و مضارع بر وزن «يُفَاعِلُ» و مصدر آن، علاوه بر وزن «مُفَاعَلَه»، بر وزن های «فِعَال» و «فِيعَال» هم می آید.

نکته ۱. برخلاف مضارع ثلاثی مجرد، حرف اول مضارع این باب مضموم (ـُ) است.

نکته ۲. فعل امر مخاطب باب مفاعله به علت متحرک بودن حرف اول آن نیاز به همزه وصل ندارد.

باب مفاعله اغلب برای بیان مشارکت در انجام کاری با دو شخص یا دو شیء به کار برده می شود، به گونه ای که هر دو هم فاعل و هم مفعول اند، مانند ضارب علیّ حسناً؛ علی و حسن با هم زد و خورد کردند.

این باب علاوه بر مشارکت دو معنای دیگر هم دارد:

الف. تعدیه (متعدی کردن): بَعَدَ (دور شد)، بَاعَدَ (دور کرد)

ب. تکثیر (زیاد کردن): أَنْعَمَهُ (او را نعمت داد)، نَاعَمَهُ (او را بسیار نعمت داد)

اگر فعلی از این باب به خداوند نسبت داده شود، معمولاً معنای ثلاثی مجرد می گیرد. مانند «قَاتَلَهُمُ اللَّهُ».

## تمرین

در عبارت های قرآنی زیر فعل های باب مفاعله را مشخص و جمله را ترجمه کنید.

— «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِّ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ

شَدِيدُ الْعِقَابِ» (حشر: ۴).

— «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ

وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا» (احزاب: ۲۳).

— «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي

هِيَ أَحْسَنُ» (نحل: ۱۲۵).

— «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا

أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ» (أنفال: ۷۴).

درس پنجم

## خواری فاسقان

مَا قَطَعْتُمْ مِّن لِّينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيُخْزِيَ  
الْفَاسِقِينَ (حشر: ۵)

هر درخت با ارزش نخل را قطع کردید یا آن را به حال خود وا گذاشتید،  
همه به فرمان خدا بود و برای این بود که فاسقان را خوار و رسوا کند!

### محتوای کلی آیه

پس از اشاره به تخریب قلعه‌ها و اخراج عمومی غیرمنتظره یهود بنی‌نضیر  
و لزوم شدت برخورد با آنها، در آیه پنجم به پاسخ شبهه‌ای می‌پردازد که  
یهودیان و منافقان پیرامون پیامبر ﷺ برانگیخته بودند و آن عبارت بود از  
بریدن درختان خرما.

### شأن نزول

این آیه به پاسخ ایرادی می‌پردازد که یهود بنی‌نضیر به پیامبر ﷺ متوجه  
می‌ساختند، در آن موقع که حضرت دستور داد قسمتی از نخل‌های نزدیک  
قلعه‌های محکم یهود را قطع کنند - تا محل کافی برای نبرد باشد، یا برای اینکه

یهود ناراحت شوند و از قلعه‌ها بیرون آیند و درگیری در خارج قلعه روی دهد. یهودیان فریاد زدند: «ای محمد تو همواره مردم را از فساد نهی می کردی. حال، این درختان خرما چه گناهی دارند که قطع می شوند». به دنبال این جریان بود که آیه یادشده نازل شد و پاسخ آنان را داد.<sup>۱</sup>

درواقع، یهودیان، پس از آنکه پیامبر فرمان بریدن درختان خرما را داد، کوشیدند تا از این رویداد برای به شک انداختن مؤمنان در رهبری او ﷺ بهره‌برداری کنند؛ از این رو، گفتند: «گناه درخت چیست، درحالی که خود ادعا می کند که اصلاح کنندگان اید؟» در این هنگام، زبان منافقان هراسیده به کار افتاد تا این شایعه را در صفوف مؤمنان بپراکند؛ از این رو، وحی این شبهه را از میان برد و شایعات منافقان را بدین گونه رد کرد و تأکید کرد که تصمیم‌گیری در این قضیه از جانب پیامبر ﷺ و به میل او نبود، بلکه امر خدای سبحان بوده است.<sup>۲</sup>

## تفسیر

«ما» در آیه مزبور شرطیه است و جزای آن «فباذن الله» می باشد.<sup>۳</sup>

«لینه» از ماده «لون» به یک نوع عالی از درخت خرما می گویند؛ لینه هر درخت خرمایی است که به ثمر رسیده باشد، و گفته اند: نام بهترین نوع خرما در مدینه است و درخت آن را نیز لینه نامند.<sup>۴</sup> راغب می گوید:

۱. حسین بن علی ابوالفتح رازی، *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۴۰۸ق، ج ۱۱، ص ۹۳؛ جلال‌الدین سیوطی، *الدر المنثور فی تفسیر المأثور*، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۶، ص ۱۸۸.

۲. گروه نویسندگان، همان، ج ۱۵، ص ۲۴۸.

۳. ناصر مکارم شیرازی، همان، ص ۴۹۶.

۴. گروه نویسندگان، همان، ص ۲۴۹.

«کلمه «لینه» به معنای درخت خرمای خرم و پر بار است، حال هر نوع خرما که باشد.»<sup>۱</sup>

بعضی آن را از ماده «لین» به معنای نرمی به نوعی از درخت خرما تفسیر کرده‌اند که شاخه‌هایی نرم و نزدیک زمین و میوه‌ای نرم و لذیذ دارد. گاه «لینه» به «الوان» و انواع مختلف درخت نخل یا «نخله کریمه» تفسیر شده است که تقریباً همه به یک چیز برمی‌گردد.<sup>۲</sup>

ظاهر آیه این است که مسلمانان بعضی از درختان لینه (نوع خوب از درخت خرما) را بریدند و بعضی از همان‌ها را رها ساختند، و این عمل سبب ایراد یهود شد و قرآن به آنها پاسخ گفت تا روشن شود این کار از روی هوای نفس نبود بلکه دستوری الهی در این زمینه صادر شده بود که در شعاع محدود این کار عملی گردد، تا بیش از حد ضایعاتی رخ ندهد.

این حکم یک استثنا در قانون معروف اسلامی است که می‌گوید به هنگام حمله به دشمن نباید درختان را قطع کرد و حیوانات را کشت و زراعت‌ها را آتش زد و تنها مربوط به موردی بوده است که برای بیرون کشیدن دشمن از قلعه یا فراهم ساختن میدان جنگ و مانند آن ضرورت داشته است. در هر قانون کلی استثنائات جزئی ضروری غالباً وجود دارد، همان‌گونه که اصل کلی بر نخوردن گوشت مردار است، ولی «اکل میت» به هنگام اجبار و اضطرار مجاز است.

جمله پایانی آیه: «وَلْيُخْزِي الْفَاسِقِينَ» نشان می‌دهد که هدف این بود که فاسقان را خوار و رسوا کند.<sup>۳</sup>

۱. راغب اصفهانی، همان، ماده «لین»؛ سید محمد حسین طباطبایی، ترجمه تفسیر المیزان،

ج ۱۹، ص ۳۵۱.

۲. ناصر مکارم شیرازی، همان، ص ۴۹۶.

۳. همان، ص ۴۹۵.

«خزى» بلیّه و شرّی است که ذلّت، رسوائی و خواری را در پی داشته باشد و، چنان که نظام الدین نیشابوری گفته، ظاهر این است که اختصاص به عقوبت خاصّ ندارد.<sup>۱</sup>

حرف «لام» در جمله «وَلْيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ» لام تعلیل است؛ این جمله عطف بر جمله‌ای محذوف است، و تقدیر آن این است: قطع کردن و نکردن درختان بنی نضیر به اذن خدا بود، تا خواسته او اجرا شود (جمله محذوف) و فاسقان را خوار سازد.<sup>۲</sup>

باتوجه به این نکته، معنای دقیق تر آیه این است که یکی از اهداف این کار (نه همه هدف) خوار کردن دشمن و درهم شکستن روحیه آنها بوده است. به بیان دیگر، این امر حکمت‌های دیگری نیز داشته که تنها یکی از آنها خواری و ذلت فاسقان بوده است.

گویی ریشه‌کنی درختان خرما در مسیر تنگنای محاصره در پی وارد کردن هراس به دل‌های آنان و ریشه‌کن کردن وجودشان از مدینه و اطراف آن بود. این کیفر نافرمانی و ستیزه‌جویی آنان بوده است، زیرا اسلام دین صلاح و اصلاح است و از تباهی و فساد در زمین نهی می‌کند و این کار را از صفات شخص گردنکشی می‌شمارد که خدا او را دوست نمی‌دارد. خدای تعالی می‌فرماید: «وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ» (بقره: ۲۰۵)؛ و چون از نزد تو باز گردد، در زمین فساد کند و کشتزارها و دام‌ها را نابود سازد، و خدا فساد را دوست ندارد؛ چنان که «وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ» (مائده: ۶۴)؛ و خدا مفسدان را دوست ندارد. ولی اسلام

۱. نظام الدین حسن بن محمد نیشابوری، تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، بیروت، دار الکتب

العلمیه، ۱۴۱۶ هـ، ج ۱، ص ۳۲۸؛ عبدالله جوادی آملی، تفسیر تسنیم، همان، ج ۵، ص ۴۲۷.

۲. سید محمدحسین طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، همان، ص ۳۵۲.

از بین بردن کشت و حتی نسل را در صورتی که پیروزی حق و اجرای عدالت منوط و موقوف به آن باشد آزاد می‌شمارد و تنها وقتی آن را حرام می‌داند که فساد باشد. هنگامی که مسلمانان این سوابق و عوامل پشت پرده و ارزش‌های مهم را درک کنند، دیگر تحت تأثیر شبهه‌ها و شایعات واقع نمی‌شوند و با قناعتی راسخ به رهبری و دین خود تسلیم می‌شوند و سر می‌سپارند.<sup>۱</sup>

## صلح و جنگ در اسلام

تا زمانی که مشرکان و کافران بر ضد مسلمانان توطئه نکنند و جنگ تبلیغاتی و روانی راه نیندازند و در محاصره اقتصادی و نظامی آنان شرکت نجویند و مانع راه خدا و تبلیغ اسلام نگردند و به مرزهای مادی و معنوی شان هجوم نبرند و خلاصه با مسلمانان بد رفتاری نکنند، رابطه مسلمانان با آنان در حالتی از صلح و زندگی مسالمت آمیز شکل خواهد گرفت، چنان که در قرآن کریم آمده است:

لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ  
وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ  
يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ (ممتحنه: ۸)

خداوند شما را از نیکی و رعایت عدالت به کسانی که به دلیل دین تان با شما پیکار نکردند و از خانه و دیارتان بیرون نراندند، نهی نمی‌کند، چرا که خداوند عدالت پیشگان را دوست دارد.

اسلام به مسلمانان می‌گوید اگر کسی با شما بد رفتاری نکرده است، با او رفتاری خوب و عادلانه داشته باشید و روابط خود را با کفّاری که

۱. گروه نویسندگان، همان، ص ۲۴۹.

رفتاری عاقلانه دارند و دشمنی نمی‌ورزند، تیره نکنید که شاید روزی مسلمان شوند یا با شما از در دوستی در آیند. قرآن می‌فرماید: «امید است خدا میان شما و کسانی از مشرکان - که با شما دشمنی کردند - [از راه اسلام] پیوند محبت برقرار کند.»<sup>۱</sup>

البته، گرایش به مرام کفار ممنوع است و نباید تسلیم فرهنگ و آداب و رسومشان شد و دست از آیین و فرهنگ خویش کشید.

اگر مشرکان از در دشمنی در آیند و با تبلیغات، توطئه نظامی، اقتصادی و سیاسی به مبارزه با اسلام و مسلمانان برخیزند و دیگران را به دشمنی با مسلمانان فراخوانند، دیگر جای صلح و زندگانی مسالمت‌آمیز و رفتار نرم و مدارا نیست. قرآن می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ (ممتحنه: ۱)

ای مؤمنان! دشمن من و دشمن خود را دوست نگیرید! شما به آنان اظهار محبت می‌کنید، در حالی که آنان به آنچه از حق برای شما آمده است کافر شده‌اند.

إِنْ يَتَفَقَّحُوا لَكُمْ أَعْدَاءَ وَيَسْطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتَهُم بِالسُّوءِ وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ (ممتحنه: ۲)

اگر آنان بر شما مسلط شوند، دشمنان تان خواهند بود و دست و زبان خود را به بدی کردن بر شما می‌گشایند و دوست دارند شما به کفر بازگردید!

هنگامی که اعلان جنگ از طرف کافران صورت پذیرد و با توطئه‌های خود مزاحم نشر اسلام شوند و جلوی تبلیغ دین خدا را سد کنند و فتنه‌انگیزی

۱. ممتحنه (۶۰)، آیه ۷.



و قصد بر اندازی اسلام را در سر پیرو رانند، خداوند مسلمانان را بدون هیچ سستی به مقابله با آنان فرامی خواند: «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ (انفال: ۳۹)؛ و با آنان پیکار کنید، تا فتنه برچیده شود، و دین [و پرستش] همه مخصوص خدا باشد.»

قرآن می فرماید که سردمداران کفر و اولیای شیطان - این طراحان اصلی توطئه ها - باید نابود شوند:

وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعْنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَتِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ (توبه: ۱۲)

با پیشوایان کفر بجنگید؛ چرا که آنان پیمانی ندارند شاید [با شدت عمل] دست بردارند! اینان یاران شیطانند که هیچ گاه دست از دشمنی و عداوت بر نمی دارند.

استاد مرتضی مطهری می گوید:

قرآن می گوید اگر در مواقعی که تهاجم از نقطه مقابل شروع می شود این طرف دفاع نکند، تمام مراکز عبادت هم از میان می رود: «وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهْذَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتُ وَمَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ (حج: ۴۰)؛ اگر خدا به وسیله بعضی جلو تهاجم بعضی دیگر را نگیرد تمام این مراکز عبادت خراب می شود، یعنی طرف تهاجم می کند و هیچ کس آزادی پیدا نمی کند خدا را به این شکل عبادت کند.» قرآن بعد هم وعده نصرت می دهد: «وَكَيْنُصْرَنَا اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ (حج: ۴۰)؛ خدا هر کسی که او را یاری کند، یعنی حقیقت را یاری کند، یاری می کند، خدا نیرومند و غالب است.»<sup>۱</sup>

۱. ر.ک. مرتضی مطهری، مجموعه آثار/استاد شهید مطهری، تهران، صدرا، ۱۳۸۷، ج ۲۰، ص ۲۲۵.

## آداب جنگ

آیات و روایات بسیاری درباره آداب جنگ وارد شده است که در این مقام افزاینده‌ای از یک روایت به نقل از امام جعفر صادق علیه السلام درباره سیره رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، در ضمن نکات زیر بیان می‌شود:

۱. توجیه رزمندگان اسلام به اصول و ارزش‌های اسلامی و آداب نظامی

قبل از شروع جنگ:

إِنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله كَانَ إِذَا بَعَثَ أَمِيرًا لَهُ عَلَى سَرِيَّةٍ أَمْرَهُ بِتَقْوَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي خَاصَّةٍ نَفْسِهِ ...

سیره مستمر پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام اعزام سپاه به نبرد آن بود که نیروهای اعزامی را نزد خویش فرامی‌خواند و، بخشی از ارزش‌ها، آداب و احکام نظامی اسلام را به اطلاع آنها می‌رساند و از آنها می‌خواست در جنگ، ضمن رعایت تقوای الهی، به این ارزش‌ها، آداب و احکام عمل کنند.

۲. دعوت فرماندهان به تقوای الهی به صورت خصوصی و عمومی:

إِذَا بَعَثَ أَمِيرًا لَهُ عَلَى سَرِيَّةٍ أَمْرَهُ بِتَقْوَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي خَاصَّةٍ نَفْسِهِ ثُمَّ فِي أَصْحَابِهِ عَامَّةً.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ابتدا امیر لشکر را نزد خویش فرامی‌خواند و به تنهایی او را به رعایت تقوای الهی در عرصه نبرد و مقدمات آن امر می‌کرد، و در ضمن دعوت همه نیروها به تقوای الهی، او را هم مشمول این دعوت می‌کرد.

دعوت فرماندهان به تقوای الهی به صورت خصوصی و عمومی این نکته را می‌رساند که رعایت تقوا از سوی فرماندهان اهمیت و ضرورت بسیار بیشتری دارد.

۳. نام و یاد خدا، محور اساسی جهاد:

اغْزُ بِسْمِ اللَّهِ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛

با نام خدا و در راه خدا حرکت کنید و به نبرد پردازید.

این دستور اهمیت توجه به خدا و به ارزش های اسلامی را گوشزد می کند، که باید محور همه فعالیت های نظامی در اسلام، حرکت در مسیر الهی و حاکمیت دین خدا باشد. در غیر این صورت، جهاد ارزشی ندارد.

۴. مبارزه با کفار، از اهداف جهاد:

قَاتِلُوا مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ.

در نبرد خویش با کسانی بجنگید که به خداوند ایمان نیاورده و کافرنند.

۵. ضرورت حرکت در چهار چوب مقررات اسلامی در جنگ ها:

وَلَا تَغْلُوا.

از حدود مقررات اسلامی تجاوز نکنید و خیانت نورزید.

۶. ممنوعیت مثله کردن از احکام اسلام در جنگ:

لَا تُمَثِّلُوا.

از مثله کردن افراد دشمن [و حتی حیوانات] خودداری کنید.

۷. پایبندی به پیمان های نظام اسلامی:

لَا تَغْدِرُوا.

با دشمن خیانت و پیمان شکنی نکنید [یعنی پیمان های خود و نظام

اسلامی با دشمن را محترم بدارید].

۸. ممنوعیت قتل کودکان و غیر نظامیان از احکام جنگ در اسلام:

وَلَا تَقْتُلُوا وَلَدًا وَ لَيْدًا وَ لَأْمُتَبَتَلًا فِي شَاهِقٍ.

کودکان را و کسانی را که به تنهایی در کوه ها زندگی می کنند و با شما به

جنگ نپرداخته اند به قتل نرسانید.

۹. ممنوعیت قطع درختان و نابودی کشتزارها در نبرد:

وَلَا تُخْرِقُوا النَّخْلَ وَلَا تُغْرِقُوهُ بِالْمَاءِ وَلَا تَقْطَعُوا شَجَرَةً مُثْمِرَةً

وَلَا تُخْرِقُوا زَرْعًا لِأَنكُمْ لَا تَدْرُونَ لَعَلَّكُمْ تَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ.

درختان خرما را به آتش نکشید یا در آب غرق نکنید. هیچ درخت مثمری را قطع نکنید و هیچ زراعتی را به آتش نکشید.<sup>۱</sup>

۱۰. ممنوعیت کشتار حیوانات در عرصه نبرد بدون نیاز به گوشت آنها:  
وَلَا تَقْتُلُوا مِنَ الْبَهَائِمِ مِمَّا يُؤْكَلُ لَحْمُهُ إِلَّا مَا لَا بُدَّ لَكُمْ مِنْ أَكْلِهِ.  
حیوانات حلال گوشت را بدون دلیل ذبح نکنید، مگر آنکه به گوشت آن نیاز داشته باشید.

۱۱. دعوت جبهه مقابل به اسلام، هجرت یا پرداخت جزیه از آداب جنگ در اسلام:

وَ إِذَا قُتِبْتُمْ عَدُوًّا لِلْمُسْلِمِينَ فَادْعُوهُمْ إِلَىٰ أَحَدَىٰ ثَلَاثٍ اذْعُوهُمْ إِلَىٰ  
الْإِسْلَامِ فَإِنْ دَخَلُوا فِيهِ فَاقْبَلُوا مِنْهُ وَ كُفُّوا عَنْهُمْ وَاذْعُوهُمْ إِلَىٰ الْهَجْرَةِ  
بَعْدَ الْإِسْلَامِ فَإِنْ فَعَلُوا فَاقْبَلُوا مِنْهُمْ وَ كُفُّوا عَنْهُمْ فَإِنْ أَبَوْ هَاتَيْنِ  
فَادْعُوهُمْ إِلَىٰ إِعْطَاءِ الْجَزِيَّةِ.

به هنگام روبه‌رو شدن با دشمن (اهل کتاب) او را به سه چیز دعوت کنید: ابتدا، او را به اسلام دعوت کنید و اگر پذیرفت، خون او و مالش محترم است. پس، او را به هجرت از دیار کفر به سوی سرزمین‌های اسلامی دعوت کنید. اگر پذیرفت، همچون یکی از شماست و از فی و غنایم و بیت‌المال مسلمین بهره‌مند است. اگر دشمن اسلام و هجرت را نپذیرفت، او را به پرداخت جزیه به نظام اسلامی دعوت کنید. اگر پذیرفت، خون و مال و اهلش محترم خواهند بود و حق دست‌درازی به آنها را ندارید.

---

۱. گرچه در ادامه می‌فرماید: «شاید به آن احتیاج پیدا کنید» ولی این دلیل علت تامه این دستور نیست بلکه یکی از اسباب آن است.

۱۲. استعانت از قدرت الهی در عرصه نبرد:

فَاسْتَعِزْ بِاللَّهِ عَزَّوَجَلَّ عَلَيْهِمُ.

از نیروی لایزال الهی استمداد بجوید.

اگر دعوت به اسلام یا جزیه را نپذیرفتند با آنها به مبارزه برخیزید و در این راه از نیروی لایزال الهی استمداد بجوید. استمداد جستن از خدا و توجه به قدرت برتر خداوند عامل بسیار مهمی برای حفظ روحیه سپاه در عرصه نبردهای سهمگین است و مانع از شکست می شود، چرا که سپاه اسلام خداوند را پشتیبان خود می داند. همچنین، در صورت پیروزی، توجه به قدرت و سلطه خداوند مانع غرور و هتک ارزش های اسلامی و آداب جنگی اسلام از سوی سپاهیان اسلام خواهد بود.

۱۳. محور جهاد، فی سبیل الله بودن:

وَجَاهِدْهُمْ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ.

توضیح این فراز از روایت این است: علاوه بر آنکه در جهاد از نیروی الهی استمداد می جوید باید توجه داشته باشید که جنگ شما باید فی سبیل الله و در مسیر اقامه ارزش های الهی باشد و در این مسیر کوتاهی و کم کاری نداشته باشید. و در غیر این صورت، جهاد بی ارزش است.

۱۴. جواز محاصره دشمن:

وَإِذَا حَاصِرَتْ أَهْلَ حِصْنٍ.

توضیح اینکه پیامبر اکرم (ص) در این دستورالعمل نظامی به فرماندهان لشکر خویش جواز محاصره دشمن در جنگ و تحت فشار گذاشتن آنها را صادر می کند و این شیوه نظامی را بدون اشکال می شمرد.

۱۵. دقت در رعایت قوانین الهی:

فَأَرَادُوكَ عَلَى أَنْ يَنْزِلُوا عَلَى حُكْمِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَلَا تَنْزِلْ بِهِمْ.

آن حضرت ﷺ فرمود که اگر محاصره شوندگان خواستند نسبت به اجرای حکم الهی درباره آنان تخفیف قایل شوی، این پیشنهاد را نپذیر و اگر متعهد شدی بر اساس حکم الهی با آنها رفتار کنی، دقت کن قوانین الهی را رعایت کنی و چیزی از احکام خدا را نادیده نگیری، ولی نسبت به قوانین خودتان می توانی تخفیف قایل شوی.

۱۶. تفویض اختیار به فرماندهان سپاه اسلام در برخورد با محاصره شدگان:

وَ لَکِنْ أُنْزِلَتْهُمْ عَلَىٰ حُكْمِكُمْ ثُمَّ أَقْضِ فِيهِمْ بَعْدَ مَا شِئْتُمْ.

محاصره شوندگان را به پذیرش حکم خودتان وادارید و آنچه خود خواستید در برخورد با آنها انتخاب کنید.

این نکته تفویض اختیار به فرمانده است در انتخاب نوع برخورد با کسانی که در محاصره سپاه اسلام قرار گرفته اند.

۱۷. ضرورت رعایت حریم امان خدا و رسول او:

فَإِنْ أَذْنُوكَ عَلَىٰ أَنْ تُنْزِلَهُمْ عَلَىٰ ذِمَّةِ اللَّهِ وَ ذِمَّةِ رَسُولِهِ فَلَا تُنْزِلَهُمْ وَ لَکِنْ أُنْزِلَتْهُمْ عَلَىٰ ذِمَّتِكُمْ.

با این توضیح که اگر محاصره شوندگان خواستند به آنها از جانب خدا و رسول خدا ﷺ امان دهید، آن خواسته را نپذیرید، زیرا ممکن است حریم امان خدا و رسول او رعایت نشود و در قیامت شکستن امان خودتان برای شما بسیار آسان تر از آن است که امان خدا و رسول او را تحقیر و نقض کرده باشید: از جانب خودتان امان بدهید که اگر نقض شد کیفر استخفاف امان خدا و رسول او را نداشته باشد.

از اینکه پیامبر ﷺ فرمود: «به نام خودتان به آنها امان دهید» این نکته استفاده می شود که امان لشکریان اسلام محترم است و باید آن را رعایت کنند.

## پیام‌ها

۱. در جبهه جنگ، همه حرکات باید زیر نظر فرمانده باشد: «مَا قَطَعْتُمْ ... فَيَاذَنْ اللَّهَ»؛
۲. در شرایطی، تخریب منازل و قطع اشجار لازم است: «يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ ... قَطَعْتُمْ ...»؛
۳. قطع کردن یا نکردن درختان حدودی دارد که باید با جواز الهی انجام گیرد: «مَا قَطَعْتُمْ ... أَوْ تَرَكْتُمْ ... فَيَاذَنْ اللَّهَ»؛
۴. فسق و اعتقادات فاسد انسان در هدر رفتن اموال او اثر دارد: «مَا قَطَعْتُمْ ... الْفَاسِقِينَ»؛
۵. کارهای ایزدایی در جبهه مانعی ندارد: «لِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ».

## واژه‌های مهم

واژه	معنا	تجزیه	ترکیب
لَيْنَه	نخل بارور	مصدر نوعی	مجرور به حرف جرّ
يُخْزِي	خوار می کند	مضارع باب افعال	مضارع منصوب
فَاسِقٍ	خارج شده از حق	اسم فاعل	مفعول به و منصوب

## یادآوری صرف و نحو، ادوات شرط

برخی از حروف و اسماء دو فعل را (به نام شرط و جزا) جزم می دهند که به ادوات<sup>۱</sup> شرط معروف هستند. ادوات شرط عبارت اند از:

۱. إِنْ (اگر) مثال: إِنْ تَجْتَبِئُوا كِبَائِرَ مَا تَنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ (نساء: ۳۱).

۱. دقت شود ادوات شرط اعم از حروف بوده، اسماء شرط را نیز شامل می شود.

۲. «مَنْ» (هر کس) مثال: مَنْ يَكْرُمْنِي أَكْرَمُهُ.
  ۳. «مَا» (هر چیز) مثال: «وَمَا تَقْدَمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ (مزمل: ۲۰)».
  ۴. «أَيَّ» (هر کدام) مثال: أَيُّهُمْ يَاتِينِي أَكْرَمُهُ.
  ۵. «مَتَى» (هر وقت) مثال: مَتَى تَخْرُجُ اخْرُجْ.
  ۶. «إِذَا» (که آن نیز برای زمان است). مثال: إِذَا تَنْصَرُّنِي أَنْصَرُكَ.
  ۷. «مَهْمَا» (هر گونه) مثال: مَهْمَا تَصْنَعُ اصْنَعْ.
  ۸. «أَيْنَ» (هر جا) مثال: أَيْنَ تَجْلِسُ اجْلِسْ.
  ۹. «أَنَّى» (هر جا) مثال: أَنَّى تَقُمْ أَقُمْ.
  ۱۰. «حَيْثَمَا» (هر جا) مثال: حَيْثَمَا تَقْعُدُ اقْعُدْ.
- و به ندرت کلمات «کیفما، اِذَا، کِیف، اِیَّانَ» نیز جزم می دهند.

### تمرین

- عبارت های قرآنی زیر را ترجمه و ادوات شرط را مشخص کنید.
- «مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لَبَنَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَى أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ» (حشر: ۵).
- «إِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ» (نساء: ۱۳۰).
- «كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ» (بقره: ۲۰).



درس ششم

## فیء در اسلام (۱)

وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ  
وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ  
أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِللَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى  
وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ  
مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ  
إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (حشر: ۶-۷)

و آنچه را خدا از آنان [یهود] به رسولش بازگردانده (و بخشیده) چیزی  
است که شما برای به دست آوردن آن [زحمتی نکشیدید،] نه اسبی  
تاخید و نه شتری، ولی خداوند رسولان خود را بر هر کس بخواهد مسلط  
می سازد و خدا بر هر چیز تواناست! آنچه را خداوند از اهل این آبادی ها  
به رسولش بازگرداند از آن خدا و رسول و خویشاوندان او، و یتیمان  
و مستمندان و در راه ماندگان است، تا [این اموال عظیم] در میان  
ثروتمندان شما دست به دست نگردد! آنچه را رسول خدا برای شما آورده  
بگیرید [و اجرا کنید]، و از آنچه نهی کرده خودداری نمایید و از [مخالفت]  
خدا بپرهیزید که خداوند کیفرش شدید است!

## محتوای کلی آیه

این آیات تکمیلی است بر آیات گذشته (داستان شکست یهود بنی نضیر) که درباره غنایم به دست آمده توضیح می دهد و بیان می دارد این غنایم که بدون درگیری به دست آمده با غنایم جنگی دیگر فرق دارند و، سپس، موارد مصرف آن را تبیین می کند.

## شأن نزول

بعد از بیرون رفتن یهود بنی نضیر از مدینه، باغ ها و زمین های کشاورزی و خانه ها و قسمتی از اموال آنها در مدینه باقی ماند؛ جمعی از سران مسلمین خدمت رسول خدا ﷺ رسیدند و براساس آنچه از سنت عصر جاهلیت به خاطر داشتند عرض کردند: «برگزیده های این غنیمت و یک چهارم آن را برگیر و بقیه را به ما واگذار تا در میان خود تقسیم کنیم!» آیات مزبور نازل شد و با صراحت گفت که چون برای این غنایم جنگی نشده و مسلمانان زحمتی نکشیده اند، تمام آن به رسول الله (رئیس حکومت اسلامی) تعلق دارد [و او هر گونه صلاح بداند تقسیم می کند و چنان که بعداً خواهیم دید پیامبر ﷺ این اموال را در میان مهاجرین، که دست های آنها در سرزمین مدینه از مال دنیا تهی بود، و سه نفر از انصار، که نیاز شدیدی داشتند، تقسیم کرد].<sup>۱</sup> ایشان ابودجانیه و سهل بن حنیف و حارث بن صمه بودند.<sup>۲</sup>

۱. ناصر مکارم شیرازی، همان، ص ۵۰۱.

۲. فضل بن حسن طبرسی، ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ترجمه گروه مترجمان، تحقیق رضا ستوده، فراهانی، تهران، ۱۳۶۰، ج ۲۴، ص ۳۲۵.

## تفسیر

آنچه از بنی نضیر به دست مسلمانان افتاد از چیزهایی بود که خداوند به قدرت خود پیامبرش را بر آن تسلط داد و مسلمانان جنگی برای آن نکردند. پس، به امر خدا مخصوص به پیامبر ﷺ است و کسی حق ندارد چیزی از آن را مطالبه کند یا به تقسیم آن اعتراض نماید و حق تصرف مطلق در آن از جانب خدای عز و جل متعلق به آن حضرت ﷺ است.

«ما» در «ما افاء الله» موصوله و مبتدا است و در «فما او جفتم علیه» نافیه است، و مجموع این جمله خبر است.<sup>۱</sup>

«افاء»، یعنی رجوع داد و برگرداند، فعل ماضی مصدر «افاءة» از باب افعال به معنای ارجاع است.<sup>۲</sup> از ماده «فیء» به معنای رجوع و بازگشت است، و اینکه بر این دسته از غنائیم «فیء» (بر وزن شیء) اطلاق شده شاید بدین سبب است که خداوند همه مواهب این جهان را در اصل برای مؤمنان و قبل از همه برای پیامبر گرامی اش - که اشرف کائنات و خلاصه موجودات است - آفریده است و افراد غیر مؤمن و گنهکار در حقیقت غاصبان این اموال اند [هر چند حسب قوانین شرعی یا عرفی مالک حساب شوند] هنگامی که این اموال به صاحبان حقیقی باز می گردد شایسته عنوان «فیء» است.<sup>۳</sup>

۱. این احتمال نیز داده شده که اولین «ما» شرطیه و دومی، با جمله بعد از آن، جواب شرط است [آمدن «فاء» بر سر خبر در جایی که شبیه شرط باشد بی مانع است]. (ناصر مکارم شیرازی، همان، ص ۵۰۲).

۲. گروه نویسندگان، همان، ص ۲۵۱.

۳. سید محمد حسین طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، همان، ص ۳۵۲.

۴. همان، ص ۵۰۲.

ضمیر در «منهم» به بنی نضیر بر می گردد، که البته منظور خود آنان نیست، بلکه اموال ایشان است.<sup>۱</sup>

«او جفتم» فعل ماضی مصدر «ایجاف» (تاختن) از باب افعال است. وقتی درباره حیوانات سواری استعمال می شود، معنای راندن حیوان به سرعت و به اجبار است،<sup>۲</sup> که معمولاً در جنگ‌ها اتفاق می افتد.<sup>۳</sup>

«خیل»، به معنای اسب‌ها، جمعی است که مفرد از جنس خود ندارد. راغب در مفردات می نویسد که خیل در اصل از ماده خيال به معنای پندار و تصورات ذهنی است، و «خیلاء» به معنای تکبر و خودبرتربینی است، چراکه از نوعی تخیل فضیلت ناشی می شود و از آنجاکه وقتی انسان بر اسب سوار می شود غالباً یک نوع غرور و کبر احساس می کند، لفظ خیل بر اسب اطلاق شده است. در خور توجه اینکه خیل هم به اسب‌ها گفته می شود هم به سواران.<sup>۴</sup>

«رکاب» از ماده «رکوب» معمولاً به معنای شتران سواری می آید.<sup>۵</sup>  
«مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ» مفعول فعل «أوجفتم» و کلمه «من» در آن زائده است که کلیت را افاده می کند.<sup>۶</sup>

معنای آیه این است: شما مسلمانان در گرفتن قلعه آنان مرکبی سوار نشدید و [برای اینکه راه قلعه تا مدینه نزدیک بود] پیاده بدانجا رفتید، و خدای تعالی

۱. سید محمدحسین طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، همان، ص ۳۵۲.

۲. همان.

۳. ناصر مکارم شیرازی، همان، ص ۵۰۲.

۴. همان.

۵. همان.

۶. سید محمدحسین طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، همان، ص ۳۵۲.

رسول اسلام ﷺ را بر بنی نضیر مسلط ساخت و خدا پیامبران خود را بر هر کس بخواهد مسلط می سازد، و او بر هر چیزی قادر است.  
در نتیجه، فیء (غنیمت) و اموالی که از این دشمنان به دست آمده خاص حضرت ﷺ است و ایشان هر کاری که بخواهد در آن اموال می کند.

### معنای فیء در کلام امام صادق (ع)

معنای فیء (درآمد حاصل از تسلیم دشمن) در حدیثی مفصل از امام صادق (ع) با استفاده از آیات قرآن این گونه تبیین شده است:

تمام چیزهایی که در میان آسمان ها و زمین قرار دارد از آن خدای عزوجل و پیامبر او و مؤمنانی است که اهل و شایسته این صفت (یعنی ایمان) هستند. پس، آنچه از مال دنیا در دست مشرکان و کافران و ستمگران و فاجران مخالف قرار دارد از آن پیامبر خدا ﷺ و مولایی است که فرمانبردار این دو (خدا و رسول) است؛ آنچه آن گروه باطل در اختیار دارند به سبب ستم به مؤمنان به دست آمده است و چون مؤمنان بر آنان غلبه یافتند، آنچه خداوند به پیامبرش به صورت فیء (مال برگشتی) داد حق مؤمنان بود که خداوند به آنان باز گرداند. بدین سبب، فیء به معنای هر چیزی است که مال مشرکان شود و سپس از وضعی که پیدا کرده، باز گردد. پس از این روست که به آنچه به جای خود باز گردد از گفتار و کردار «فاء» گفته می شود، مانند این آیه: «فَإِنْ فَأُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (بقره: ۲۲۶)؛ پس، اگر [زن و شوهر] باز گردند (رجوع کنند)، خداوند آمرزنده مهربان است». در همین معناست این آیه: «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ» (یعنی ترجع) «فَإِنْ فَأَتْ» (یعنی رجعت) «فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» (حجرات: ۹)؛ و اگر دو گروه از

مؤمنان با یکدیگر به جنگ برخاستند، میان‌شان آشتی افکنید. و اگر یک گروه بر دیگری تعدی کرد، با آن که تعدی کرده است بجنگید تا به فرمان خدا باز گردد. پس، اگر بازگشت میان‌شان صلحی عادلانه برقرار کنید و عدالت ورزید که خدا عادلان را دوست دارد.» شاید بدین روست که درباره خورشید هنگامی که از نیمه آسمان به زوال گراید، گویند: قد فاءت الشمس، یعنی خورشید به حال زوال خود بازگشت.<sup>۱</sup>

در اینجا سؤالی مطرح می‌شود و آن اینکه غنائم یهود بنی نضیر بدون جنگ در اختیار مسلمانان قرار نگرفت، بلکه لشکرکشی کردند و قلعه‌های یهود را در حلقه محاصره قرار دادند، و حتی گفته می‌شود درگیری مسلحانه محدودی نیز رخ داد.

در پاسخ می‌گوییم قلعه‌های بنی نضیر فاصله چندانی از مدینه نداشت [بعضی از مفسران فاصله را کمتر از چهار کیلومتر ذکر کرده‌اند] و مسلمانان پیاده به سوی قلعه‌ها آمدند. بنابراین، آنان برای رسیدن بدان قلعه‌ها زحمتی متحمل نشدند؛ وقوع درگیری مسلحانه از نظر تاریخی ثابت نیست؛ محاصره نیز چندان به طول نینجامید، بنابراین، می‌توان گفت در حقیقت چیزی که بتوان نام آن را نبرد گذاشت رخ نداد و خونی بر زمین ریخته نشد.<sup>۲</sup>

هدف از مجموع جمله این است که در همه مواردی که برای به دست آوردن غنیمت هیچ جنگی رخ ندهد، غنائم در میان جنگجویان تقسیم نخواهد شد و به طور کامل در اختیار رئیس مسلمانان قرار می‌گیرد؛ او هم با صلاح دید خود در مصارفی که در آیه بعد می‌آید مصرف می‌کند.

۱. ر.ک. عبدعلی بن جمعه العروسی الحویزی، تفسیر نور التلمین، تصحیح هاشم رسولی محلاتی، قم،

اسماعیلیان، ۱۵/۴۱۵ق، ج ۵، ص ۲۷۵؛ گروه نویسندگان، همان، ص ۲۵۳-۲۵۴.

۲. ناصر مکارم شیرازی، همان، ص ۵۰۴.

## موارد مصرف فیء

مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ  
وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ ...

از ظاهر این آیه برمی آید که می خواهد موارد مصرف فیء در آیه قبل را بیان کند. و فیء در آن آیه را که خصوص فیء بنی نضیر بود به همه فیء های دیگر عمومیت دهد، و بفرااید حکم فیء مخصوص فیء بنی نضیر نیست، بلکه همه فیء ها همین حکم را دارند.<sup>۱</sup>

«فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ» یعنی قسمتی از فیء مخصوص خدا و قسمتی از آن مخصوص رسول خدا ﷺ است. و منظور از اینکه گفتیم مخصوص خداست این است که باید زیر نظر رسول خدا ﷺ در راه رضای خدا صرف شود، و آنچه سهم رسول خدا ﷺ است در مصارف شخصی آن جناب مصرف می شود.<sup>۲</sup>

«وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَ...» منظور از ذی القربی خاندان و دودمان رسول خدا ﷺ است، و معنا ندارد که ما آن را به قرابت عموم مؤمنان حمل کنیم. و مراد از «یتامی» ایتم فقیرند، نه مطلق هر کودکی که پدرش را از دست داده باشد. ذکر جداگانه ایتم در کنار مساکین برای این بوده که اهمیت رسیدگی به این طایفه را برساند.<sup>۳</sup>

۱. سید محمد حسین طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، همان، ص ۳۵۳.

۲. پس، اینکه گفته اند: ذکر نام خدا در بین صاحبان سهم تنها به منظور تبرک بوده (سید محمود آلوسی، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، تحقیق علی عبدالباری عطیه، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق، ج ۲۸، ص ۴۶) سخن درستی نیست.  
۳. سید محمد حسین طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، همان، ص ۳۵۳.  
همان.

در این آیه، به طور کلی، شش مصرف برای فیء ذکر شده است:

۱. **سهم خداوند**: بدیهی است که خداوند مالک همه چیز است و، در عین حال، به هیچ چیز نیازمند نیست. این نوعی نسبت تشریفی است تا گروه‌های دیگر، که بعد از آن ذکر شده‌اند، هیچ نوع احساس حقارت نکنند و سهم خود را هم ردیف سهم خدا بشمارند و ذره‌ای از شخصیت آنها در افکار عمومی کاسته نشود.

۲. **سهم پیامبر ﷺ**: که طبعاً نیازمندی‌های شخصی او و سپس نیازمندی‌های مقام و جایگاه حاکمیت او و انتظاراتی را که مردم از او دارند تأمین می‌کند.

۳. **سهم ذوی القربی**: که بی‌شک در اینجا منظور خویشاوندان پیامبر ﷺ و بنی هاشم است که از گرفتن زکات که جزء اموال عمومی مسلمین است محروم‌اند.<sup>۱</sup>

۴ و ۵ و ۶. **سهم یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان**.

آیا این سه گروه تنها از بنی هاشم باید باشند یا عموم یتیمان و مستمندان و «ابن السبیل»‌ها را شامل می‌شود؟ آیه هشتم و نهم همین سوره، که توضیحی است برای این آیه، گواهی می‌دهد که این سهم مخصوص بنی هاشم نیست، زیرا در آن سخن از عموم فقرای مهاجرین و انصار است.

علاوه بر این، مفسران نقل کرده‌اند که پیامبر ﷺ بعد از ماجرای بنی نضیر اموالی را که از آنها باقی مانده بود در میان مهاجرین، که عموماً در شرایط سختی

---

۱. این تفسیر را نه تنها مفسران شیعه که بسیاری از مفسران اهل سنت نیز تصریح کرده‌اند، مانند فخرالدین رازی در تفسیر کبیر، بر سوهی در روح البیان، سید قطب در فی ظلال القرآن و مراغی در تفسیرش و آلوسی در روح المعانی.



در مدینه زندگی می کردند، و سه نفر از طایفه انصار که سخت نیازمند بودند، تقسیم کرد. این دلیل بر عمومیت مفهوم آیه است، و اگر بعضی از روایات<sup>۱</sup> با آن سازگار نباشد باید ظاهر قرآن را ترجیح داد.<sup>۲</sup>

سپس، به فلسفه این تقسیم حساب شده پرداخته، می افزاید: «کَیْ لَا یَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ»؛ این به سبب آن است که این اموال عظیم دست به دست میان ثروتمندان شما نگردد و نیازمندان از آن محروم نشوند.

«دولة» چیزی را گویند که در بین مردم متداول است و دست به دست می گردد.<sup>۳</sup>

این آیه اصلی اساسی را در اقتصاد اسلامی بازگو می کند و آن اینکه جهت گیری اقتصاد اسلامی چنین است که در عین احترام به مالکیت خصوصی، برنامه را طوری تنظیم کرده که اموال و ثروت ها در دست گروهی محدود و متمرکز نشود که پیوسته در میان آنها دست به دست بگردد.

### تبعیت از اوامر و نواهی رسول اکرم ﷺ

وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا.

آنچه را که رسول خدا ﷺ از فیء به شما می دهد [همچنان که به هر یک از مهاجرین و بعضی از انصار مقداری داد] بگیرید و آنچه نداد و شما را از آن

۱. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، همان، ج ۶، ص ۳۵۶.

۲. ر. ک. ناصر مکارم شیرازی، همان، ص ۵۰۵-۵۰۶.

۳. سید محمد حسین طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، همان، ص ۳۵۳؛ «دولة» به فتح دال و به ضم دال به یک معنا است، هر چند بعضی میان این دو فرق گذاشته اند و اولی را مخصوص اموال و دومی را مربوط به جنگ و مقام دانسته اند یا اولی را اسم مصدر و دومی را مصدر شمرده اند. به هر حال، این ماده با ماده «تداول» که به معنای دست به دست کردن است ریشه مشترک دارد. (ناصر مکارم شیرازی، همان، ص ۵۰۶)

نهی فرمود شما هم دست بردارید و مطالبه نکنید [پس، هرگز پیشنهاد

نکنید که همه فیء را در بین همه مؤمنان تقسیم کند].

با توجه به آنچه تا بدین جا گفته شد، روشن شد که چرا این گونه غنیمت ها را فیء نامید و نیز روشن است که چرا در آیه امر آن را به رسول ارجاع داد تا باید زیر نظر آن جناب مصرف شود.

این آیه، با صرف نظر از سیاقی که دارد، شامل همه اوامر و نواهی رسول خدا ﷺ می شود و تنها منحصر به دادن و ندادن سهمی از فیء نیست، بلکه شامل همه نواهی و اوامری است که صادر می فرماید.<sup>۱</sup>

بر اساس این اصل، همه مسلمانان موظف اند اوامر و نواهی پیامبر ﷺ را به گوش جان بشنوند و اطاعت کنند - چه در زمینه مسائل مربوط به حکومت اسلامی باشد و چه در مسائل اقتصادی یا عبادی -، به خصوص اینکه در ذیل آیه کسانی را که مخالفت کنند به عذاب شدید تهدید کرده است.<sup>۲</sup>

«وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ»؛ این جمله مسلمانان را از مخالفت دستورات آن جناب بر حذر می دارد و، در عین حال، به جمله «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ ...» تأکید می کند.

از امر به تقوا و پرهیزکاری بدین نکته پی می بریم که تقوا صفتی است که انسان را به سطح تسلیم و فرمانبرداری از رهبری بالا می برد و فرمانبرداری از رهبری به ادامه تقوا در زندگانی انسان یاری می کند و دلیل بر آن است. تقوا در اینجا تنها ترس از خدا نیست، بلکه همانا قلّه ای والا از ایمان و معرفت به خدا و هوشیاری و بیداری نسبت به حق است.

۱. سید محمد حسین طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، همان، ص ۳۵۳.

۲. ناصر مکارم شیرازی، همان، ص ۵۰۸.

خدا به امتی که با رهبری خود می ستیزد و در برابر آن نافرمانی می کند وعدهٔ کیفر داده است و آن تنها عذاب آخرت نیست، بلکه در دنیا نیز آنان را فرامی گیرد و در تفرقهٔ آنان مجسم و متمثل می شود، زیرا فرمانبرداری از رهبری الهی ضامن وحدت و پیشرفت است و گردنکشان در حال نافرمانی امت چیره می شوند و باطل در این هنگام عمومیت می یابد. به تعبیر قرآن، با تفرقه امت به عقب بر می گردد و از راه پیموده شده به مسیر قهقرایی می افتد و به جای پیشروی به پسروی دچار می شود. این سرنوشت هر امتی است که با رهبری خود مخالفت ورزد.<sup>۱</sup>

مقام معظم رهبری در وصف تبعیت از گفتار و رفتار پیامبر اکرم ﷺ سخنان شیوایی دارد که در پی می آید:

«خدای متعال به ما مسلمانان دستور داده است که از پیامبر تبعیت کنیم. این تبعیت در همه چیز زندگی است. آن بزرگوار نه فقط در گفتار خود بلکه در رفتار خود، در هیئت زندگی خود، در چگونگی معاشرت خود با مردم و با خانواده، در برخوردش با دوستان، در معامله اش با دشمنان و بیگانگان، در رفتارش با ضعیفا و با اقویا، در همه چیز اسوه و الگوست. جامعهٔ اسلامی ما آن وقتی به معنای واقعی کلمه جامعهٔ اسلامی کامل است، که خود را بر رفتار پیامبر منطبق کند. اگر به طور صد در صد مثل رفتار آن حضرت عملی نیست، که نیست، لاقابل شباهت به آن بزرگوار باشد، عکس جریان زندگی نبی اکرم بر زندگی ما حاکم نباشد، در آن خط حرکت کنیم...»<sup>۲</sup>

۱. گروه نویسندگان، همان، ص ۲۵۹-۲۶۰.

۲. از بیانات مقام معظم رهبری، ۱۳۷۰/۷/۵.

«کار مهم پیامبر خدا دعوت به حق و حقیقت و جهاد در راه این دعوت بود. در برابر دنیای ظلمانی زمان خود، پیامبر اکرم دچار تشویش نشد؛ چه آن روزی که در مکه تنها بود، یا جمع کوچکی از مسلمین او را احاطه کرده بودند و در مقابلش سران متکبر عرب، صنادید قریش و گردنکشان، با اخلاق‌های خشن و با دست‌های قدرتمند، قرار گرفته بودند و یا عامه مردمی که از معرفت نصیبی نبرده بودند، وحشت نکرد، سخن حق خود را گفت، تکرار کرد، تبیین کرد، روشن کرد، اهانت‌ها را تحمل کرد، سختی‌ها و رنج‌ها را به جان خرید تا توانست جمع کثیری را مسلمان کند. و چه آن وقتی که حکومت اسلامی تشکیل داد و خود، در موضع رئیس این حکومت، قدرت را به دست گرفت. آن روز هم دشمنان و معارضان گوناگونی در مقابل پیامبر بودند، چه گروه‌های مسلح عرب؛ وحشی‌هایی که در بیابان‌های حجاز و یمامه همه جا پراکنده بودند و دعوت اسلام باید آنها را اصلاح می‌کرد و آنها مقاومت می‌کردند و چه پادشاهان بزرگ دنیای آن روز دو ابرقدرت آن روز عالم؛ یعنی ایران و امپراتوری روم که پیامبر نامه‌ها نوشت، مجادله‌ها کرد، سخن‌ها گفت، لشکر کشی‌ها کرد، سختی‌ها کشید، در محاصره اقتصادی افتاد و کار به جایی رسید که مردم مدینه گاهی دو روز و سه روز نان برای خوردن پیدا نمی‌کردند، تهدیدهای فراوان از همه طرف پیامبر را احاطه کرد، بعضی از مردم نگران می‌شدند، بعضی متزلزل می‌شدند، بعضی نق می‌زدند، بعضی پیامبر را به ملایمت و سازش تشویق می‌کردند. اما پیامبر در این صحنه دعوت و جهاد یک لحظه دچار سستی نشد و با قدرت، جامعه اسلامی را پیش برد، تا به اوج عزت و قدرت رساند. و همان نظام و جامعه

بود که به برکت ایستادگی پیامبر در میدان‌های نبرد و دعوت در سال‌های بعد توانست به قدرت اول دنیا تبدیل شود.<sup>۱</sup>

## پیام‌ها

۱. در جبهه جنگ، تمام حرکات باید زیر نظر فرمانده باشد: «مَا قَطَعْتُمْ ... فَيَاذَنْ لِلَّهِ»؛
۲. در شرایطی، تخریب منازل و قطع اشجار لازم است: «يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ ... قَطَعْتُمْ ...»؛
۳. قطع کردن یا نکردن درختان حدودی دارد که باید با جواز الهی انجام گیرد: «مَا قَطَعْتُمْ ... أَوْ تَرَكْتُمْ ... فَيَاذَنْ لِلَّهِ»؛
۴. فسق و اعتقادات فاسد انسان در هدر رفتن اموال او اثر دارد: «مَا قَطَعْتُمْ ... الْفَاسِقِينَ»؛
۵. کارهای ایزدایی در جبهه مانعی ندارد: «لِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ»؛
۶. قوانین قرآن کلی است، نه مخصوص به شأن و زمان نزول [قانون فیء مربوط به همه مواردی است که کفار آن را رها کرده و رفته‌اند و مخصوص یهود بنی‌نضیر نیست؛ واژه‌های «ما» و «قری» نشان عمومیت است]: «مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى»؛
۷. اموال کفار فراری در اختیار رهبر دینی است: «مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ»؛
۸. نظام اسلامی به پشتوانه اقتصادی نیاز دارد که یکی از آنان فیء و اموالی است که بدون جنگ، به سبب فرار یا متارکه کفار نصیب مسلمانان می‌شود: «مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ ...»؛

---

۱. همان.

۹. رعایت ادب و شئون در سخن لازم است [ابتدا نام خدا، سپس رسول خدا و سپس دیگران]: «فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ ...»؛

۱۰. سهم خداوند زیر نظر پیامبر در راه رضای خدا مصرف می شود: «فَلِلَّهِ ...»؛

۱۱. فقرزدایی جزء برنامه های اصلی اسلام است: «وَالْمَسَاكِينِ»؛

۱۲. اگر گردش ثروت در دست اغنیای مسلمانان ممنوع است، پس، در دست کفار قطعاً مورد نهی است: «كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ ...»؛

۱۳. برنامه ریزان اقتصادی در نظام اسلامی باید به تعدیل ثروت و تمرکز نداشتن آن در دست گروهی خاص توجه داشته باشند: «كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ ...»؛

۱۴. اطاعت از فرامین پیامبر واجب است، زیرا پیامبر معصوم است، که اگر چنین نباشد، دستوراتش به طور مطلق و بی چون و چرا واجب الاطاعه نبود: «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ ...»؛

۱۵. سنت پیامبر لازم الاجراست: «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ»؛

۱۶. لازم نیست همه دستورات در قرآن آمده باشد، بلکه هرامر و نهی که در سخنان پیامبر آمده باشد باید اطاعت شود: «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا»؛

۱۷. در انجام فرمان پیامبر سرعت به خرج دهیم: «فَخُذُوهُ ... فَانْتَهُوا»؛ [حرف فاء برای سرعت است].

۱۸. در مسائل مالی و تقسیم آن لغزشگاهی است که باید با تقوا از آن گذشت: «مَا أَفَاءَ اللَّهُ ... وَ اتَّقُوا اللَّهَ»؛

۱۹. اطاعت بی چون و چرا از پیامبر نمودی از تقواست: «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ ... وَ اتَّقُوا اللَّهَ»؛

۲۰. بی تقوایی کیفری شدید دارد: «وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ»؛  
 ۲۱. یاد کیفر سخت سبب تقواست: «وَاتَّقُوا اللَّهَ ... شَدِيدُ الْعِقَابِ».

## واژه‌های مهم

واژه	معنا	تجزیه	ترکیب
أَفَاءَ	بازگرداند	ماضی باب افعال	جملهٔ صله <sup>۱</sup>
أَوْجَعْتُمْ	تاختید	ماضی باب افعال	خبر محلاً مرفوع
دُولَهُ	ثروت در گردش	اسم	خبر افعال ناقصه و منصوب

## یادآوری صرف و نحو، جملهٔ شرطیه

جملهٔ شرطیه جمله‌ای است که بین دو واقعه و حادثه که دومی متوقف بر اولی است ارتباط برقرار می‌کند؛ جملهٔ اول شرط و جملهٔ دوم جزا نامیده می‌شود؛ جملهٔ جزا گاهی فعلیه و گاهی جملهٔ اسمیه است:

- «إِنْ تُقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُّضَاعِفْهُ لَكُمْ ...» (تغابن: ۱۷)

اگر خدا را وامی نیکو دهید، آن را برای شما دوچندان می‌گرداند.

- «مَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ» (تغابن: ۱۱)

هر کس به خدا بگروَد [خدا] دلش را به راه آورد.

- «وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِّتَسْحَرَنَا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ» (اعراف: ۱۳۲)

و گفتند: «هر گونه پدیدهٔ شگرفی که به وسیلهٔ آن ما را افسون کنی برای ما بیاوری، ما به تو ایمان آورنده نیستیم.»

۱. جملهٔ صله محلی از اعراب ندارد.

## تمرین

عبارت‌های قرآنی زیر را ترجمه و جمله‌های شرط و جزا را مشخص کنید.

«مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ  
وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَىٰ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ  
الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» (حشر: ۷).  
«فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ  
أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ» (بقره: ۲۴).

«مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا» (كهف: ۱۷).



درس هفتم

## فیء در اسلام (۲)

لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ  
فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ  
هُمُ الصَّادِقُونَ (حشر: ۸)

این اموال برای فقیران مهاجری است که از خانه و کاشانه و اموال خود  
بیرون رانده شدند، درحالی که فضل الهی و رضای او را می طلبند و خدا  
و رسولش را یاری می کنند و آنها را استگویان اند!

### محتوای کلی آیه

این آیه ادامه بحث آیات گذشته درباره مصارف ششگانه فیء است  
و، درحقیقت، تفسیری برای یتیمان و مسکین ها و بیش از همه تفسیر  
«ابن السبیل» است، چراکه بیشترین رقم مسلمانان مهاجر را در آن روز آنها  
تشکیل می دادند که در وطن و بلاد خود مسکین نبودند اما به سبب مهاجرت  
تهیدست شده بودند.<sup>۱</sup>

---

۱. ناصر مکارم شیرازی، همان، ص ۵۱۵.

## نگاهی به اوضاع اقتصادی مردم مدینه

مردم مدینه در مقطع نزول سوره از نظر اقتصادی سه گروه بودند:

۱. یهودیان که از امکانات مالی و رفاهی فراوانی برخوردار بودند و محور اصلی اقتصاد مدینه در دست آنان بود و دو منبع مهم درآمد آنان تجارت و رباخواری بود؛

۲. مسلمانان انصار<sup>۱</sup> که عموماً زندگی متوسطی داشتند؛

۳. مسلمانان مهاجر که از نخستین و خالص‌ترین مسلمانان صدر اسلام بودند و بر اثر فشارهای توان‌فرسای قریش و سران شرک خانه‌ها و اموال خود را رها کردند و از مکه به مدینه، پایگاه اسلام، آمدند و بخشی از ساکنان این شهر را تشکیل دادند. اینان، که در نهایت فقر اقتصادی می‌زیستند، نه تنها مسکن اختصاصی نداشتند و به صورت جمعی در ایوان کوچکی در ورودی مسجد پیامبر ﷺ (صُفّه) زندگی می‌کردند بلکه بیشتر از حداقل خوراک و پوشاک معمول نیز محروم بودند.<sup>۲</sup>

## تفسیر

منظور از فقرای مهاجرین مسلمانانی‌اند که قبل از فتح مکه از مکه به مدینه هجرت کردند؛ آنان کسانی بودند که کفار مکه مجبورشان کردند از شهر و وطن خود بیرون شده خانه و اموال خود را بگذارند و به مدینه کوچ کنند.

---

۱. پس از ورود پیامبر اکرم ﷺ به مدینه بیشتر اوسیان و خزرجیان مسلمان شدند و اینان بر اثر نصرت دین خدا و یاری پیامبر ﷺ و پذیرش و پناه دادن مهاجران مکی در تاریخ اسلام به نام «انصار» شناخته شدند.

۲. عبدالله جوادی آملی، تفسیر تسنیم، همان، ج ۲، ص ۵۴.

در آیه محل بحث این پرسش مطرح است که «لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ» آیا مورد هفتم و یک سهم جداگانه از فیء است یا یکی از مصادیق؟ در صورت دوم، آیا یکی از مصادیق مورد اول «فَلِلَّهِ» است یا یکی از مصادیق مورد پنجم یا ششم (الْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ)؟

در زبان اهل تفسیر به موارد یادشده این گونه اشاره شده است:

۱. بعضی از مفسران<sup>۱</sup> گفته‌اند: کلمه «لِلْفُقَرَاءِ» بدل است از فراز «ذی القربی» و فرازهای بعدی اش. و آوردن نام «الله» صرفاً برای تبرک است. در نتیجه، هر فیء که در آن روز به دست می‌آمد مخصوص رسول الله ﷺ و فقرای مهاجرین بود. در روایت هم آمده که رسول خدا ﷺ فیء بنی‌نضیر را بین مهاجران تقسیم کرد و به انصار نداد، مگر به دو نفر یا سه نفر از فقرای ایشان.<sup>۲</sup> با این بیان، فقرای مهاجرین یکی از سهام‌داران فیء خواهند شد (نه یکی از مصادیق آن).

۲. بعضی<sup>۳</sup> دیگر گفته‌اند: کلمه «لِلْفُقَرَاءِ» بدل است از یتامی و مساکین و ابن‌سبیل. در نتیجه، صاحبان سهم عبارت بوده‌اند از: رسول خدا ﷺ، و ذی‌القربی - چه اینکه فقیر باشند و یا غنی - و فقرای مهاجرین و یتام و مساکین آنان، و در راه‌ماندگان ایشان. و شاید مراد از قول کسی که گفته: فراز «لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ» بیان مساکین در آیه قبلی است نیز همین باشد،<sup>۴</sup>

۱. محمد بن محمد بن مصطفیٰ أبوالسعود العمادی، تفسیر رأبی/السعود (إرشاد العقل السليم إلى مزایا

الکتاب الکریم)، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۸، ص ۲۲۸.

۲. سید محمد حسین طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، همان، ص ۳۵۴.

۳. سید محمود آلوسی، همان، ج ۲۸، ص ۵۱.

۴. سید محمد حسین طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، همان.

بدین معنا که فقرای مهاجرین یک سهم جداگانه از فیء نیستند، بلکه یکی از مصادیق مساکین اند.

۳. فراز «لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ» در حقیقت تفسیری برای یتیمان و مسکین ها و «ابن السبیل» ها است. این فراز بیش از همه تفسیر «ابن السبیل» است،<sup>۱</sup> چراکه بیشترین رقم مسلمانان مهاجر را در آن روز آنها تشکیل می دادند که در وطن و بلاد خود مسکین نبودند اما به سبب مهاجرت تهیدست شده بودند.<sup>۲</sup> براساس این تفسیر، فقرای مهاجرین سهمی جداگانه از فیء نیستند، بلکه یکی از مصادیق «ابن السبیل» اند.

۴. جمله «لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ ...» بیان مصداق و موارد فیء در راه خداست، که واژه «فَلَّه» بدان اشاره دارد، نه اینکه فقرای مهاجرین یکی از سهام داران فیء باشند، بلکه به این معناست که اگر درباره آنان صرف شود، در راه خدا صرف شده است.<sup>۳</sup> بنابراین، سهم فیء برای فقرای مهاجرین یکی از مصادیق «فَلَّه» است.

علامه طباطبایی مورد چهارم را برگزیده، آن را باروایاتی که از ائمه اهل بیت علیهم السلام نقل کرده مناسب تر می داند.

ایشان در استشهاد دسته اول به روایاتی که می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فیء بنی نضیر را در بین مهاجرین تقسیم کرد و به انصار چیزی نداد، جز به سه نفر از فقرای آنان: ابو دجانة سماک بن خرشه، و سهل بن حنیف و حارث بن صمه، این گونه پاسخ می دهد که اگر فیء را در بین مهاجرین

۱. «للفقراء» بدل است و تفسیری است برای «ابن السبیل».

۲. ناصر مکارم شیرازی، همان، ص ۵۱۵.

۳. سید محمدحسین طباطبایی، ترجمه تفسیر المیزان، همان.

تقسیم کردند نه از این باب بوده که مهاجرین سهمی از فیء داشتند، بلکه از این باب بود که صرف در بین آنان مورد رضای خدا بوده و از مصادیق سبیل الله بوده است.<sup>۱</sup>

در این صورت، حاصل معنای آیه چنین می شود: خدای عز و جل امر فیء را به رسول خود ارجاع داد؛ او به هر نحو که بخواهد می تواند مصرف کند. آنگاه، به عنوان راهنمایی آن جناب به موارد صرف فیء فرموده: «یکی از موارد آن راه خداست و یکی هم سهم رسول است و یکی ذی القربی و چهارم یتامی و پنجم مساکین و ششم ابن السبیل». سپس، موارد راه خدا و یا بعضی از آن موارد را نام برده، می فرماید: «یکی از موارد سبیل الله فقرای مهاجرین است که رسول هر مقدار که مصلحت بداند به آنان می دهد.»<sup>۲</sup>

### تجلیل از مهاجرین

يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ.

آنها فضل خداوند و رضای او را می طلبند و خدا و رسولش را یاری می کنند و آنها راستگویان اند.

در اینجا سه وصف مهم برای مهاجران نخستین بیان کرده که در «اخلاص»، «جهاد» و «صدق» خلاصه می شود. نخست، مسئله «ابتغاء فضل خدا و رضای او» را مطرح می کند که بیانگر این واقعیت است که هجرت آنها نه برای دنیا و هوای نفس، بلکه برای جلب خشنودی پروردگار و ثواب او بوده است.<sup>۳</sup>

۱. ر.ک. سید محمد حسین طباطبایی، ترجمه تفسیر المیزان، همان، ص ۳۵۵.

۲. همان، ص ۳۵۴.

۳. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، همان، ص ۵۱۵.

«فضل» در اینجا به معنای ثواب است، و «رضوان» همان رضا و خشنودی پروردگار است که مرحله والاتری از تمنای ثواب می باشد. حتی تعبیر به فضل ممکن است اشاره به این نکته باشد که آنها اعمالشان را ناچیزتر از آن می دانند که استحقاق ثوابی بیاورد، بلکه ثواب را انعامی الهی می شمرند.<sup>۱</sup>

دیگر اینکه آنها پیوسته در خدمت آیین حق و یاری رسول او هستند و لحظه ای از جهاد در این راه دست برنمی دارند.<sup>۲</sup> به این ترتیب، آنها اهل سخن و ادعا نیستند، بلکه ایمان خود را با جهاد مستمر ثابت کرده اند:<sup>۳</sup> «وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ»؛ خدا و رسولش را با آن اموال و با جانهایشان یاری می کنند.<sup>۴</sup>

و در سومین مرحله آنها را به صدق و راستی توصیف کرده که با توجه به گستردگی مفهوم این تعبیر، صداقت آنها را در همه چیز منعکس می کند، هم در ادعای ایمان صادق اند، هم در ادعای محبت به رسول خدا ﷺ، و هم در زمینه طرفداری از آیین حق:<sup>۵</sup> «أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ».

## هدف مهاجرین

آیه محل بحث هدف های مهاجرین راستین را تعریف می کند که سه هدف است:

۱. همان.

۲. توجه داشته باشید جمله «ينصرون» فعل مضارع و دلیل بر استمرار است.

۳. همان، ص ۵۱۶.

۴. همان، ص ۵۱۵.

۵. همان.

**نخست. جستجوی فضل (زیادتی و کمال)؛** می پرسیم: آیا جدا شدن از اهل و زادگاه‌ها و چشیدن فقر از فضل است؟ بلی، زیرا آینده با کرامت تنها به افزونی و سایل مادی نیست شاید بشود پاسخ آن پرسش به پرسش دیگری داد که آیا در توانگری و رفاه در حالی که انسان آزادی و کرامت خود را از دست بدهد و گردنکشان امنیت و آرامش او را سلب کنند، فضلی وجود دارد؟ هرگز... اما مؤمنان راستین هوشیار فضل را در فزونی ایمان و علم و پابندی به ارزش‌ها و زندگی آزادانه و استقلال و کرامت در پرتو رهبری رسول الهی می بینند، که در مهاجرت آن را یافتند.

وانگهی آنان نظر خود را تنها به زندگی دنیا نمی دوختند، بلکه با بینش خود به سرای آخرت می نگریستند و توجه داشتند که آنجا آینده‌ای است ابدی که می سزد برای رستگاری در آن بکوشند، گرچه این امر به فدا کردن تمام چیزهایی نیاز داشته باشد که به عنوان اموال و فرزندان و ذات‌های خود در دنیا دارند؛ از این رو، مؤمنان مهاجر حطام و خس و خاشاک دنیا را بی بهای می شمرند: «يَتَنَفَّوْنَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ؛ در طلب فضل از جانب خدایند.» «وَأَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (حدید: ۲۹)؛ و این فضل به دست خداست که به هر که خواهد ارزانی می دارد، و خدا را فضل عظیم است.»

**دوم. خشنودی خداوند:** آنان با پروردگار خود با مقیاس سود و زیان داد و ستد نکردند، بلکه با بندگی آزادگان هوشیار در التزام و مراعات ارزش‌ها بندگی کردند و تعبد پذیرفتند، و بلندپروازی آنان به کسب آینده‌ای مادی، حتی اگر بهشت می بود، ارضا و سیر نشد، بلکه می بینی که ایشان به وسیله هجرت در جست و جوی هدفی بزرگ تر برآمده‌اند که همان خشنودی خدای عز و جل است: «وَرِضْوَانًا؛ و خشنودی (خدا)».

**سوم. یاری دادن به حق:** بی گمان این کار راهی برای کسب خشنودی خداست.<sup>۱</sup>

### پیام‌ها

۱. گرچه افراد نیازمند نظری به اموال ما ندارند، که «يَتَّبِعُونَ فُضْلًا مِنَ اللَّهِ»، ما باید آنان را بهره‌مند سازیم: «لِلْفُقَرَاءِ».
۲. علاقه به وطن حقى طبیعى و الهى قابل پیگیری است: «أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ».
۳. کسانی در ادعای دین داری صادق‌اند که در عین فقر و آوارگی حامی خدا و رسول باشند: «لِلْفُقَرَاءِ ... أُخْرِجُوا ... يَنْصُرُونَ اللَّهَ ... هُمْ الصَّادِقُونَ».
۴. کمالاتی ارزش ستایش دارد که دائمی باشد: «يَتَّبِعُونَ ... يَنْصُرُونَ».
۵. دنیا همراه با آخرت ارزش دارد: «فُضْلًا ... وَ رِضْوَانًا».
۶. افراد مخلص الطاف الهی را فضل او می‌دانند، نه حق خود: «فُضْلًا مِنَ اللَّهِ».
۷. صداقت با عملکرد روشن می‌شود، نه با شعار: «يَنْصُرُونَ ... الصَّادِقُونَ».

### واژه‌های مهم

واژه	معنا	تجزیه	ترکیب
أُخْرِجُوا	خارج شدند	ماضی مجهول باب افعال	صله
يَتَّبِعُونَ	می‌جویند	مضارع باب افتعال	حال و محلاً منصوب
رِضْوَان	خشنودی	مصدر	معطوف بر مفعول و منصوب

۱. ر.ک. گروه نویسندگان، همان، ص ۲۶۲-۲۶۳.



## یادآوری صرف و نحو، توابع

«توابع» کلماتی اند که در اعراب از کلمات ما قبل خود تبعیت می کنند. واژه ای که اعرابش پیرو واژه پیش از خود باشد تابع و واژه پیروی شده را متبوع می نامند، مانند «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ». در این مثال، «الرَّسُولَ» تابع و «اللَّهُ» متبوع است. توابع عبارت اند از: ۱. صفت ۲. تأکید ۳. عطف نَسَق (عطف به حروف) ۴. بدل ۵. عطف بیان.

## بدل

بدل تابعی است که می تواند جانشین متبوع خود شود، مانند امیر مؤمنان، علی علیه السلام جانشین بلا فصل پیامبر اسلام است [علی بدل از امیر مؤمنان].

در بدل، متبوع به عنوان مقدمه می آید، در حالی که مقصود اصلی گوینده همان بدل است. مانند «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» [علی بدل از هذا]، که می توان گفت: من كنتُ مَوْلَاهُ فعلى مَوْلَاهُ.

بدل یا بر عین متبوع یا بر جزئی از آن یا بر یکی از متعلقات متبوع دلالت می کند. نمونه هایی از آن عبارت است از:

— «الحمد لله رب العالمين» (فاتحه: ۱) [رب العالمين: بدل از «الله»،

بدل کل از کل]

— «أَمَّا رَبُّ الْعَالَمِينَ رَبُّ مُوسَى وَ هَارُونَ» (شعراء: ۴۷ - ۴۸) [رب موسی

و هارون: بدل جمله از «رب العالمين»، بدل کل از کل]

— «اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ، اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْئَلُكُمْ أَجْرًا» (یس: ۲۰ - ۲۱) [اتَّبِعُوا بَدَلِ از

اتَّبِعُوا، بدل فعل از فعل]

— «إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا، حَدَائِقَ وَ عَنَابًا» (نبأ: ۳۱ - ۳۲) [حدائق و أعناب: بدل از

«مَفَاز»، بدل جزء از کل]

## تمرین

در آیه‌های زیر تابع و متبوع را پیدا و بدل را مشخص کنید.

«مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ ...

لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ» (حشر: ۷-۸).

«قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا نَّصْنُفُهِ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا» (مزمل: ۲-۳).

«وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ بِآنِيَةٍ مِّنْ فِضَّةٍ وَأَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرًا قَوَارِيرًا مِّنْ فِضَّةٍ

قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا» (انسان: ۱۵-۱۶).

«وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَاْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّىٰ سَلْسَبِيلًا»

(انسان: ۱۷-۱۸).

درس هشتم

## پرهیز از رذایل نفسانی

وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْأَيْمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُخِشُّونَ مَنْ هَاجَرَ  
إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ  
عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ  
هُمُ الْمُفْلِحُونَ (حشر: ۹)

و برای کسانی است که در این سرا (سرزمین مدینه) و در سرای ایمان  
پیش از مهاجران مسکن گزیدند و کسانی را که به سوییانشان هجرت کنند  
دوست می دارند، و در دل خود نیازی به آنچه به مهاجران داده شده  
احساس نمی کنند و آنها را بر خود مقدم می دارند، هر چند خودشان  
بسیار نیازمند باشند. و کسانی که از بخل و حرص نفس خویش بازداشته  
شده اند رستگاران اند!

### محتوای کلی آیه

این آیه بحثی را که در آیه پیش درباره مهاجرین بود تکمیل کرده، توصیف  
بسیار جالب و بلیغی درباره طایفه انصار می کند: چشم داشتی به اموالی که بین

مهاجران تقسیم شد، نداشتند،<sup>۱</sup> بلکه آنها را دوست داشته، بر خود مقدم می داشتند، گرچه خود نیازمند بودند.

## شان نزول

ابن عباس می گوید: پیامبر گرامی اسلام ﷺ روز پیروزی بر یهود بنی نضیر به انصار فرمود: «اگر مایل هستید، اموال و خانه هایتان را با مهاجرین تقسیم کنید و در این غنایم با آنها شریک شوید، و اگر می خواهید، اموال و خانه هایتان از آن شما باشد و از این غنایم چیزی به شما داده نشود؟!» انصار گفتند: هم اموال و خانه هایمان را با آنها تقسیم می کنیم و هم چشم داشتی به غنایم نداریم، و مهاجران را بر خود مقدم می شمیریم. آیه مزبور نازل شد و این روحیه عالی آنها را ستود.<sup>۲</sup>

## تجلیل از انصار

وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْأَيْمَانَ مِن قَبْلِهِمْ.

«تبوءوا» از ماده «بواء» (بر وزن دواء) در اصل به معنای مساوات اجزاء مکان است. به تعبیر دیگر، صاف و مرتب کردن یک مکان را «بواء» می گویند. این تعبیر کنایه لطیفی است از این معنا که جمعیت انصار مدینه قبل از آنکه پیامبر ﷺ و مهاجرین وارد این شهر شوند،

۱. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، همان، ص ۵۱۷.

۲. فضل بن حسن طبرسی، همان، ج ۹، ص ۲۶۰؛ ناصر مکارم شیرازی، همان، ص ۵۱۹؛ پیامبر ﷺ - چنان که پیشتر بیان شد - اموال به دست آمده را میان مهاجران که دست های آنها در سرزمین مدینه از مال دنیا تهی بود و سه نفر از انصار (ابودجانه و سهل بن حنیف و حارث بن صمّه) که نیاز شدیدی داشتند تقسیم کرد.

زمینه‌های هجرت را فراهم کردند و، همان‌گونه که تاریخ می‌گوید، آنها دو بار در عقبه (گردنه‌ای نزدیک مکه) آمده، مخفیانه با پیامبر خدا ﷺ بیعت کردند و به صورت مبلغانی به سوی مدینه بازگشتند.<sup>۱</sup> حتی یکی از مسلمانان مکه به نام مصعب بن عمیر را به عنوان مبلغ همراه خود به مدینه آوردند تا افکار عمومی را برای هجرت پیامبر ﷺ آماده سازند. بنابراین، نه تنها خانه‌های ظاهری و محیط شهر خود را آماده پذیرایی مهاجرین کردند که خانه دل و جان را تا آنجا که می‌توانستند آماده ساختند.<sup>۲</sup>

در فرهنگ قرآن، «تَبَوَّءُوا الدَّارَ» به معنای پایین آوردن و فرود آمدن در جایی آمده است، چنان‌که می‌فرماید: «وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ» و شما را در زمین فرود آورد.<sup>۳</sup>

درباره جمله «الَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْأَيْمَانَ» این پرسش مطرح است که آیا این جمله عطف به «لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ ...» است یا جمله

۱. در سال یازدهم بعثت شش نفر از قبیله خزرج در موسم حج در مکه با رسول اکرم ﷺ ملاقات کرده، به اسلام گرویدند؛ اینان اولین گروهی بودند که از خارج مکه به جمع مسلمانان پیوستند. بر اثر کوشش‌های فرهنگی گروه مزبور، در سال دوازدهم بعثت، دوازده نفر از مردم مدینه در «عقبه» نخستین پیمان اسلامی را با پیامبر اکرم ﷺ بستند که به «پیمان اوّل عقبه» معروف شد. با درخواست این گروه، اوّلین مبلغ اعزامی از سوی رسول اکرم ﷺ به نام مصعب بن عمیر راهی مدینه شد. سپس، در ماه ذی الحجه سال سیزدهم بعثت در محل عقبه پیمان دیگری بین پیامبر ﷺ و بیش از هفتاد تن از مردم مدینه منعقد شد که به «پیمان دوم عقبه» موسوم گشت. گروه مزبور پیش از این با تبلیغ مصعب بن عمیر اسلام آورده بودند. (عبدالله جوادی آملی، تفسیر تسنیم، همان، ج ۲، ص ۴۷)

۲. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، همان، ص ۵۱۶.

۳. گروه نویسندگان، همان، ص ۲۶۵.

استیناف و جداست؟ این دو احتمال<sup>۱</sup> در زبان اهل تفسیر این گونه بیان شده است:

۱. بعضی از مفسران<sup>۲</sup> گفته‌اند: این آیه مطلبی جدید را بیان می‌کند و می‌خواهد انصار را، که از فیه سهم نخواستند، مدح فرماید تا دلگرم شوند. و جمله «الَّذِينَ تَبَوَّؤُا الدَّارَ» مبتدا، و خبر آن جمله «يَجِبُونَ» است،<sup>۳</sup> و مجموعاً جمله مستقلی را تشکیل می‌دهد و ارتباطی با جمله قبل، که درباره مصرف فیه است، ندارد.<sup>۴</sup>

۲. بعضی دیگر<sup>۵</sup> گفته‌اند: جمله «وَالَّذِينَ تَبَوَّؤُا ...» عطف است بر واژه «مهاجرین». بنا بر این نظریه، انصار هم در فیه شریک مهاجرین خواهند بود. این مفسر سپس گفته اگر کسی اشکال کند که در روایت آمده: «رسول خدا ﷺ» فیه بنی‌نضیر را تنها به مهاجرین داد و به انصار نداد، مگر به سه نفر از فقرای ایشان، در پاسخ می‌گوییم این روایت خود دلیل بر عطف است، نه استیناف، برای اینکه اگر جایز نبوده به انصار بدهد، به آن سه نفر هم نمی‌داد و حتی به یک

۱. در ترکیب جمله «وَالَّذِينَ تَبَوَّؤُا الدَّارَ» دو قول است:

اول. اینکه آن مرفوع است بنا بر مبتدا بودن، و خبرش «يَجِبُونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ ...» است، برای آنکه پیامبر تقسیم نکرد برایشان چیزی از فیه را مگر برای دو نفر یا سه نفر، بنا بر اختلاف روایت در آن.

دوم. اینکه آن در محل جرّ است، برای عطف نمودن بر «الفقراء والمهاجرین». بنا بر این، قول او «يَجِبُونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ» و ما بعدش در محل نصب است، بنا بر حالت. (فضل بن حسن طبرسی، ترجمه مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن، همان، ج ۲۴، ص ۳۳۰)

۲. أبو السعود العمادی، همان، ج ۸، ص ۲۲۸.

۳. سید محمد حسین طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، همان، ج ۱۹، ص ۳۵۵.

۴. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، همان، ص ۵۱۷.

۵. سید محمود آلوسی، همان، ج ۲۸، ص ۵۱.

نفر هم نمی داد. پس، اینکه به بعضی از انصار داده خود دلیل بر شرکت انصار با مهاجرین است. چیزی که هست از آنجا که امر فیء ارجاع به رسول الله ﷺ شده، او می توانسته به هر نحو که صلاح بداند به مصرف برساند، و آن روز و در شرایط آن روز مصلحت دیده آن طور تقسیم کند.<sup>۱</sup>

مطابق این تفسیر، انصار مدینه نیز جزء مستحقان این اموال بودند، و این سخن با آنچه از پیامبر اکرم ﷺ نقل شده است [که تنها به دو یا سه نفر از طایفه انصار از اموال بنی نضیر بخشید] منافات ندارد، زیرا ممکن است در میان انصار افراد مسکین و فقیر غیر از آن چند نفر نبوده، درحالی که شرط قبول این اموال فقر و نیاز بوده است، به عکس مهاجرین، اگر هم مصداق فقیر نبوده اند، مصداق ابن السبیل می شدند.<sup>۲</sup>

علامه طباطبایی پس از بیان این دو، اضافه می کند: از نظر ما مناسب تر آن است که جمله «وَالَّذِينَ تَبَوَّؤْا ...» و همچنین جمله بعدی را که می فرماید: «وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ» عطف بر واژه «المهاجرین» بگیریم، نه استیناف، برای اینکه واژه «اللفقراء» بیان مصداق سهم سبیل الله است.

بلکه روایتی هم که می فرماید: «به سه نفر از انصار سهم داد» - همان طور که آن مفسر گفت - خود مؤید این نظریه است، برای اینکه اگر سهم در فیء تنها مهاجرین بودند و بس، به سه نفر از انصار سهم نمی داد و اگر فقرای انصار هم مانند مهاجرین سهم می بردند، با در نظر گرفتن اینکه به شهادت تاریخ بسیاری از انصار فقیر بودند، باید به همه فقرای انصار سهم می داد، نه فقط به سه نفر، همان طور که به همه مهاجرین سهم داد.<sup>۳</sup>

۱. سید محمد حسین طباطبایی، ترجمه تفسیر المیزان، همان، ص ۳۵۵.

۲. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، همان، ص ۵۱۷.

۳. سید محمد حسین طباطبایی، ترجمه تفسیر المیزان، همان، ص ۳۵۶.

خلاصه کلام این شد که اولاً، اختیار فیء به رسول خدا ﷺ سپرده شد، و ثانیاً، ذکر مهاجرین صرفاً برای بیان مصداق بوده نه اینکه مهاجرین سهم داشته‌اند، و ثالثاً، جمله «وَالَّذِينَ تَبَوَّؤُا...» عطف به ماقبل است و جمله‌ای جدید نیست. بنابراین، ضمیر «هم» در جمله «وَالَّذِينَ تَبَوَّؤُا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ» به مهاجرین برمی‌گردد و مراد از آن قبل از آمدنشان و هجرتشان به مدینه است.<sup>۱</sup>

طبق همین معنا، مراد از «تبوی دار» تعمیر خانه گلی نیست، بلکه کنایه است از تعمیر بنای مجتمع دینی، به طوری که همه صاحبان ایمان در آن مجتمع گرد آیند. و واژه «ایمان» عطف است بر واژه «الدار»، و منظور از «تبوی ایمان» و تعمیر آن رفع نواقص ایمان از حیث عمل است، چون ایمان دعوت به سوی عمل صالح می‌کند و اگر جوّ زندگی جوی باشد که صاحب ایمان نتواند عمل صالح کند، چنین ایمانی در حقیقت ناقص است و وقتی کامل می‌شود، که قبلاً جوی درست شده باشد که هر صاحب ایمانی بتواند دعوت ایمان خود را بیک گوید و مانعی بر سر راهش نباشد.<sup>۲</sup>

سپس، به سه توصیف دیگر که بیانگر کل روحيات انصار می‌باشد پرداخته، چنین می‌نویسد:

آنها چنان‌اند که هر مسلمانی را به سوی آنها هجرت کند دوست دارند: «يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ». و در این زمینه، تفاوتی میان مسلمانان از نظر آنها نیست، بلکه مهم نزد آنان مسئله ایمان و هجرت است و این دوست داشتن ویژگی مستمر آنها شمرده می‌شود.

۱. همان، ص ۳۵۷.

۲. همان، ص ۳۵۵.



دیگر اینکه آنها در درون سینه‌های خود نیازی نسبت به آنچه به مهاجران داده شده احساس نمی‌کنند: «وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا». نه چشم‌داشتی به غنایمی که به آنها داده شده است دارند و نه نسبت به آنها حسد می‌ورزند و اصلاً این امور به خیال آنها نمی‌گذرد، و این نهایت بلندنظری و بزرگواری انصار را نشان می‌دهد.

ضمیر در «لایجدون» و در «صدورهم» به انصار برمی‌گردد، می‌فرماید: «انصار در باطن خود حاجتی نمی‌یابند». و ضمیر «أوتوا» به مهاجرین برمی‌گردد، و منظور از حاجت بدانچه به مهاجرین دادند، این است که چشم‌داشتی به فیء بنی‌نضیر نداشتند. و واژه «من» در «مما أوتوا» به قول بعضی<sup>۱</sup> بیانیه و به قول بعضی<sup>۲</sup> دیگر تبعیضی است. و معنای جمله این است: انصار حتی به خاطرشان هم نگذشت که چرا رسول خدا ﷺ از فیء بنی‌نضیر به مهاجرین داد و به ایشان نداد، و از این بابت نه دلتنگ شدند و نه حسد ورزیدند.

و در مرحله سوم می‌افزاید: آنها مهاجران را بر خود مقدم می‌دارند هر چند شدیداً فقیر باشند: «وَيُؤْتُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ».<sup>۳</sup>

## ایثار

«ایثار» به معنای اختیار و انتخاب چیزی بر غیر آن است. و واژه «خصاصة» به معنای فقر و حاجت است. راغب گفته: «کلمة خصاص البیت به معنای شکاف خانه است، و اگر فقر را خصاصة خوانده است، بدین جهت است که

۱. سید محمود آلوسی، همان، ص ۵۲.

۲. همان، ص ۵۲.

۳. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، همان، ص ۵۱۹.

فقر نمی تواند شکاف حاجت را پر کند، و به همین جهت است که از آن به کلمه «خلة» نیز تعبیر می کنند.<sup>۱</sup> به عبارت دیگر، «خصاصة» از ماده «خصاص» (بر وزن اساس) به معنای شکاف هایی است که در دیوار خانه به وجود می آید و از آنجا که فقر در زندگی انسان ایجاد شکاف می کند، از آن تعبیر به «خصاصة» شده است.<sup>۲</sup>

به این ترتیب، «محبت»، «بلند نظری» و «ایثار» سه ویژگی پر افتخار آنهاست. و معنای آیه این است: انصار، مهاجران را بر خود مقدم می دارند، هر چند که خود مبتلا به فقر و حاجت باشند. این توصیف از توصیف سابق در مدح رساتر و گرانقدرتر از آن است. پس، در حقیقت، این آیه در معنای این است که بفرماید: نه تنها چشم داشتی ندارند، بلکه مهاجران را مقدم بر خود می دارند.

### نمونه ای از ایثار انصار

در حدیثی آمده است که مردی نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: «مرا طعامی بده که گرسنه ام»، پیامبر ﷺ به خانواده خود پیام فرستاد، ولی چیزی نداشتند. آنگاه، فرمود: «چه کسی او را امشب مهمان می کند؟» پس، مردی از انصار او را مهمان گرفت و به منزل خود آورد و در خانه او جز غذای کودکانش چیزی نبود. پس همان غذا را برای او آوردند و چراغ را خاموش کردند، و زن نزد کودکان رفت و آنها را سرگرم داشت تا خوابیدند؛ آن زن و شوهر زبان های خود را برای مهمان پیامبر ﷺ می میزدند (و صدایی می کرد) و مهمان می پنداشت که همراه او غذا می خورند تا آنکه مهمان سیر شد

۱. راغب اصفهانی، همان، ماده «خص».

۲. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، همان.

و آن دو با شکم گرسنه خوابیدند. چون آن شب را به صبح رساندند، در آغاز روز نزد پیامبر خدا ﷺ رفتند. حضرتش به آن دو نگریست و این آیه را تلاوت کرد.<sup>۱</sup>

بعضی نیز نوشته‌اند این آیه دربارهٔ جنگجویان احد نازل شده که هفت نفر از آنها سخت تشنه و مجروح بودند؛ کسی آبی به مقدار نوشیدن یک نفر آورد و سراغ هر یک رفت به دیگری حواله داد و او را بر خود مقدم شمرد؛ سرانجام همگی تشنه جان سپردند و خداوند این ایثارگری آنها راستود.<sup>۲</sup>

روشن است که این آیه در داستان بنی نضیر نازل شده، اما به سبب عمومیت مفهوم آن بر موارد مشابه تطبیق پذیر است.

## شَحْ نفس

در پایان آیه، برای تأکید بیشتر روی این اوصاف کریمه و بیان نتیجهٔ آن می‌افزاید: و کسانی که خداوند آنها را از بخل و حرص نفس خویش باز داشته، رستگاران‌اند: «وَمَنْ يُوقِ شَحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ».

«یوق»، از مادهٔ «وقایه»، گرچه به صورت فعل مجهول است اما پیداست که فاعل آن در اینجا خدا است، یعنی هر کس خداوند او را از این صفت مذموم نگاهداری کند، رستگار است.<sup>۳</sup>

۱. فضل بن حسن طبرسی، همان، ج ۵، ص ۲۶۰. در روایاتی که از طرق اهل بیت ﷺ رسیده می‌خوانیم: میزان علیؑ و کودکان فرزندان او و کسی که کودکان را گرسنه خواباند بانوی اسلام فاطمهؑ زهراؑ بود. (ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، همان، ص ۵۲۰)

۲. فضل بن حسن طبرسی، همان، ج ۹، ص ۲۶۰؛ ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، همان.

۳. سید محمد حسین طباطبائی، ترجمهٔ تفسیر المیزان، همان، ص ۳۵۸؛ ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، همان.

راغب می گوید: «کلمه «شح» به معنای بخل توأم با حرص است، البته، نه در یک مورد، بلکه در صورتی که عادت شده باشد».<sup>۱</sup>

### مفهوم شح در روایات

در حدیثی می خوانیم که امام صادق علیه السلام به یکی از اصحاب خود فرمودند: «أَتَدْرِي مَا الشَّحِيحُ؛ آیا می دانی شحیح کیست؟!» او در پاسخ عرض می کند که منظور بخیل است. امام علیه السلام فرمودند:

الشح اشد من البخل، ان البخیل یبخل بما فی یده، و الشحیح یشح بما فی یدی الناس و علی ما فی یده، حتی لا یری فی یدی الناس شیئا الا تمنی ان یکون له بالحل و الحرام، و لا یقنع بما رزقه الله عز و جل!<sup>۲</sup>

شح از بخل شدیدتر است؛ بخیل کسی است که در مورد آنچه دارد بخل می ورزد، ولی شحیح هم نسبت به آنچه در دست مردم است بخل می ورزد و هم آنچه خود در اختیار دارد، تا آنجا که هر چه را در دست مردم ببیند آرزو می کند آن را به چنگ آورد، خواه از طریق حلال باشد یا حرام، و هرگز قانع به آنچه خداوند به او روزی داده نیست.

در حدیث دیگری می خوانیم:

۱. راغب اصفهانی، همان، ماده «شح».

۲. محمد بن علی ابن بابویه، من لا یحضره الفقیه، تصحیح علی اکبر غفاری، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۳۴؛ سید محمد حسین طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، همان، ص ۳۶۲.

لا یجتمع الشح و الایمان فی قلب رجل مسلم، و لا یجتمع غبار فی سبیل الله و دخان جهنم فی جوف رجل مسلم.<sup>۱</sup>  
 بخل و حرص و ایمان در قلب مرد مسلمان جمع نمی شود، همان گونه که غبار راه جهاد و دود جهنم در درون یک انسان مجتمع نمی گردد.

## پیام‌ها

۱. بسترسازی برای ارائه خدمات به دیگران ارزش است: «تَبَوَّأُوا الدَّارَ»؛
۲. هم ظاهر آراسته لازم است و هم باطن: «تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَ الْإِيمَانَ»؛
۳. محبت به اهل ایمان حد و مرز ندارد: «يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ»؛
۴. از ایثار و روحیات خوب دیگران نام ببرید: «يُحِبُّونَ ... يُؤْثِرُونَ»؛
۵. دوستی پایدار آن است که افراد را به خاطر کمالات دوست بداریم، نه به خاطر نام و قبیله و چشم داشت: «يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ»؛
۶. تظاهر به کمال ارزش ندارد؛ کمال آن است که در عمق جان باشد: «لَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً»؛
۷. در ستایش از گروهی، نباید از گروه دیگر غافل شد تا ایجاد حساسیت شود؛ در آیه پیشین از مهاجرین ستایش شد و این آیه از انصار ستایش می کند: «يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ»؛
۸. مهم تر از مهمان دوستی مهاجر دوستی است، زیرا مهمان چند روزی بیشتر نیست، ولی مهاجر مدت ها نزد انسان می ماند: «يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ»؛
۹. در تجلیل، سلسله مراتب و سوابق حفظ شود؛ نخست مهاجران (آیه قبل) بعد انصار (این آیه) و در آیه بعد از تابعین ستایش شده است؛

---

۱. فضل بن حسن طبرسی، همان، ج ۹، ص ۲۶۲؛ سید محمد حسین طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، همان.

۱۰. خداوند از افرادی که حسد ندارند ستایش می‌کند. [معمولاً حسادت‌ها به هنگام تقسیم مال جلوه می‌کند. با اینکه پیامبر فیء را تنها به مهاجران داد، ولی انصار چشم‌داشتی نداشتند.]: «لَا يَجِدُونَ ... حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا»؛
۱۱. طبع بلند و دید وسیع را قرآن ستایش می‌کند: «لَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً»؛
۱۲. اظهار دوستی کافی نیست؛ دوستی عملی لازم است: «يُحِبُّونَ ... يُؤْتِرُونَ»؛
۱۳. بخشش با وجود نیاز مهم‌تر است: «يُؤْتِرُونَ ... وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ»؛
۱۴. رستن از بخل مایه رستگاری است: «مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ ... هُمْ الْمُفْلِحُونَ»؛
۱۵. بخل با نفس عجین است؛ اگر کسی از بخل دور شود نه تنها از مال بلکه از جان نیز می‌تواند بگذرد: «يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ»؛
۱۶. بخیل رستگار نمی‌شود: «مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»؛
۱۷. نجات از بخل با کمک و امداد الهی ممکن است؛ کلمه «يُوقَ» مجهول آمده، زیرا بازدارنده خداوند است؛
۱۸. بسیاری از کمالات مربوط به نجات از بخل است؛ جمله «يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ» به عنوان کلید در آخر آیه آمده است.

## واژه‌های مهم

واژه	معنا	تجزیه	ترکیب
تَبَوَّءُوا	جای گرفتند	ماضی باب تفاعل	صله
يُؤْتِرُونَ	برمی‌گزینند	مضارع باب افعال	معطوف بر جمله صله
خَصَاصَةٌ	نیاز	اسم	خبر کان و منصوب

## یادآوری صرف و نحو، باب تفعّل

ماضی این باب بر وزن «تَفَعَّلَ»، مضارع بر وزن «يَتَفَعَّلُ» و مصدر آن بر وزن های «تَفَعَّلَ» است.

مهم ترین معانی باب تفعّل:

۱. اثرپذیری، مانند عَلِمْتُهُ فِتْعَلَمَ: به او آموختم، پس آموخت؛
  ۲. تکلف، مانند تَحَلَّمْ زَيْدٌ: زید خود را به بردباری وادار کرد؛
  ۳. تدریج، مانند تَنْزَلُ: به تدریج فرود آمد؛
- اسم فاعل آن بر وزن «مُتَفَعِّلٌ» است.<sup>۱</sup> این باب اسم مفعول ندارد، زیرا فاعل آن لازم بوده و متعدی نیست.

نکته ۱. در مضارع مخاطب جایز است یک تاء آن را حذف کنیم: مثال: تَتَصَرَّفُ ← تَصَرَّفُ

نکته ۲. هرگاه فعل مضاعفی به باب تفعّل برود، «لام الفعل» آن به «یاء» تبدیل می شود. مثلاً «صَدَّ» در باب تفعّل (تَصَدَّدَ) می شود: تَصَدَّدِي يَتَصَدَّدِي تَصَدَّيْ  
نکته ۳. اگر یکی از حروف «ت. ث. ج. د. ذ. ز. س. ش. ص. ض. ط و ظ» در باب تفعّل «فاء الفعل» قرار بگیرد، «تاء» از جنس فاء الفعل می گردد، مانند تَذَكَّرَ ← دَذَكَّرَ؛ تَذَكَّرَ ← دَذَكَّرَ.

\* دقت کنید: دو حرف مشابه در کنار یکدیگر، به یک حرف مشدّد تبدیل می شود. تلفظ حرف مشدّد در ابتدای کلمه مشکل است. برای تلفظ آسان، به اول آن همزه اضافه شده است.

تَذَكَّرَ ← اِذْكَرْ + دَذَكَّرَ = اِذْكَرْ  
تَذَكَّرَ ← اِذْكَرْ + دَذَكَّرَ = اِذْكَرْ

۱. به جای حرف مضارع میم مضموم قرار داده، عین الفعل مکسور می گردد.

## تمرین

در عبارت‌های قرآنی زیر فعل‌های باب تفعّل را مشخص و جمله را ترجمه کنید.

– «وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْأَيْمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ» (حشر: ۹).

– «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» (بقره: ۲۵۶).

– «وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّأُوا مِنَّا» (بقره: ۱۶۷).

– «وَلَا تَتَّبِعُوا الْخَيْثَ بِالْطَّبِيبِ» (نساء: ۲).



درس نهم

## برادران دینی

وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ (حشر: ۱۰)

[همچنین،] کسانی که بعد از آنها (بعد از مهاجران و انصار) آمدند و می‌گویند: «پروردگارا! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند، بیامرز و در دل‌هایمان حسد و کینه‌ای نسبت به مؤمنان قرار مده! پروردگارا! تو مهربان و رحیمی.»

### محتوای کلی آیه

در آیات پیشین، از مهاجران و انصار سخن به میان آمد. در این آیه، سخن از «تابعین» است، آنان که برای خود و مؤمنان پیشگام طلب مغفرت می‌کنند و از کینه و حسد به برادران ایمانی خویش به خداوند پناه می‌برند.

### تفسیر

درباره جمله «وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ» نیز مانند آیه پیشین این پرسش مطرح است که آیا این جمله عطف است یا استیناف؟

علامه طباطبائی می‌فرماید: «این آیه هم می‌تواند عطف به آیه قبل باشد و هم استیناف. بنا بر اینکه استیناف باشد موصول «الذین» مبتدا و جمله «يَقُولُونَ رَبَّنَا ...» خبر آن خواهد بود.<sup>۱</sup>

در تفسیر نمونه این گونه آمده است که احتمال عطف با توجه به هماهنگی آن با آیات قبل مناسب‌تر به نظر می‌رسد.<sup>۲</sup> بنابراین، جمله «وَالَّذِينَ جَاءُوا ...» ظاهراً عطف بر «الْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ» است و بیانگر این واقعیت که اموال «فیء» منحصر به نیازمندان مهاجرین و انصار نیست، بلکه دیگر نیازمندان مسلمان را در طول تاریخ شامل می‌شود.

در اینکه «الذین جاءوا مِنْ بَعْدِهِمْ» چه کسانی اند، چند احتمال مطرح است:

۱. مؤمنان بعد از فتح مکه؛ منظور انصاری هستند که بعد از مهاجران و بعد از پایان یافتن دوران هجرت، یعنی بعد از فتح مکه، به اسلام در آمدند؛<sup>۳</sup>

۲. همه مسلمانان بعد از صدر اسلام؛ بعضی هم گفته‌اند: مراد مردمی هستند که بعد از مسلمانان نخستین می‌آیند؛<sup>۴</sup>

۳. هم مؤمنان بعد از فتح مکه و هم بقیه مسلمانان؛ مراد از آن همه مهاجرانی است که پس از انصار به مدینه آمدند و نیز انقلابی‌های مهاجر که به برادران پیروز خود در هر شهری پیوستند و نسل‌های بعدی در هر جنبش مکتبی.<sup>۵</sup>

در بررسی این احتمال‌ها باید گفت: دلیلی بر محدودیت نیست، بلکه آیه همه مسلمین را تا دامنه قیامت شامل می‌شود، و به فرض که آیه ناظر به گروه خاصی باشد، از نظر ملاک و معیار و نتیجه عمومیت دارد. به این ترتیب، آیات

۱. سید محمد حسین طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، همان، ص ۳۵۸.

۲. ر.ک. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، همان، ص ۵۲۲.

۳. سید محمد حسین طباطبائی، همان، ص ۳۵۸.

۴. سید محمود آلوسی، همان، ص ۵۴.

۵. گروه نویسندگان، همان، ج ۱۵، ص ۲۸۱.

سه گانه (۸، ۹ و ۱۰) تمام مسلمین عالم را - که در سه عنوان «مهاجرین»، «انصار» و «تابعین» خلاصه می شوند - شامل می گردد.<sup>۱</sup>

## توصیف تابعان

در این آیه اوصاف سه گانه ای برای تابعین ذکر شده است:

۱. نخست اینکه آنها به فکر اصلاح خویش و طلب آمرزش و توبه در

پیشگاه خداوندند؛

۲. دیگر اینکه نسبت به پیشگامان در ایمان همچون برادران بزرگ تری

می نگرند که از هر نظر مورد احترام اند و برای آنها نیز تقاضای آمرزش از پیشگاه خداوند می کنند؛

۳. سوم اینکه آنها می کوشند هر گونه کینه و دشمنی و حسد را از درون دل

خود بیرون بریزند و از خداوند رؤف و رحیم در این راه یاری می طلبند.

به این ترتیب، خودسازی و احترام به پیشگامان در ایمان و دوری از کینه و حسد از ویژگی های آنهاست.<sup>۲</sup>

«غل» (بر وزن سل) در اصل به معنای نفوذ مخفیانه چیزی است؛ از این رو،

به آب جاری در میان درختان «غلل» می گویند، و از آنجاکه حسد و عداوت

و دشمنی به طرز مرموزی در قلب انسان نفوذ می کند به آن «غل» گفته

شده است. بنابراین، غل تنها به معنای حسد نیست، بلکه مفهوم وسیعی دارد که

بسیاری از صفات مخفی و زشت اخلاقی را شامل می شود.

تعبیر به «اخوان» (برادران) و استمداد از خداوند رؤف و رحیم در پایان

آیه همه حاکی از روح محبت و صفا و برادری است که بر کل جامعه اسلامی

۱. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، همان، ص ۵۲۲.

۲. همان.

باید حاکم باشد: هر کس هر نیکی را می خواهد تنها برای خود نخواهد، بلکه تلاش ها و تقاضاها همه به صورت جمعی و برای جمع انجام گیرد و هرگونه کینه و عداوت و دشمنی و بخل و حرص و حسد از سینه ها شسته شود. این است یک جامعه اسلامی راستین.<sup>۱</sup>

و جمله «رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ» دعایی است به جان خودشان و به جان مؤمنانی که قبل از ایشان بودند، دعایی است به مغفرت. و اگر از مسلمانان قبل از خود به اخوان تعبیر کردند، برای این بود که اشاره کنند به اینکه ایشان را از خود می دانند، همچنان که قرآن درباره همه مسلمانان فرموده: «بَعْضُكُم مِّنْ بَعْضٍ» (نساء: ۲۵)؛ همه از هم هستید». پس، مسلمانان یکدیگر را دوست دارند، همان طور که خود را دوست دارند و برای یکدیگر دوست می دارند، آنچه را که برای خود دوست می دارند. بدین سبب، بعد از آن دعای خود گفتند: «وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ» و از خدا خواستند که هیچ غلی، یعنی عداوتی، از مؤمنان در دلشان قرار ندهد. با جمله «لِلَّذِينَ آمَنُوا» هم مسئله را نسبت به همه مؤمنان تعمیم دادند، چه مؤمنان از بین خودشان، یعنی انصار، و چه مؤمنان از مهاجرین، که قبل از ایشان ایمان آورده بودند، و هم اشاره کردند که به جز ایمان هیچ غرض و هدفی ندارند.<sup>۲</sup>

این آیه کریمه از بهترین دعاها برای مؤمنان نسبت به برادران خویش است، خواه از پیشینیان باشند و خواه از معاصران و همانندان. مؤمن راستین کسی است که برادری در نظر او از دیدگاه ایمان ژرف تر از برادری از دیدگاه نسب و خویشاوندی باشد. پس، هر مرد مؤمن برادر او و هر زن مؤمن خواهر اوست،

۱. همان، ص ۵۲۳.

۲. سید محمدحسین طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، همان، ص ۳۵۸.

هر چند رنگ و زبان و تبارشان متفاوت باشد و هر چند مسافت زمانی و مکانی یا اختلاف طبقه در میان افتد. مؤمن خود را یک فرد نمی‌نگرد، بلکه خود را جزئی از تمامی امت با تاریخ و حال حاضر و آینده‌اش می‌داند و برای خود و امت خویش یکسان دعا می‌کند و برای تحقق بخشیدن به هدف‌هایش می‌کوشد، همچنان که در تحقق بخشیدن به هدف‌های برادرانش مشارکت و مساهمت می‌کند و در پاک کردن نفس خود از رسوب‌های کینه و حسد و دشمنی در برابر برادران دینی خویش می‌کوشد و باز هم دعا می‌کند که «وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا؛ و کینه کسانی را که ایمان آورده‌اند در دل ما جای مده».

این از مهم‌ترین آرمان‌هایی است که مؤمنان با توکل بر خداوند برای نیل بدان می‌کوشند؛ رها شدن از قید بخل و رهایی از کینه‌توزی نسبت به دیگران از کارهای دشواری است که نیاز به توفیق الهی و اراده‌ای قوی دارد و این نشانه رسیدن انسان به درجه‌ای والا از ایمان است. در حدیث شریف آمده است: «آخرین چیزی که از دل‌های صدیقان بیرون می‌آید حسد است».

مؤمنان به این درجه می‌رسند و درمی‌یابند که رسیدن ایشان به درجه رهایی از کینه‌ها نسبت به برادران خود دلیل رأفت خداوند و رحمت او به ایشان است. پس، از باب شکر این نعمت، دعای خود ثناگوی پروردگار خویش اند: «رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ؛ ای پروردگار ما! تو مشفق مهربانی». رؤف و رحیم نام‌هایی است از آن خداوند که در بین مؤمنان از راه رفتار متقابل آنان با یکدیگر جلوه‌گر می‌شود؛ ایشان از پروردگار خود درخواست فزونی توفیق می‌کنند تا بدین دو خوی آراسته شوند و خداوند برایشان رأفت کند تا کینه نسبت به یکدیگر را از دل‌هایشان بردارد و آنان را با آمرزش خود رحمت کند.<sup>۱</sup>

۱. گروه نویسندگان، همان، ج ۱۵، ص ۲۸۱-۲۸۵.

## برادران دینی

اخوت به معنای برادری است. قرآن کریم مؤمنان را برادران یکدیگر دانسته<sup>۱</sup> و از آنان خواسته است تا برای برادران دینی پیش از خود بخشش و صفای دل بخواهند.<sup>۲</sup>

حضرت علی علیه السلام خطاب به مالک اشتر چنین می فرماید:

وَأَشْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَاللُّطْفَ بِهِمْ ... فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ: إِمَّا أَخٌ لَكَ فِي الدِّينِ وَإِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ.<sup>۳</sup>

دلت را برای مردم کانون مهر و محبت ساز و آنان را دوست بدار ... چرا که

آنان دو دسته اند یا برادر دینی تو می باشند یا نظیر تو در آفرینش اند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در تفسیر آیه «فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ» [و چون نماز پایان گیرد، در زمین پراکنده شوید و از فضل و رزق خدا بجویا شوید. (جمعه: ۱۰)] می فرماید: «منظور آیه طلب کارهای دنیوی نیست، بلکه منظور عیادت بیمار، تشییع جنازه و دیدار برادر دینی در راه خداست.»<sup>۴</sup>

از نظر اسلام، هرگونه برخورد و سخن سرایی که موجب تزلزل شأن و مرتبه برادران دینی بشود نکوهیده است. امام صادق علیه السلام در این باره می فرماید:

مَنْ رَوَى عَلَى مُؤْمِنٍ رَوَايَةً يُرِيدُ بِهَا شَيْنَهُ وَ هَدَمَ مَرْوَتَهُ لَيْسَتْ لَهُ مِنْ أَعْيُنِ النَّاسِ أَخْرَجَهُ اللَّهُ مِنْ وَلَايَتِهِ إِلَى وَلَايَةِ الشَّيْطَانِ فَلَا يَقْبَلُهُ الشَّيْطَانُ.<sup>۵</sup>

کسی که مطلبی را درباره مؤمنی نقل کند، با این هدف که او را رسوا کرده و شخصیتش را از بین ببرد تا از چشم مردم بیفتد، خداوند

۱. إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ. (حجرات: ۱۰)

۲. حشر (۵۹)، آیه ۱۰.

۳. نهج البلاغة (ترجمه صبحی صالح)، همان، نامه ۵۳، ص ۴۲۷.

۴. محمد فیض کاشانی، تفسیر الصافی، تصحیح حسین علم‌ی، تهران، مکتبه الصدر، ۱۴۱۵ق، ج ۵، ص ۱۷۵.

۵. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۲، ص ۳۵۸.

اورا از سرپرستی خود خارج و به سرپرستی شیطان وارد می‌نماید ولی شیطان هم او را نمی‌پذیرد.

مسلمانان کارهایی که از یکدیگر مشاهده می‌کنند، تا آنجا که ممکن است، باید حمل بر صحت کنند و از حمل اعمال و گفتار یکدیگر بر بدی پرهیزند. امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

ضَعْ أَمْرَ أَخِيكَ عَلَى أَحْسَنِهِ حَتَّى يَأْتِيكَ مَا يَغْلِيكَ مِنْهُ، وَلَا تَظُنَنَّ بِكَلِمَةٍ خَرَجَتْ مِنْ أَخِيكَ سُوءًا وَأَنْتَ تَجِدُ لَهَا فِي الْخَيْرِ مَحْمِلًا.<sup>۱</sup>

کار برادر [دینی] خود را به بهترین وجه آن قرار بده تا آنکه دلیلی به دست تو آید که راه توجیه را بر تو ببندد و هیچ‌گاه به سخنی که از [دهان] برادرت برآید بدگمان مباش، در صورتی که برای آن سخن تفسیر نیکویی می‌یابی. امام باقر علیه السلام خرده‌گیری از برادر دینی را نزدیک‌ترین نقطه به کفر دانسته، می‌فرماید:

أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ إِلَى الْكُفْرِ أَنْ يُوَاخِيَ الرَّجُلُ الرَّجُلَ عَلَى الدِّينِ فَيُخْصِي عَلَيْهِ زَلَّاتِهِ لِيُغَيِّرَهُ بِهَا يَوْمًا.<sup>۲</sup>

نزدیک‌ترین فاصله یک بنده به مرز کفر زمانی است که مردی از راه دین با مرد دیگری طرح برادری بریزد و لغزش‌های او را در نزد خود جمع کند تا روزی به وسیله آنها او را سرزنش کند.

اگر انسان درباره برادران مسلمان خود چیزی شنید، فوراً قضاوت نکند و ترتیب اثر ندهد بلکه صبر کند تا آن خبر برای او تأیید یا تکذیب شود. در صورتی که به طور اطمینان آوری تأیید شد، آنگاه ترتیب اثر دهد. حضرت علی علیه السلام نیز فرمود:

۱. همان، ص ۳۶۲.

۲. شهید ثانی، منية المرید فی ادب المفید والمستفید، تحقیق رضا مختاری، قم، بوستان کتاب،

۱۳۶۸، ص ۳۳۱.

أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ عَرَفَ مِنْ أَخِيهِ وَثِيقَةَ دِينٍ وَ سَدَادَ طَرِيقٍ فَلَا يَسْمَعَنَّ  
فِيهِ أَقَاوِيلَ الرِّجَالِ ... ۱.

ای مردم! هر که برادر [دینی] خود را شناخت و دانست که در دین محکم  
و استوار است و در گفتار و کردار به راه راست قدم می‌نهد، نباید گفتار [بد]  
مردم را درباره او گوش بدهد....

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

أَيُّمَا رَجُلٍ مِنْ شِيعَتِنَا أَتَى رَجُلًا مِنْ إِخْوَانِهِ فَاسْتَعَانَ بِهِ فِي حَاجَتِهِ فَلَمْ  
يُعْنِهِ وَ هُوَ يَقْدِرُ إِلَّا ابْتِلَاءُ اللَّهِ بِأَنْ يَقْضَى حَوَائِجَ غَيْرِهِ مِنْ أَعْدَائِنَا، يُعَذِّبُهُ  
اللَّهُ عَلَيْهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ. ۲

هر یک از شیعیان ما که پیش یکی از برادران دینی خود برود و از او برای  
رفع نیازش کمک بخواهد اما او، باینکه توانایی یاری وی را دارد، کوتاهی  
کند خداوند او را به برآوردن نیازهای دشمنان ما گرفتار می‌کند، تا به  
واسطه آن در قیامت عذابش نماید.

## پیام‌ها

۱. مکتب کامل مکتبی است که برای پیروان آینده خود نیز طرح کمال  
و رشد داشته باشد: «وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ»؛
۲. برای جلوگیری از سوء تفاهم، ابتدا از لغزش‌های خود استغفار کنیم  
و سپس لغزش‌های دیگران: «اغْفِرْ لَنَا وَ لِإِخْوَانِنَا»؛
۳. مؤمن مصونیت از گناه ندارد، ولی هر گاه گناهی مرتکب شد، بلافاصله  
استغفار می‌کند: «اغْفِرْ لَنَا وَ لِإِخْوَانِنَا»؛

۱. نهج البلاغه، همان، کلام ۱۴۱.

۲. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، همان، ج ۱۶، ص ۳۸۵.



۴. دعای خیر برای گذشتگان و وظیفه آیندگان است: «وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ ... الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ»؛
۵. تمام مسلمانان با هم برادرند و برای یکدیگر دعا می کنند: «اغْفِرْ لَنَا وَ لِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ»؛
۶. سابقه در ایمان یک ارزش است: «سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ»؛
۷. برادری واقعی در پرتو ایمان است: «لِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ»؛
۸. زمان و مکان و نژاد در اخوت و برادری دینی مطرح نیست: «لِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ»؛
۹. با دعای خیر، کینه ها را از دل دور کنیم: «رَبَّنَا اغْفِرْ ... لِإِخْوَانِنَا ... لَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا»؛
۱۰. مؤمن بدخواه دیگران نیست: «لَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا»؛
۱۱. خودسازی بدون استمداد از خداوند نمی شود: «رَبَّنَا ... لَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا»؛
۱۲. در اصلاحات، باید به سراغ ریشه ها رفت؛ ریشه بسیاری از گناهان کینه و حسادت و دشمنی است که باید ریشه کن شود: «لَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا»؛
۱۳. توجه به ربوبیت و رأفت و رحمت خداوند از آداب و پشتوانه اجابت دعاهاست: «رَبَّنَا اغْفِرْ ... إِنَّكَ رءُوفٌ رَحِيمٌ».

## واژه های مهم

واژه	معنا	تجزیه	ترکیب
إِخْوَانٌ	برادران	اسم	مجروور به حرف جرّ
غِلٌّ	کینه و دشمنی	اسم	مفعول به و منصوب
رءُوفٌ	بسیار مهربان	صیغه مبالغه	خبران و مرفوع

## یادآوری صرف و نحو، فعل نهی

افعالی مانند نرو، نخور و نخواب فعل نهی هستند. فعل نهی برای نهی و بازداشتن مخاطب از انجام یک کار است. به عبارت دیگر، صیغه‌هایی که برای بازداشتن مخاطب از کاری به صورت فرمان و خواهش در زمان حال و آینده دلالت کنند نهی نامیده می‌شوند.

### صیغه‌های فعل نهی

فعل نهی از فعل مضارع این گونه ساخته می‌شود:

۱. افزودن حرف «لا» بر سر فعل مضارع
۲. مجزوم بودن فعل مضارع: حذف علامت رفع (ضمه و نون عوض از رفع) از آخر فعل

توجه: فعل نهی و نفی با هم دو فرق اساسی دارند:

- مفهوم فعل نفی خبری است، ولی مفهوم فعل نهی انشائی است؛
- فعل نهی مجزوم است ولی فعل نفی مجزوم نیست.

### تمرین

در عبارت‌های زیر فعل‌های نهی را مشخص و جمله را ترجمه کنید.

- «وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا» (حشر: ۱۰).
- «لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُّضَاعَفَةً» (آل عمران: ۱۳۰).
- «لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ» (زمر: ۵۳).
- «وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (بقره: ۴۲).

## درس دهم

### نفاق

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلا نطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنصُرَنَّكُمْ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ لَئِنْ أُخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَلَئِنْ قُوتِلُوا لَا يَنْصُرُونَهُمْ وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَيُؤْتِنَّ الْأَذْبَارَ ثُمَّ لَا يُبْصَرُونَ (حشر: ۱۱-۱۲)

آیا منافقان را ندیدی که پیوسته به برادران کفارشان از اهل کتاب می گفتند: «هر گاه شما را [از وطن] بیرون کنند، ما هم با شما بیرون خواهیم رفت و هرگز سخن هیچ کس را درباره شما اطاعت نخواهیم کرد و اگر با شما پیکار شود، یاری تان خواهیم نمود!» خداوند شهادت می دهد که آنها دروغ گویند! اگر آنها را بیرون کنند، با آنان بیرون نمی روند و اگر با آنها پیکار شود، یاری شان نخواهند کرد و اگر یاری شان کنند، پشت به میدان کرده فرار می کنند. سپس، کسی آنان را یاری نمی کند!

### محتوای کلی آیه

بعد از بیان ماجرای طایفه یهود بنی نضیر در آیات گذشته و شرح حال سه گروه از مؤمنان، یعنی مهاجرین و انصار و تابعین، با بیان ویژگی های هر کدام،

در آیات مورد بحث به شرح حال منافقان و نقش آنها در این ماجرامی پرداخته شد، تا وضع حال همه را در مقایسه با یکدیگر روشن تر سازد. این روش قرآن است که برای معرفی گروه‌ها آنها را در مقایسه با یکدیگر قرار می‌دهد.<sup>۱</sup>

## شان نزول

بعضی از مفسران شأن نزولی برای آیات مزبور نقل کرده‌اند که خلاصه‌اش چنین است:

جمعی از منافقان مدینه، مانند عبدالله بن ابی و یارانش، مخفیانه کسی را به سراغ یهود بنی‌نضیر فرستادند و گفتند: شما محکم در جای خود بایستید و از خانه‌های خود بیرون نروید و دژهای خود را محکم سازید؛ ما دو هزار نفر یاور از قوم خود و دیگران داریم و تا آخرین نفس با شما هستیم؛ طایفه بنی‌قریظه و دیگر هم‌پیمان‌های شما از قبیله غطفان نیز با شما همراهی می‌کنند.

همین امر سبب شد که یهود بنی‌نضیر بر مخالفت پیامبر ﷺ تشویق شوند، اما در این هنگام یکی از بزرگان بنی‌نضیر به نام «سلام» به حبیب بن اخطب، که سرپرست برنامه‌های بنی‌نضیر بود، گفت: «اعتنایی به حرف عبدالله بن ابی نکنید؛ او می‌خواهد تو را تشویق به جنگ با محمد ﷺ کند، و خودش در خانه بنشیند و شما را تسلیم حوادث نماید.» حبیب گفت: «ما جز دشمنی محمد ﷺ و پیکار با او چیزی را نمی‌شناسیم.» سلام در پاسخ او گفت: «به خدا سوگند، من می‌بینم [که] سرانجام ما را از این سرزمین بیرون می‌کنند و اموال و شرف ما بر باد می‌رود و کودکان ما اسیر و جنگجویان ما کشته می‌شوند.»<sup>۲</sup>

۱. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، همان، ص ۵۲۸.

۲. روح‌البیان، ج ۹، ص ۴۳۹؛ جلال‌الدین سیوطی، همان، ج ۶، ص ۹۹ [با اندکی تفاوت].

بعضی معتقدند این آیات قبل از ماجرای یهود بنی نضیر نازل شده است و از حوادث آینده این ماجرا حکایت می‌کند. به همین دلیل، این دسته از مفسران آن را از خبرهای غیبی قرآن می‌شمرند.

گرچه لحن آیات که به صورت فعل مضارع ذکر شده این نظر را تأیید می‌کند، پیوند این آیات با آیات پیشین، که بعد از ماجرای شکست بنی نضیر و تبعید آنها نازل گردیده، نشان می‌دهد که این آیات نیز بعد از این ماجرا نازل شده، تعبیر به فعل مضارع به عنوان حکایت حال است.<sup>۱</sup>

### تفسیر

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا؟﴾ آیا منافقان را ندیده‌ای.

استفهامی که در ابتدای آیه آمده استفهام تعجبی است.<sup>۲</sup>

واژه منافق مشتق از نفاق، یعنی لائنه موش صحرایی است، زیرا آن جانور خود را در آن لائنه دو در پنهان می‌کند، همچنان که منافق نیز نقبی از ظاهر سازی و تکلف و دروغ فراهم می‌سازد و شخصیت حقیقی خود را در آن پنهان می‌کند؛ منافقان در طول تاریخ دو شخصیتی بوده‌اند: در میان مسلمانان به زیباترین صورت‌های اسلام تظاهر می‌کردند و در میان کافران حقیقت خود را، که دشمنی با حق و اهل آن است، آشکار می‌ساختند و این تظاهر و دورویی را وسیله نیل به غنیمت و مصلحت از هر دو طرف قرار می‌دادند.<sup>۳</sup>

﴿يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ﴾ به برادران کفارشان از

اهل کتاب می‌گفتند.

۱. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، همان، ص ۵۲۷.

۲. سید محمد حسین طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، همان، ص ۳۶۶.

۳. گروه نویسندگان، همان، ج ۱۵، ص ۲۸۶.

واژه «اخوان» جمع «اخوة» است، و واژه «اخوة» جمع «أخ: برادر» است. و واژه «أخوة» به معنای مشترک بودن دو نفر در انتساب شان به یک پدر است. این معنای اصلی اخوت است. ولی بعدها در معنایش توسعه داده شده درباره افراد مشترک در یک عقیده یا مشترک در صداقت و امثال آن نیز استعمال شده است. البته، واژه «إخوة» بیشتر در همان معنای اصلی به کار می رود، و به طوری که گفته اند: بیشتر مورد استعمال «اخوان» اشتراک در اعتقاد و امثال آن است.<sup>۱</sup>

### مراد از منافقان و برادران شان از اهل کتاب

و منظور از جمله «الَّذِينَ نَافَقُوا» عبدالله بن ابی و یاران اوست.<sup>۲</sup>

در برخی از روایات به یاران عبدالله بن ابی نیز اشاره شده است:

۱. در الدر المنثور است که ابن اسحاق، ابن منذر، و ابونعیم - در کتاب دلائل - از ابن عباس روایت کرده اند که گروهی از قبیله بنی عوف بن حارث - که عبدالله بن ابی بن سلول، و ودیعه بن مالک، سوید و داعس از ایشان بودند - شخصی را نزد بنی نضیر فرستادند که قلعه های خود را خالی نکنید و ایستادگی کنید که ما به آسانی شما را تسلیم دشمن نمی کنیم و اگر کارتان به جنگ بینجامد، با دشمن شما می جنگیم و اگر به جلای وطن بکشد، با شما می آییم و ما نیز جلای وطن می کنیم....<sup>۳</sup>

۲. و نیز در همان کتاب است که ابن مردویه از ابن عباس روایت کرده که در تفسیر آیه شریفه «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا» گفته است که اینها عبارت بودند از:

۱. سید محمد حسین طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، همان، ص ۳۶۵.

۲. همان، ص ۳۶۶.

۳. جلال الدین سیوطی، همان، ج ۶، ص ۱۹۹.

عبدالله بن ابی بن سلول، رفاعه بن تابوت، عبدالله بن نبتل، اوس بن قیظی، و برادرانشان از بنی نضیر.

منظور روایت این نیست که تنها این نامبردگان در این توطئه دست داشته‌اند. پس، با روایت قبلی که افراد دیگری را نام می‌برد منافات ندارد.<sup>۱</sup>

مراد از «برادران ایشان از اهل کتاب»، به طوری که سیاق آیه شهادت می‌دهد، همان یهودیان بنی نضیر است، برای اینکه مفاد آیات این است که این کفار از اهل کتاب، که برادران منافقان بودند، مردمی بودند که امرشان دایر شده بین ماندن و جنگیدن بعد از جنگیدن قومی دیگر، و ترک وطن و رفتن. و چنین مردمی جز همان مردم بنی نضیر نمی‌توانند باشند، چون تنها آنها بودند که بعد از بنی قینقاع چنین سرنوشتی پیدا کردند.<sup>۲</sup>

### وعده‌های دروغین منافقان

«لَئِنْ أَخْرَجْتُمْ لَنُخْرِجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نَطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ»  
این آیه حکایت کلام منافقین است؛ حرف لام در جمله «لَئِنْ أَخْرَجْتُمْ» لام قسم است؛ معنای آیه این است: «ما سوگند می‌خوریم که هرگاه مسلمانان شما را از دیارتان بیرون کنند ما نیز از دیار خود بیرون شده، همه جا با شما می‌آییم، نه از شما جدا شویم و نه در جدا شدن از شما سخن کسی را گوش دهیم و اگر مسلمانان به جنگ شما آیند، به یاریتان آییم».<sup>۳</sup>

۱. همان.

۲. سید محمد حسین طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، همان.

۳. همان.

جمله «وَلَا تُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا» [ما هرگز سخن هیچ کس را درباره شما اطاعت نخواهیم کرد] اشاره به این است که توصیه‌ها و هشدارها و اخطارهای محمد را درباره شما کاملاً نادیده خواهیم گرفت.<sup>۱</sup>  
به این ترتیب، این گروه از منافقان به طایفه یهود سه مطلب را قبول دادند، در حالی که دروغ می‌گفتند:

۱. نخست اینکه اگر شما را از این سرزمین بیرون رانند، ما هم بعد از شما در اینجا نمی‌مانیم تا جای خالی شما را ببینیم!
  ۲. دیگر اینکه اگر دستوری بر ضد شما صادر شود، از هر کس و هر مقام باشد، نه حالا، هیچ وقت اطاعت نمی‌کنیم!
  ۳. سوم اینکه اگر پای کارزار به میان آید، ما دوش به دوش شما ایستاده‌ایم و دریاری شما هیچ‌گونه تردیدی به خود راه نمی‌دهیم!
- آری، اینها قول‌هایی بود که منافقان قبل از این ماجرا به یهودیان دادند، ولی حوادث بعد نشان داد که همه دروغ بود.<sup>۲</sup>

### پیوستگی نفاق و دروغ

«وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ؛ خداوند شهادت می‌دهد که آنها دروغ‌گویان اند»  
چه تعبیر تکان‌دهنده‌ای که با انواع تأکیدها همراه است: ذکر خداوند به عنوان شاهد و گواه، آوردن جمله به صورت جمله اسمیه و استفاده از «إِنَّ» و «لَا» تأکید. این همه نشان می‌دهد که دروغ و نفاق چنان به هم آمیخته است که جدایی در میان این دو ممکن نیست؛ همیشه منافقان دروغ‌گو بوده‌اند و غالباً دروغ‌گویان منافق‌اند.

۱. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، همان، ص ۵۲۹.

۲. همان، ص ۵۲۸.



تعبیر به «اخوانهم» (برادرانشان) نشان می‌دهد که رابطه و پیوند بسیار نزدیکی میان منافقان و کفار است، همان‌گونه که در آیات قبل روی رابطه اخوت در میان مؤمنان تکیه شده بود، با این تفاوت که مؤمنان در اخوت خود صادق‌اند، و از هیچ‌گونه ایثار و فداکاری مضایقه نمی‌کنند، اما منافقان هیچ‌گونه وفاداری و همدردی ندارند و در سخت‌ترین لحظات از برادران خود دست‌برمی‌دارند. این است تفاوت اخوت مؤمنان و کافران.<sup>۱</sup>

### ویژگی‌های منافقان

«لَئِنْ أَخْرَجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَلَئِنْ قُتِلُوا لَا يَنْصُرُونَهُمْ وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَيُؤْكِنَنَّ الْأُذُنُ لَكُمْ لَأَيُّهُمْ لَا يُنْصَرُونَ؛ اگر آنها را بیرون کنند، با آنان بیرون نمی‌روند و اگر با آنها پیکار شود، یاریشان نخواهند کرد و اگر یاریشان کنند، پشت به میدان کرده، فرار می‌کنند. سپس، کسی آنان را یاری نمی‌کند!»

در جمله قبلی، به‌طور اجمال، وعده منافقین را تکذیب می‌کرد و در این قسمت از آیه، به‌طور تفصیل، آن را تکذیب کرده است. «لام سوگند» را به‌منظور تأکید تکرار می‌کند.<sup>۲</sup> آنگاه، در توضیح بیشتر در باره دروغ‌گویی آنها می‌افزاید:

۱. «لَئِنْ أَخْرَجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ؛ اگر آنها را اخراج کنند، با آنها بیرون نشوند»؛ آنان آماده نیستند که خانه‌ها و اموال خود را فدا سازند و انواع سختی‌ها را در راه هم‌پیمانان خود بکشند، زیرا امکانات خود را برای آسایش دنیوی گردآورده‌اند و چه سببی ایجاب می‌کند که ملتزم به پیمان خود با گروهی از مردم شوند و این دشواری‌ها را تحمل کنند، در حالی که عهد خود را

۱. همان، ص ۵۲۹.

۲. سید محمدحسین طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، همان، ص ۳۶۶.

با خداوند و پیامبر او شکسته‌اند و برای دنیا با آن دو و با مؤمنان جنگیده‌اند؟ اینان دروغ می‌گویند.<sup>۱</sup>

۲. «وَلَيْنُ قُوتِلُوا لَا يَنْصُرُوهُمْ؛ و اگر به جنگشان بیایند، یاریشان نمی‌کنند»، زیرا اینان که در سطح فداکاری مادی نیستند چگونه فداکاری جانی کنند، به‌ویژه آنکه ظاهر معرکه نشان می‌دهد که پیروزی از آن حق و اهل آن خواهد بود.<sup>۲</sup>

۳. «وَلَيْنُ نَصَرُوهُمْ لَيُوَلُّنَّ الْأَذْبَارَ؛ به فرض که به گفته خود عمل کنند و به یاریشان برخیزند، به‌زودی پشت به میدان کرده، فرار می‌کنند» «ثُمَّ لَا يَنْصُرُونَ؛ و بعد از آن هرگز یاری نخواهند داشت»<sup>۳</sup> این جمله اشاره است به اینکه بر فرضی که جنگی واقع شود - که ابداً واقع نمی‌شود و نشد -، جنگی با دوام نخواهد بود و یاری منافقان سودی به حال یهودیان نخواهد داشت، بلکه خود آنان پا به فرار خواهند گذاشت و بدون اینکه کسی یاریشان کند همه هلاک خواهند شد.<sup>۴</sup>

لحن قاطع و کوبنده این آیات لرزه بر اندام هر منافق و مخالفی می‌افکند، به‌خصوص اینکه آیه - گرچه در مورد خاصی نازل شده - بی‌شک مخصوص آن مورد خاص نیست؛ این اصلی کلی در رابطه منافقان با دیگر دشمنان اسلام و همکاری نزدیک آنان با یکدیگر و وعده و وعیدهایی که به هم می‌دهند، و بی‌پایه بودن تمام این قول و قرارهاست.

این امر نه تنها در گذشته تاریخ اسلام رخ داد، بلکه امروز هم نمونه‌های زنده آن را در همکاری منافقان در کشورهای اسلامی با دشمنان اسلام

۱. گروه نویسندگان، همان، ص ۲۸۸.

۲. همان.

۳. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، همان، ص ۵۲۹.

۴. سید محمدحسین طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، همان، ص ۳۶۶.

به چشم می بینیم، و در فردا و فرداها نیز صادق است. مسلماً، اگر مؤمنان راستین به وظایف خود عمل کنند، بر آنها پیروز خواهند شد و نقشه هاشان نقش بر آب می گردد.<sup>۱</sup>

## منافق از منظر روایات

امیرالمؤمنین (ع) منافق را چنین تعریف می کند:

رَجُلٌ مُنَافِقٌ مُظْهِرٌ لِلإِيمَانِ مُتَصَنِّعٌ بِالإِسْلَامِ لَا يُتَأَثَّمُ وَلَا يُتَخَرَّجُ يَكْذِبُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مُتَعَمِّدًا ... ثُمَّ يَقُودُوا بَعْدَهُ فَتَقَرَّبُوا إِلَى أُمَّةٍ الضَّلَالَةِ وَالدُّعَاةِ إِلَى النَّارِ بِالزُّورِ وَالبُهْتَانِ فَوَلَّوْهُمْ الْأَعْمَالَ وَجَعَلُوهُمْ حُكَّامًا عَلَى رِقَابِ النَّاسِ فَأَكَلُوا بِهِمُ الدُّنْيَا.<sup>۲</sup>

منافق تظاهر به ایمان دارد و خود را در پوشش اسلام نشان می دهد، گناه را گناه نمی داند و از معصیت پروا نمی نماید و عمداً به رسول خدا (ص) دروغ می بندد... اینان پس از پیامبر ماندند و با دروغ و بهتان به پیشوایان گمراهی و دعوت کنندگان به آتش تقرب جستند؛ آنان هم به منافقان ریاست دادند و این نابکاران را مهتران مردم ساختند و با کمک این تبهکاران دنیا را خوردند.

## منشأ نفاق

رسول گرامی اسلام (ص) فرموده است:

حُبُّ الْمَالِ وَالشَّرَفِ يُنْبِتَانِ النَّفَاقَ فِي الْقَلْبِ كَمَا يُنْبِتُ الْمَاءُ الْبَقْلَ.<sup>۳</sup>

حب مال و حب برتری نفاق می رویانند، همچنان که آب گیاه را می رویاند.

۱. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، همان، ص ۵۳۰.

۲. نهج البلاغه، کلام ۲۱۰.

۳. ورام ابن ابی فراس، مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۵۵.

امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز فرموده است:

– إِيَّاكُمْ وَالْمِرَاءَ وَالْخُصُومَةَ فَإِنَّهُمَا يُمْرِضَانِ الْقُلُوبَ عَلَى الْإِخْوَانِ  
وَيَنْبِئُ عَلَيْهِمَا النِّفَاقُ.<sup>۱</sup>

باهم جدال و دشمنی نکنید که سبب بیماری دل و نفاق می شود.

– نِفَاقَ الْمَرْءِ مِنْ ذُلِّ يَجِدُهُ فِي نَفْسِهِ.<sup>۲</sup>

نفاق مرد از خواربست که آن را در نفس خود می یابد.

## واژه‌های مهم

واژه	معنا	تجزیه	ترکیب
قُوتِلْتُمْ	باشما جنگ شود	ماضی مجهول باب مفاعله	فعل شرط و محلاً مجزوم
نَنْصُرَنَّ	حتماً شما را یاری می کنیم	مضارع مؤکد	جواب قسم و دالّ بر جواب شرط محذوف
يُؤْلِنَنَّ	حتماً می گریزند	مضارع مؤکد	جواب قسم و دالّ بر جواب شرط محذوف

## پیام‌ها

۱. رهبر جامعه اسلامی باید از روابط منافقان داخلی با دشمنان خارجی آگاه باشد: «أَلَمْ تَرَ»؛

۲. در صدر اسلام، منافقانی بودند که با کفار روابط مخفیانه و خائنانه داشتند و با وعده‌های خود مایه امید آنان بودند: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا ...»؛

۳. منافق برادر کافر است: «نَافَقُوا ... لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا»؛

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۳۰۰.

۲. آقا جمال خوانساری، شرح غرر الحکم و درر الکلم، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۶، ج ۶، ص ۱۸۱.

۴. همه اهل کتاب در برابر مسلمانان نایستاده‌اند؛ تنها گروهی در صدد توطئه و دشمنی‌اند: «الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ»؛
۵. منافق دروغ گو برای اینکه دیگران را به باور بکشاند سخن خود را قاطعانه مطرح می‌کند: «لَنُخْرِجَنَّ مَعَكُمْ ... لَنَنْصُرَنَّكُمْ»؛
۶. منافق در مسائل سیاسی و اجتماعی تابع و مطیع رهبری اسلامی نیست: «لَا نَطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا»؛
۷. منافقان حتی به دوستان خود نیز دروغ می‌گویند: «وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ»؛
۸. آگاهی از شکست کفار و پایبند نبودن منافقان به تعهدات خود سبب تقویت روحیه مسلمانان است: «لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ ... لَا يُنْصِرُونَ»؛
۹. از تبلیغات پرطمطراق منافقان نهراسید که آنان مرد عمل نیستند و خیلی زود میدان را خالی می‌کنند: «لَا يَخْرُجُونَ ... لَا يُنْصِرُونَ ... لَيُؤْلِنُ الْأَذْبَارُ»؛
۱۰. پیمان شکنی منافقان به حدی است که نسبت به کافران هم پیمان خود نیز وفادار نیستند. «لَا يَخْرُجُونَ ... لَا يُنْصِرُونَ»؛
۱۱. عاقبت نفاق خواری و تنهایی است: «لَا يُنْصِرُونَ».

## یادآوری صرف و نحو، حروف تأکید

حروف تأکید حروفی هستند که برای تأکید فعل به کار می‌روند و عبارت‌اند از: قد، ل، نون تأکید (ن، نْ).

ـ قد: بر سر فعل مضارع و ماضی می‌آید: «قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ» (بقره: ۱۴۴)؛ قطعاً به هر سو گردانیدن رویت را در آسمان می‌بینیم.

ـ ک: بر سر فعل مضارع می‌آید: «وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ» (محمد: ۳۰)؛ حتماً آنان را از آهنگ سخنشان می‌شناسی.

ـ نون تأکید «نْ»: در آخر فعل امر و مضارع مستقبل می‌آید: «وَلَتَعْلَمَنَّ نَبَأَ بَعْدَ حِينٍ» (ص: ۸۸)؛ حتماً بعد از مدتی خبر آن را خواهید دانست.

## تمرین

در عبارت‌های قرآنی زیر حروف تأکید را مشخص و جمله را ترجمه کنید.

— «لَسِنَ أَخْرِجُكُمْ لَنُخْرِجَنَّ مَعَكُمْ وَ لَنَاطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ» (حشر: ۱۱).

— «وَإِذِ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» (ابراهيم: ۷).

— «قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ» (حجر: ۳۹).

— «لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ ثُمَّ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ» (اعراف: ۱۲۴).

درس یازدهم

## منافقان (۱)

لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِّنَ اللَّهِ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ  
لَّا يَفْقَهُونَ لَأَيُّ قَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرَىٰ مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ  
جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّىٰ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ  
قَوْمٌ لَّا يَعْقِلُونَ (حشر: ۱۳-۱۴).

وحشت از شما در دل‌های آنها بیش از ترس از خداست این به خاطر آن  
است که آنها گروهی نادان‌اند! آنها هرگز با شما به صورت گروهی  
نمی‌جنگند جز در دژهای محکم یا از پشت دیوارها! پیکارشان در میان  
خودشان شدید است، [اما در برابر شما ضعیف!] آنها را متحد می‌پنداری،  
در حالی که دل‌هایشان پراکنده است. این به خاطر آن است که آنها قومی  
هستند که تعقل نمی‌کنند!

### محتوای کلی آیه

این آیه شریفه جمله «وَلَكِنَّ نَصْرُوهُمْ لَيُؤْتِنَ الْأَذْبَارُ» را تعلیل بیان می‌کند که چرا  
در فرض یاری دادن فرار می‌کنند، می‌فرماید: علتش این است که منافقان از شما  
مسلمانان بیشتر می‌ترسند تا از خدا. به همین جهت، اگر به جنگ شما آیند،  
در مقابل شما تاب مقاومت نمی‌آورند. این علت را با علتی دیگر تعلیل کرده،

می فرماید: علت بیشتر ترسیدنشان این است که مردمی نادان هستند:  
«ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ».<sup>۱</sup>

## تفسیر

واژه «رهبة» به معنای خشیت و ترس است.<sup>۲</sup> این واژه در اصل به معنای ترسی است که توأم با اضطراب و پرهیز باشد و، در حقیقت، ترس و وحشتی است عمیق و ریشه دار که آثار آن در عمل ظاهر گردد.<sup>۳</sup>

همه ضمیرهای جمع به منافقان برمی گردد؛ و اشاره با واژه «ذلک» به بیشتر ترسیدنشان از مؤمنان است.<sup>۴</sup>

«قری» جمع «قریه» به معنای آبادی است - اعم از شهر یا روستا - و گاه به معنای انسان‌های مجتمع در یک محل نیز آمده است.<sup>۵</sup>

«محصنة» از ماده «حصن» (بر وزن جسم) به معنای دژ می باشد. بنا بر این «قری محصنه» به آبادی‌هایی گفته می شود که به وسیله برج و حصار یا کندن خندق یا موانع دیگر از هجوم دشمن در امان است.<sup>۶</sup>

«جدر» جمع «جدار» به معنای دیوار است و ریشه اصلی این لغت به معنای ارتفاع و بلندی است.<sup>۷</sup>

«شتی» جمع «شتیت» یعنی «متفرق».<sup>۸</sup>

۱. سید محمد حسین طباطبایی، ترجمه تفسیر المیزان، همان، ص ۳۶۷.

۲. همان.

۳. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، همان، ص ۵۳۰.

۴. سید محمد حسین طباطبایی، ترجمه تفسیر المیزان، همان، ص ۳۶۷.

۵. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، همان، ص ۵۳۱.

۶. همان، ص ۵۳۲.

۷. همان.

۸. همان، ص ۵۳۳.



## وحشت منافقان

«لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهَبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ» وحشت شما در دل آنها بیشتر از بیم خداست، زیرا مردمی هستند که به فهم در نمی یابند. منافقان حقایق را به ژرفی و در حدّ یقین نمی فهمند، که اگر چنین نبود، نفاق و همکاری با دشمنان حق را از بیم قدرت خدا و عذاب او در دنیا و آخرت ترک می کردند. این صفت بر پایه دیدگاه مادی نسبت به زندگی نهاده شده است؛ و آنان در عالم شناخت حقایق پنهان زندگی نمی کنند؛ و از این رو، از آنچه بدان حقایق پیوسته است، همچون آفریدگار عزّ و جلّ، بیم ندارند. خدای سبحان فرمود: «صُدُورِهِمْ: سینه های آنان» تا تهی بودن آن را از ایمان به خدا بیان کند.<sup>۱</sup>

سپس، به بیان نشانه روشنی از این ترس درونی پرداخته، می افزاید: «آنها هرگز با شما به صورت دسته جمعی جز در دژهای محکم یا از پشت دیوارها نمی جنگند و از رویارویی با شما وحشت دارند»؛ «لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعاً إِلَّا فِي قُرَى مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ». آری، آنها چون از دژایمان و توکل بر خدا بیرون هستند، جز در پناه دیوارها و قلعه های محکم جرئت جنگ و رویارویی با مؤمنان ندارند!

این آیه شریفه هم اثر ترس منافقان از مسلمانان را بیان می کند و هم اثر بزدلی یهودیان را؛ می فرماید: بنی نضیر و منافقان هر دو طایفه از جنگیدن با شما در فضای باز خودداری می کنند و جز در قلعه های محکم و یا از پس و پشت دیوارها با شما کارزار نمی کنند.<sup>۲</sup>

۱. گروه نویسندگان، همان، ص ۲۸۹.

۲. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، همان، ص ۵۳۱.

۳. سید محمدحسین طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، همان، ص ۳۶۷.

سپس، می‌افزاید: اما این نه به سبب آن است که آنها افرادی ضعیف و ناتوان و ناآگاه به فنون جنگند بلکه به هنگامی که درگیری در میان خودشان رخ می‌دهد پیکارشان شدید است: «بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ»، اما در برابر شما صحنه دگرگون می‌شود و رعب و وحشت و اضطراب عجیبی بر آنها حکم فرما می‌گردد.<sup>۱</sup>

این نیز اصلی کلی است. در تاریخ معاصر به کرار دیده‌ایم که وقتی افراد بی‌خبر از خدا به جان هم افتادند و چنان محکم یکدیگر را کوبیدند که انسان در جنگجویی آنها شک نمی‌کند، اما هنگامی که در مقابل گروهی مؤمن و آماده شهادت فی سبیل الله قرار می‌گیرند، فوراً خود را به پشت سلاح‌ها و سنگرها و دژهای مستحکم می‌کشند و وحشت سر تا پای آنها را فرامی‌گیرد. به راستی، اگر مسلمانان، ایمان و ارزش‌های اسلامی را زنده و حاکم کنند، در مقابل دشمنان از چنین عامل برتری برخوردار خواهند بود.<sup>۲</sup>

«بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ»؛ شجاعت و دلاوری‌شان در بین خودشان شدید است» اما همین که با شما روبه‌رو می‌شوند خدای تعالی رعبی از شما به دل‌هایشان می‌افکند، در نتیجه از شما سخت می‌ترسند. «تَحْسِبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى»؛ توای پیامبر! ایشان را متحد و متشکل می‌بینی و می‌پنداری که با هم الفت و اتحاد دارند، ولی این طور نیست، دل‌هایشان متفرق و پراکنده است، و همین عامل قوی برای خواری و بیچارگی ایشان است؛ علت آن پراکندگی هم این است که مردمی فاقد تعقل اند، چون اگر تعقل داشتند، متحد می‌شدند و آرای خود را یکی می‌کردند.<sup>۳</sup>

۱. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، همان، ص ۵۳۲.

۲. همان، ص ۵۳۳.

۳. سید محمدحسین طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، همان، ص ۳۶۷.

بنابراین، از مظاهر بیم و شکست درونی آنان (منافقان و کافران) این است که شجاعت و یارویی مستقیم را با مؤمنان ندارند، بلکه از بیم مرگ به انواع دفاع‌های ممکن متوسل می‌شوند؛ از اسباب ضعف آنان، علاوه بر این روحیه درهم‌شکسته، پراکندگی اجتماعی آنان در جبهه داخلی است.<sup>۱</sup>

شاید این امر موجبات تصمیم پیامبر ﷺ را بر ویران کردن پاره‌ای از خانه‌های بنی‌نضیر و بریدن درختان خرماي آنها را تفسیر کند، زیرا در جنگ از این وسایل برای استتار و پیش‌خزیدن و پناه‌گیری استفاده می‌کردند.

فرض کنید که درها و حصارهای افزون می‌داشتند و خود نیز با ظاهر در یک صف و برای یک هدف گرد می‌آمدند، ولی این بدان معنا نبود که واقعاً متحدند، زیرا اگر دل آنان را بررسی می‌کردی و به آرای آنان توجه می‌نمودی، آنها را پراکنده و متناقض می‌یافتی و در بسیاری موارد می‌دیدي که خود را از معرکه عقب می‌اندازند، زیرا بر محوری واحد نمی‌چرخیدند و به سوی هدفی واحد نمی‌رفتند، برخلاف مؤمنان که دور یک محور - که بر اساس حق می‌چرخید - می‌گشتند و هدفشان برپا داشتن حق در روی زمین بود. اساساً تفاوت میان حق و مصالح این است که حق یکی است، در حالی که امیال و مصالح متعدد و متناقض است و به اختلافات داخلی ریشه‌دار و همیشگی بر می‌گردد.<sup>۲</sup>

«ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ»؛ تفرقه و نفاق درونی ناشی از جهل و بیخبری و نادانی است، چرا که جهل عامل شرک است، و شرک عامل پراکندگی و پراکندگی سبب شکست. به عکس، علم عامل توحید در عقیده و عمل و اتفاق و هماهنگی است که آن‌هم به نوبه خود سرچشمه پیروزی‌ها است.<sup>۳</sup>

۱. گروه نویسندگان، همان، ص ۲۹۰.

۲. همان.

۳. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، همان، ص ۵۳۳.

گرچه آیات یادشده درباره یهود بنی نضیر و عوامل شکست آنها در برابر مسلمین نازل شده است، محتوای آن حکمی کلی و عمومی است، چراکه در قلب انسان هرگز دو خوف (ترس از خدا و ترس از ماسوی الله) وجود ندارد، زیرا همه چیز مسخر فرمان خداست و هر کس از خدا بترسد و از قدرت او آگاه باشد دلیلی ندارد که از غیر او ترسان باشد، و سرچشمه همه این بدبختی ها جهل و نادانی و درک نکردن حقیقت توحید است.

اگر مسلمانان امروز به معنای واقعی کلمه، مسلمان و مؤمن و موحد باشند، نه تنها از قدرت های بزرگ نظامی و صنعتی دنیای امروز به خود وحشتی راه نمی دهند، بلکه آن قدرت ها از آنها می ترسند، چنان که نمونه های زنده آن را با چشم می بینیم که با آن همه سلاح و وسایل پیشرفته، از «ملتی کوچک ولی مؤمن و از جان گذشته در وحشت اند»<sup>۱</sup>.

براساس این سخنان، انسجام ظاهری افراد بی ایمان و پیمان وحدت نظامی و اقتصادی آنها هرگز نباید ما را فریب دهد، چراکه در پشت این پیمان ها و شعارهای وحدت دل های پراکنده ای قرار دارد. دلیل آن هم روشن است، زیرا هر کدام از این دسته های نفاق حافظ منافع مادی خویش اند و می دانیم منافع مادی همیشه در تضاد است، در حالی که وحدت و انسجام مؤمنان بر اساس اصولی است که تضاد در آن راه ندارد، یعنی اصل ایمان و توحید و ارزش های الهی. بنا بر این، هر جا شکست و ناکامی دامن مسلمین را بگیرد، براساس آیات مزبور، دلیلش این است که از حقیقت ایمان فاصله گرفته اند و تا باز نگردند، وضع آنها دگرگون نخواهد شد.<sup>۲</sup>

---

۱. همان، ص ۵۳۱.

۲. همان، ص ۵۳۳.

## نفاق و منافقان در اسلام

مسئله نفاق و منافقان در اسلام از زمانی مطرح شد که پیامبر ﷺ به مدینه هجرت فرمود و پایه‌های اسلام قوی و پیروزی آن آشکار شد؛ در مکه تقریباً منافقی وجود نداشت، زیرا مخالفان قدرتمند هر چه می‌خواستند آشکارا بر ضد اسلام می‌گفتند و انجام می‌دادند و از کسی پروا نداشتند و نیازی به کارهای منافقانه نبود. اما هنگامی که نفوذ و گسترش اسلام در مدینه دشمنان را در ضعف و ناتوانی قرار داد، دیگر اظهار مخالفت به طور آشکار مشکل و گاه غیرممکن بود. پس، دشمنان شکست خورده برای ادامه برنامه‌های تخریبی خود تغییر چهره داده، ظاهراً به صفوف مسلمانان پیوستند، ولی در خفا به اعمال خود ادامه می‌دادند.

اصولاً طبیعت هر انقلابی چنین است که بعد از پیروزی چشمگیر با صفوف منافقان روبه‌رو خواهد شد؛ دشمنان سرسخت دیروز به صورت عوامل نفوذی امروز در لباس دوستان ظاهری جلوه‌گر می‌شوند. از اینجاست که می‌توان فهمید چرا این همه آیات مربوط به منافقان در مدینه نازل شده، نه در مکه.

این نکته نیز در خور توجه است که مسئله نفاق و منافقان مخصوص عصر پیامبر ﷺ نبود، بلکه هر جامعه‌ای - به ویژه جوامع انقلابی - با آن روبه‌رو هستند. به همین دلیل، باید تحلیل‌ها و موشکافی‌های قرآن را روی این مسئله نه به حساب مسئله‌ای تاریخی گذاشت بلکه باید آن را یک مسئله مورد نیاز فعلی شمرد و از آن برای مبارزه با روح نفاق و خطوط منافقان در جوامع اسلامی امروز الهام گرفت. و نیز باید نشانه‌های آنها را که قرآن به طور گسترده بازگو کرده است دقیقاً شناخت و، با این نشانه‌ها، به خطوط و نقشه‌های آنها پی برد.

نکته مهم دیگر اینکه خطر منافقان برای هر جامعه از خطر هر دشمنی بیشتر است، چرا که از یک سو شناخت آنها غالباً آسان نیست و از سوی دیگر آنان دشمنان داخلی‌اند، دشمنانی که گاه چنان در تار و پود جامعه نفوذ کرده‌اند

که جدا ساختن آنها کار بسیار مشکلی است. افزون بر این، روابط مختلف آنها با دیگر اعضای جامعه کار مبارزه با آنها را دشوار می‌سازد.

به همین دلیل، اسلام در طول تاریخ خود بیشترین ضربه را از منافقان خورده است؛ یک جا مسجد ضرار بر پا کردند، و هنگامی که از آنها سؤال شد که هدفشان چیست؟ سوگند یاد کردند که جز هدف خیر ندارند:

وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِّمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ. (توبه: ۱۰۷)

[گروهی دیگر از آنها] کسانی هستند که مسجدی ساختند برای زیان [به مسلمانان]، و [تقویت] کفر، و تفرقه‌افکنی میان مؤمنان، و کمینگاه برای کسی که از پیش با خدا و پیامبرش مبارزه کرده بود. آنها سوگند یاد می‌کنند که: «جز نیکی [و خدمت]، نظری نداشته‌ایم!» اما خداوند گواهی می‌دهد که آنها دروغ گو هستند!

در جای دیگر، برای شرکت در جنگ‌هایی که فاصله آن نزدیک و احتمال غنائم در آن زیاد است اظهار آمادگی می‌کنند، ولی برای شرکت در میدان تبوک، که پر از مشکلات است، هزار عذر و بهانه می‌آورند و سوگند یاد می‌کنند که اگر توانایی داشتیم همراه شما حرکت می‌کردیم:

لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَسَفَرًا قَاصِدًا لَاتَّبَعُوكَ وَلَآ كُنْ بَعْدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ وَ سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوِ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ. (توبه: ۴۲)

[اما گروهی از آنها چنان‌اند که] اگر غنائمی نزدیک [و در دسترس]، و سفری آسان باشد، [به طمع دنیا] از تو پیروی می‌کنند، ولی [اکنون که برای میدان تبوک] راه بر آنها دور [و پر مشقت] است، [سرباز می‌زنند] و به زودی، به خدا سوگند یاد می‌کنند که: «اگر توانایی داشتیم، همراه

شما حرکت می کردیم!» [آنها با این اعمال و این دروغ‌ها، درواقع] خود را  
هلاک می کنند و خداوند می داند آنها دروغ گو هستند!

## خطر منافقان

منافقان خطرناک ترین افراد هر اجتماع اند، چرا که:

۱. در درون جامعه ها زندگی می کنند و از همه اسرار با خبرند؛
  ۲. شناختن آنها همیشه کار آسانی نیست و گاه خود را چنان در لباس دوست نشان می دهند که انسان باور نمی کند؛
  ۳. چون چهره اصلی آنها برای بسیاری از مردم ناشناخته است، درگیری مستقیم و مبارزه صریح با آنها کار مشکلی است؛
  ۴. آنها پیوندهای مختلفی با مؤمنان دارند (پیوندهای سببی و نسبی و غیر اینها) و وجود همین پیوندها مبارزه با آنها را پیچیده تر می سازد؛
  ۵. آنها از پشت خنجر می زنند و ضرباتشان غافل گیرانه است.
- از این رو، آنها ضایعات جبران ناپذیری برای جامعه به بار می آورند، و باید برای دفع شر آنها برنامه ریزی دقیق و وسیعی داشت.<sup>۱</sup>

پیامبر گرامی اسلام ﷺ فرمود:

إِنِّي لَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي مُؤْمِنًا وَلَا مُشْرِكًا أَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيَمْنَعُهُ اللَّهُ بِإِيمَانِهِ وَأَمَّا الْمُشْرِكُ فَيُخْزِيهِ اللَّهُ وَيَقْمَعُهُ بِشِرْكِهِ وَلَكِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ كُلَّ مُنَافِقٍ خُلُوِ اللِّسَانِ يَقُولُ مَا تَعْرِفُونَ وَيَفْعَلُ مَا تُنْكِرُونَ.<sup>۲</sup>

من بر اتمن نه از مؤمنان بیمناکم و نه از مشرکان؛ مؤمن را خداوند به سبب ایمانش نگهدارد و مشرک را هم به سبب شرکش رسوا و نابود می کند،

۱. همان، ج ۲۴، ص ۱۶۷.

۲. ابن شعبه حرانی، تحف العقول عن آل الرسول ﷺ، قم، جامعه مدرّسین، ۱۴۰۴ق، ص ۱۷۹.

ولی من از منافق خوش زبان بر شما می ترسم که سخنانی می گوید که برای شما دلپذیر است، اما اعمالی انجام می دهد که زشت و بد است.

## ده نشانه منافق

از آیات آغازین سورة منافقون، نشانه های متعددی برای منافقان استفاده می شود که برخی از آنها عبارت است:

۱. دروغ گویی صریح و آشکار: «وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ كَاذِبُونَ».
۲. استفاده از سوغندهای دروغین برای گمراه ساختن مردم: «اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً».
۳. درک نکردن واقعیات بر اثر رها کردن آیین حق، بعد از شناخت آن: «لَا يَفْقَهُونَ».
۴. داشتن ظاهری آراسته و زبانی چرب، با وجود تهی بودن درون و باطن: «وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ».
۵. بیهودگی در جامعه و نداشتن انعطاف در برابر حق، همچون یک قطعه چوب خشک: «كَانَتْهُمْ خُشْبٌ مُسْنَدَةٌ».
۶. بدگمانی و ترس و وحشت از هر حادثه و هر چیز به سبب خائن بودن: «يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ».
۷. حق را به باد سخریه و استهزاء گرفتن «لَوْوُوا رُؤُسَهُمْ».
۸. فسق و گناه «إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ».
۹. خود را مالک همه چیز دانستن و دیگران را محتاج به خود پنداشتن: «هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا».
۱۰. خود را عزیز و دیگران را ذلیل تصور کردن «لِيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ»<sup>۱</sup>.

۱. ر.ک. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، همان، ج ۲۴، ص ۱۶۴.



بی شک، نشانه‌های منافق منحصر به اینها نیست؛ و از آیات دیگر قرآن و روایات اسلامی و نهج‌البلاغه نیز نشانه‌های متعدد دیگری برای آنها استفاده می‌شود؛ در نهج‌البلاغه خطبه‌ای مخصوص توصیف منافقان است؛ در قسمتی از آن خطبه چنین آمده است:

«ای بندگان خدا! شما را به تقوا و پرهیزکاری سفارش می‌کنم و از منافقان بر حذر می‌دارم، چرا که آنها:

- گمراه و گمراه‌کننده‌اند، خطاکار و غلط‌اندازند؛

- هر روز به رنگ تازه‌ای در می‌آیند و به قیافه‌ها و زبان‌های مختلف خودنمایی می‌کنند؛

- از هر وسیله‌ای برای فریفتن و درهم‌شکستن شما بهره می‌گیرند و در هر کمینگاهی به کمین شما نشسته‌اند؛

- بدبایان و خوش‌ظاهرند، پیوسته مخفیانه برای فریب مردم گام بر می‌دارند و از بیراهه‌ها حرکت می‌کنند؛

- گفتارشان به ظاهر شفاف‌بخش است، اما کردارشان دردی درمان‌ناپذیر است؛

- بر رفاه و آسایش مردم حسد می‌ورزند و اگر کسی گرفتار بلایی شود خوشحال‌اند؛

- همواره امیدواران را مأیوس می‌کنند و همه جا آیه یأس می‌خوانند؛

- در هر راهی کشته‌ای دارند و برای نفوذ در هر دلی راهی! و برای هر مصیبتی اشک ساختگی می‌ریزند؛

- مدح و ثنابه یکدیگر قرض می‌دهند و از یکدیگر انتظار پاداش دارند؛

- در تقاضاهای خود اصرار می‌ورزند و در ملامت پرده‌داری می‌کنند

و هر گاه حکمی کنند، از حد تجاوز می‌نمایند؛

- در برابر هر حقی باطلی ساخته، در برابر هر دلیلی شبهه‌ای می‌نهند؛  
 برای هر زنده‌ای عامل مرگی و برای هر دری کلیدی و برای هر شبی چراغی  
 تهیه دیده‌اند! برای رسیدن به مطامع خویش و گرمی بازار خود و فروختن کالا  
 به گران‌ترین قسمت تخم یاس در دلها می‌پاشند.  
 - باطل خود را شبیه حق جلوه می‌دهند و در توصیف‌ها راه فریب  
 پیش می‌گیرند؛

- راه وصول به خواسته خود را آسان و راه خروج از دامشان را تنگ  
 و پریپچ و خم جلوه می‌دهند.

آنها دار و دسته شیطان و شراره‌های آتش دوزخ‌اند! همان‌گونه که  
 خداوند فرموده است: «أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ  
 الْخَاسِرُونَ» (مجادله: ۱۹)؛ آنها حزب شیطانند؛ بدانید حزب شیطان زیانکارند.<sup>۱</sup>

## پیام‌ها

۱. مؤمن دارای ابهت و هیبت است: «لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ»؛
۲. ترس از مردم، به جای ترس از خدا نشانه روشن نفاق است: «لَأَنْتُمْ أَشَدُّ  
 رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ»؛
۳. منافقان نمی‌دانند و نمی‌فهمند که رمز عزت و قدرت مسلمانان اراده  
 و لطف خداوند است: «لَا يَفْقَهُونَ»؛
۴. هراس از مردم و ترسیدن از خداوند به سبب سطحی‌نگری و سبک‌سری  
 است: «لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً ... لَا يَفْقَهُونَ»؛
۵. ارزیابی روحیات دشمن و هم‌پیمانان آنان و شیوه جنگی دشمن لازم  
 است: «لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا ... تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَ ...»؛

---

۱. نهج‌البلاغه (ترجمه صبحی صالح)، همان، خطبه ۱۹۴.

۶. مراقب باشید که منافقان مناطقی محفوظ و مصون از دسترس شما برای خود درست نکنند، که در این صورت، خطر آنان جدی می‌شود: «لَا يُقَاتِلُونَكُمْ ... إِلَّا فِي قُرَى مُحَصَّنَةٍ»؛

۷. اتحادهای صوری که بدون ایمان و گرایش باطنی باشد، ارزشی ندارد: «تَحْسِبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى»؛

۸. امکانات و تجهیزات مادی و فیزیکی عامل امنیّت نیست. در میان کفار، با آن همه تجهیزات، درگیری و ناامنی وجود دارد: «قُرَى مُحَصَّنَةٍ ... بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ»؛

۹. تحقیر و تضعیف منافقان و دشمن لازم است: «قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ ... قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ»؛

۱۰. اختلافات در جنگ نشانه بی عقلی است: «لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا ... قُلُوبُهُمْ شَتَّى ... لَا يَعْقِلُونَ».

## واژه‌های مهم

واژه	معنا	تجزیه	ترکیب
رهبة	ترس و وحشت	مصدر	تمیز و منصوب
قری	آبادی	جمع مکسر قریه	محلاً مجرور به حرف جر
محصنة	دژ	اسم مفعول باب تفعیل	صفت (از توابع) و مجرور

## یادآوری صرف و نحو، تمیز

تمیز اسم نکره و منصوب است که از معنای واژه یا جمله رفع ابهام می‌کند، مانند: «قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا» (توبه: ۸۱) که معنای تحت‌اللفظی آن این گونه است: بگو آتش جهنم سخت و سنگین‌تر است از نظر سوزندگی. البته، می‌شود آن را ساده‌تر ترجمه کرد: بگو آتش جهنم سوزان‌تر است.

## اقسام تمیز

گفته شد که تمیز از معنای واژه یا جمله رفع ابهام می کند از این رو، تمیز دو گونه است:

۱. تمیز مفرد (ذات)، مانند «قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا» (توبه: ۸۱) [حرّاً تمیز است و از أَشَدُّ رفع ابهام می کند].

معمولاً بعد از کلمات «أَشَدُّ، أَكْثَرُ، أَكْبَرُ، أَوْفَرُ و...» تمیز مفرد به کار می رود.

مثال ۱. «لِنَبْلُوهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» (کهف: ۷)؛ آنان را بیازماییم که کدام شان

نیکوکار ترند»

مثال ۲. «أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا» (کهف: ۳۴)؛ من از نظر مالی از تو ثروتمندترم»

مثال ۳. «وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا» (نساء: ۸۷)؛ چه کسی در سخن از خداوند

راستگوتر است؟»

۲. تمیز نسبت (جمله)، مانند: «كَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا» (احزاب: ۳۹)؛ خداوند برای

محاسبه اعمال شان کافی است» [حَسِيبًا تمیز است برای رفع از جمله كَفَى بِاللَّهِ].

## تمرین

در عبارت های قرآنی زیر تمیز را مشخص و جمله را ترجمه کنید.

– «لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ» (حشر: ۱۳).

– «نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا» (سبا: ۳۵).

– «الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ» (بقره: ۱۶۵).

– «وَاللَّهُ أَشَدُّ بَاسًا وَأَشَدُّ تَنْكِيلًا» (نساء: ۸۴).

## درس دوازدهم

### منافقان (۲)

كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذَاتُوا أَمْرِهِمْ وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَعَذَابُ أَلِيمٍ كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلنَّاسِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرُوا قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكُمْ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ فَكَانَ عَاقِبَتَهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ.

کار این گروه از یهود همانند کسانی است که کمی قبل از آنان بودند، طعم تلخ کار خود را چشیدند و برای آنها عذابی دردناک است! کار آنها همچون شیطان است که به انسان گفت: «کافر شو (تأشکلات توراحل کنم)»! اما هنگامی که کافر شد گفت: «من از تو بیزارم، من از خداوندی که پروردگار عالمیان است بیم دارم!» سرانجام کارشان این شد که هر دو در آتش دوزخ خواهند بود، جاودانه در آن می مانند و این است کیفر ستمکاران!

### محتوای کلی آیه

این آیات همچنان ادامه بحث درباره داستان یهود بنی نضیر و منافقان است و با دو تشبیه جالب موقعیت هر کدام از این دو گروه را مشخص می سازد.<sup>۱</sup>

---

۱. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، همان، ج ۲۳، ص ۵۳۵.

## تفسیر

واژه «وبال» به معنای عاقبت بد،<sup>۱</sup> عاقبت شوم و تلخ است و در اصل از «وابل» به معنای باران سنگین گرفته شده، زیرا باران‌های سنگین معمولاً خوفناک است و انسان از عاقبت تلخ آن هراسان می‌باشد، چراکه غالباً سیل‌های خطرناکی به دنبال دارد.<sup>۲</sup>

کلمه «قرباً» قائم مقام ظرف است و بدین سبب منصوب شده است، یعنی «در زمانی نزدیک».<sup>۳</sup>

جمله «کمثل» خبری است که مبتدای آن حذف شده و تقدیرش «مثلهم کمثل» است. معنای آیه این است: مثل یهودیان بنی‌نضیر در عهدشکنی - در اینکه منافقان وعده دروغی نصرت به آنان دادند و سرانجام کارشان به جلای وطن انجامید - مثل اقوامی است که در این نزدیکی‌ها قبل از ایشان بودند.<sup>۴</sup>

قرآن کریم نخست می‌فرماید: «داستان یهود بنی‌نضیر همچون کسانی است که در گذشته نزدیک پیش از آنها بودند، همان‌ها که در این دنیا نتیجه تلخ کار خود را چشیدند و در قیامت عذاب دردناک دارند؛ كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيباً ذَاتُوا أَمْرِهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ». این گروه چه کسانی بودند که سرگذشت عبرت‌انگیزی قبل از ماجرای بنی‌نضیر داشتند، به‌طوری که فاصله زیادی میان این دو حادثه نبود؟ دوا احتمال وجود دارد:

۱. منظور قوم «بنی‌قینقاع» است که طایفه دیگری از یهودیان مدینه بودند؛ آنها هم بعد از جنگ بدر عهدشکنی کردند؛ و رسول خدا ﷺ آنها را از سرزمین

۱. سید محمد حسین طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، همان، ص ۳۶۸.

۲. ناصر مکارم شیرازی، همان، ص ۵۳۶.

۳. سید محمد حسین طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، همان.

۴. همان.

مدینه بیرون شان کرد. منافقان به آنها هم نیرنگ زدند: وعده داده بودند که در باره آنان با رسول خدا ﷺ صحبت می کنند و نمی گذارند آن جناب بیرونشان کند. بنی قینقاع فریب آنان را خوردند و سرانجام از مدینه بیرون شدند و نتیجه کار خود را چشیدند و در آخرت عذابی الیم دارند؛

۲. منظور کفار مکه است که در جنگ بدر کفر خود را چشیدند.<sup>۱</sup>

احتمال نخست با سیاق آیه بهتر می سازد<sup>۲</sup> و مناسب تر به نظر می رسد، چرا که تناسب بیشتری با یهود بنی نضیر دارد؛ یهود بنی قینقاع مانند یهود بنی نضیر افرادی ثروتمند و مغرور و جنگجو بودند، و پیامبر ﷺ و مسلمانان را با نیرو و قدرت خود تهدید می کردند، ولی سرانجام چیزی جز بدبختی و سرگردانی در دنیا و عذاب الیم آخرت عایدشان نشد.<sup>۳</sup>

### داستان بنی قینقاع

آنان - در سال دوم هجرت، بعد از غزوه بدر، نخستین دسته از یهودیان بودند که پیمان خود را با پیامبر خدا ﷺ شکستند و از راه حسدی که در دل داشتند آهنگ جنگ با او کردند، زیرا عظمت قدرت او را می دیدند. پیامبر ﷺ به آنان نصیحت کرده بود که آن اندیشه را رها کنند، ولی آنان اصرار ورزیدند و گفتند: «ما مانند قوم عرب ترسو نیستیم که آنان را در جنگ بدر شکست دادی. پس، آماده جنگی شدند که به بهانه ای ساده آغاز شد. داستان از این قرار بود که زنی مسلمان نزد زرگری از آنان رفت که طلایی بخرد. یهودیان در اطراف آن زن گرد آمدند و اصرار کردند که روی خود را بگشاید، ولی وی چنان نکرد. و این

۱. فضل بن حسن طبرسی، همان، ص ۲۶۴.

۲. سید محمد حسین طباطبایی، همان.

۳. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، همان، ص ۵۳۶.

می‌رساند که حجاب در ایام پیامبر خدا ﷺ معروف بوده تا آنجا که چهره را می‌پوشانده‌اند - آنگاه آن زرگر پوششی را که بر پیکر آن زن بود کشید، چنان‌که پاره‌ای از پیکر او بر حاضران هویدا شد و هر چه پوشاندنی‌های آن زن آشکار می‌شد یهودیان بروی می‌خندیدند.

در این میان، مردی مسلمان متوجه این قضیه شد و در راه حق غیرتش به جوش آمد و زرگر را به سبب کاری که کرده بود کشت. یهودیانی که همراه زرگر بودند به سر او ریختند و او را کشتند. همه مسلمانان برانگیخته شدند، و پیامبر بزرگوار ﷺ تصمیم به جنگ با آن یهودیان گرفت و دژها و روستاهای شان را محاصره کرد و به آنها فرمان داد که جلای زادگاه خود کنند و آنها چاره‌ای جز تسلیم به فرمان او نیافتند و از مدینه کوچ کردند. عبدالله بن ابی به آنها گفت: «بیرون بروید که من نزد پیامبر می‌روم و درباره شما با او گفتگو می‌کنم یا با شما به حصار در می‌آیم» آنها در انتظار عملی شدن پیام عبدالله بن ابی نسبت به خود بودند ولی او یاری به آنان را ترک کرد.<sup>۱</sup>

به هر حال، مثلی که در آیه شریفه بیان شده برای قوم بنی‌نضیر است، نه برای منافقان، چون از سیاق این طور استفاده می‌شود.<sup>۲</sup>

«كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلنَّاسِ اكْفُرْ»؛ گرچه تعبیر به «کمثل» در این آیه و آیه قبل شبیه یکدیگر است، و، به همین دلیل، بعضی از مفسران هر دو را ناظر به یک گروه دانسته‌اند، ولی قراین به خوبی گواهی می‌دهد که اولی ناظر به وضع یهود بنی‌نضیر است، و دومی ناظر به وضع منافقان. به هر حال، این عبارت نیز خبر مبتدای محذوفی است و در تقدیر چنین است: «مثلهم کمثل الشیطان...».<sup>۳</sup>

۱. فضل بن حسن طبرسی، همان، ص ۲۶۴؛ گروه نویسندگان، همان، ص ۲۹۲.

۲. سید محمد حسین طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، همان، ص ۳۶۸.

۳. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، همان، ص ۵۳۷.



منظور از «انسان» در این آیه کیست؟ آیا مطلق انسان است یا انسان خاصی منظور است؟ چند احتمال مطرح است:

۱. از ظاهر سیاق استفاده می شود که منظور از شیطان، جنس شیطان، و منظور از انسان، جنس آدمیان است؛ که شیطان هر انسانی او را به سوی کفر دعوت می کند و برای اینکه دعوتش را بپذیرد، متاع های زندگی دنیا را در نظرش زینت می دهد و روگردانی از حق را با وعده های دروغی و آرزوهای بیجا در نظر وی جلوه می دهد و او را گرفتار کفر می سازد، به طوری که در طول عمر از کفر خود خرسندی هم می کند تا آنکه نشانه های مردن یکی پس از دیگری برسند. آن وقت به تدریج می فهمد آرزو هایی که شیطان در دلش افکنده سرابی بیش نبوده است. او یک عمر فریب آن سراب را خورده و با خیال، بازی می کرده است. آنگاه همان شیطان او را به کناری کشیده، می گوید: من از تو و رفتار تو بیزارم. نه تنها شیطان به وعده هایش عمل نمی کند، بلکه این سوز را هم بردل او می گذارد که «إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ». کوتاه سخن آنکه: مثل منافقان در اینکه مردم بنی نضیر را به مخالفت با رسول خدا ﷺ واداشتند و وعده نصرشان دادند و، سپس، بی وفایی کردند و وعده خود را خُلف کردند، نظیر شیطان است در اینکه انسان را به سوی کفر می خواند و با وعده های دروغی اش فریبش داده، به کفر وادارش می کند. و، در آخر، از او بیزاری جسته، بعد از یک عمر کفر ورزیدن - در روزی که بسیار به کمک نیازمند است - تنهایش می گذارد.<sup>۱</sup>
۲. بعضی دیگر<sup>۲</sup> گفته اند که منظور بیان حال کفار مکه در روز جنگ بدر است. و مراد از واژه «انسان» در این مَثَل ابوجهل است، و منظور از اینکه

۱. سید محمد حسین طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، همان، ص ۳۶۸-۳۶۹.

۲. سید محمود آلوسی، همان، ص ۵۹.

فرموده «شیطان به او گفت کفر بورز» همان داستانی است که خدای تعالی در این باره نقل کرده است: «وَإِذْ زَيْنَ لَهْمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَّكُمْ فَلَمَّا تَرَأَتِ الْفِتْنَانَ نَكَصَ عَلَى عَقِبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكُمْ إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ (انفال: ۴۸)؛ و به یاد آورید هنگامی که شیطان اعمال مشرکان را در نظرشان جلوه داد، و گفت هیچ کس امروز بر شما پیروز نمی گردد و من همسایه و پناه دهنده شما هستم، ولی هنگامی که مجاهدان اسلام و فرشتگان حامی آنها را دید، به عقب برگشت و گفت من از شما بیزارم؛ من چیزی را می بینم که شما نمی بینید؛ من از خدا می ترسم [!] و خداوند شدیدالعقاب است».<sup>۱</sup>

۳. منظور از «انسان» همان «برصیصا» عابد بنی اسرائیل است که فریب شیطان را خورد و کافر شد، و در لحظات حساس، شیطان از او بیزاری جست و از او جدا شد که شرح آن به خواست خدا خواهد آمد.<sup>۲</sup>

تفسیر اول با مفهوم آیه سازگار است و تفسیر دوم و سوم می تواند بیان مصداقی از آن مفهوم گسترده باشد.<sup>۳</sup>

۱. سید محمد حسین طباطبایی، ترجمه تفسیر المیزان، همان، ص ۳۶۸ - ۳۶۹؛ ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، همان، ص ۵۳۷.

۲. ناصر مکارم شیرازی، همان، ص ۵۳۷.

۳. بنا بر احتمال دوم، گفتار شیطان که گفت: «إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ» کلامی جدی بوده است، چون می ترسیده همان فرشتگانی که در بدر نازل شده بودند تا مؤمنان را یاری کنند او را عذاب کنند. و اما بنا بر دو وجه دیگر، گفتار مذکور جدی نبوده، بلکه نوعی استهزا و خوار داشتن بوده است. (سید محمد حسین طباطبایی، ترجمه تفسیر المیزان، همان، ص ۳۶۸ - ۳۶۹) البته، اگر عذابی را که شیطان از آن اظهار وحشت می کند عذاب دنیا باشد، ترس او در هر سه وجه جدی است، نه شوخی و استهزا؛ بسیاری کسانی که از مجازات های نزدیک می ترسند ولی نسبت به مجازات های دراز مدت بی اعتنا هستند. (ر.ک. همان، ج ۲۳، ص ۵۳۸)

## داستان برصیصای عابد

بعضی از مفسران و ارباب حدیث در ذیل این آیات روایتی بر معنا از عابدی از بنی اسرائیل به نام «برصیصا» نقل کرده‌اند که می‌تواند درس بزرگی برای همهٔ افراد باشد تا هرگز با طناب پوسیدهٔ شیطان و منافقان به چاه نروند که رفتن همان و سرنگون شدن در قعر چاه همان! خلاصهٔ داستان چنین است:

در میان بنی اسرائیل عابدی بود بنام «برصیصا» که زمانی طولانی عبادت کرده بود و به آن حد از مقام قرب رسیده بود که بیماران روانی را نزد او می‌آوردند و با دعای او سلامت خود را باز می‌یافتند. روزی زن جوانی را از یک خانوادهٔ باشخصیت به وسیلهٔ برادرانش نزد او آوردند و بنا شد مدتی بماند تا شفا یابد. شیطان در اینجا به وسوسه‌گری مشغول شد و آن قدر صحنه را در نظر او زینت داد تا آن مرد عابد به او تجاوز کرد! چیزی نگذشت که معلوم شد آن زن باردار شده [و از آنجا که گناه همیشه سرچشمهٔ گناهان عظیم‌تر است] زن را به قتل رسانید و در گوشه‌ای از بیابان دفن کرد! برادرانش از این ماجرا که مرد عابد دست به چنین جنایت هولناکی زده باخبر شدند، این خبر در همهٔ شهر پیچید و به گوش امیر رسید. او با گروهی از مردم حرکت کرد تا از ماجرا با خبر شود. هنگامی که جنایات عابد مسلم شد، او را از عبادتگاهش فروکشیدند. امیر پس از اقرار عابد به گناه، دستور داد او را به دار بیاویزند. هنگامی که بر بالای چوبهٔ دار قرار گرفت، شیطان در نظرش مجسم شد و گفت: «من بودم که تو را به این روز افکندم! و اگر آنچه را می‌گویم اطاعت کنی موجبات نجات تو را فراهم خواهم کرد!» عابد گفت: «چه کنم؟» گفت: «تنها یک سجده برای من کن، کافی است!» عابد گفت: «در این حالتی که می‌بینی توانایی ندارم» شیطان گفت: «اشاره‌ای کفایت می‌کند»

عابد با گوشه چشم، یا با دست خود اشاره‌ای کرد و سجده به شیطان آورد و در دم جان سپرد و کافر از دنیا رفت.<sup>۱</sup>

### فرجام فریبکاران

«فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ؛ سرانجام کارشان این شد که هر دو در آتش دوزخ خواهند بود، جاودانه در آن می‌مانند و این است کیفر ستمکاران»

درباره ضمیر تشبیه «هما» باید گفت: از ظاهر آیه برمی‌آید که ضمیرهای تشبیه به شیطان و انسان برمی‌گردد که نامشان در گذشته آمده بود. در نتیجه، در این آیه عاقبت شیطان در فریبکاری‌اش و عاقبت انسان در فریب خوردن و گمراه شدنش بیان شده و اشاره شده است که این عاقبت، عاقبت منافقانی است که وعده‌های دروغین به بنی‌نضیر دادند و نیز عاقبت بنی‌نضیر است در فریب خوردنشان از وعده‌های دروغین منافقان و در اصرارشان بر مخالفت با رسول خدا ﷺ.<sup>۲</sup>

پیش‌تر بیان شد که مراد از شیطان، جنس شیطان است و مراد از انسان، جنس انسان. پس، می‌توان گفت: مراد از شیطان گروه شیاطین و مراد از انسان گروه انسان‌های منحرف (منافقان و دوستانشان از اهل کفر) است.

این اصلی کلی است که عاقبت همکاری کفر و نفاق و شیطان و یارانش شکست و ناکامی و عذاب دنیا و آخرت است، در حالی که همکاری مؤمنان

۱. فضل بن حسن طبرسی، همان، ج ۹، ص ۲۶۵؛ سید محمدحسین طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان،

همان، ص ۳۷۲؛ ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، همان، ص ۵۴۵.

۲. سید محمدحسین طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، همان، ص ۳۷۰.

و دوستانشان همکاری پیوسته و جاودانی و سرانجامش پیروزی و بر خوررداری از رحمت و اسعۀ الهی در هر دو جهان است.

### شباهت‌های منافقان با شیطان

با تأمل در آیات قرآن کریم شباهت‌های بین منافقان با شیطان به دست می‌آید:<sup>۱</sup>  
 ۱. هر دو دشمن انسان هستند: «إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ» (یس: ۶۰)، «هُمُ الْعَدُوُّ» (منافقون: ۴).

۲. هر دو مردم را به فحشا و منکر می‌خوانند: «يَا مُرْكُم بِالْفَحْشَاءِ» (بقره: ۲۶۸)، «يَا مُرُونَ بِالْمُنْكَرِ» (توبه: ۶۷).

۳. از هر دو باید دور شد: «وَلَا تَتَّبِعُوا خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ» (بقره: ۲۰۸)، «فَاخْذُرُوهُمْ» (منافقون: ۴).

۴. هر دو، چند چهره و ظاهر فریب‌اند: «كَمَثَلَ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ ... قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ» (حشر: ۱۶)، «وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ» (بقره: ۱۴).

۵. هر دو با شعار خیر خواهی اغفال می‌کنند: «هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ» (طه: ۱۲۰)، «قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ» (بقره: ۱۱).

۶. جایگاه هر دو دوزخ است: «أَتُهُمَا فِي النَّارِ» (حشر: ۱۷)، «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ» (نساء: ۱۴۵).

### پیام‌ها

۱. در شناخت افراد و گروه‌ها، به سابقه آنها مراجعه کنید: «كَمَثَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ»:

۱. محسن قرائتی، تفسیر نور، تهران، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، ۱۳۸۳، ج ۹، ص ۵۵۸.

۲. رهبر جامعه باید از تاریخ اقوام و گروه‌ها آگاه باشد: «كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ»؛

۳. در تبلیغ و تربیت از نمونه‌هایی استفاده کنید که آشنایی مردم با آن آسان‌تر باشد: «قَرِيبًا»؛

۴. تلخی‌های مادی پرتوی از کیفر کفار است: «ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ»؛

۵. تاریخ دارای قانون و سنت‌های ثابت است. [کفار اگر راهی را رفتند،

مزه تلخ آن را چشیدند؛ شما هم اگر آن را بروید، خواهید چشید]: «ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ»؛

۶. تلخی‌ها و شیرینی‌ها نتیجه عملکرد خود ماست: «وَبَالَ أَمْرِهِمْ»؛

۷. همکاری با منافقان هم در دنیا و هم در آخرت عذاب دارد: «ذَاقُوا وَبَالَ

أَمْرِهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»؛

۸. برای اثبات مطلب یا نفوذ بیشتر در مخاطب می‌توان از چند نمونه

و تجربه استفاده کرد: «كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ ... كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ»؛

۹. وسوسه‌ها و تحریکات منافقان نمونه‌ای از وسوسه‌های شیطان است:

«كَمَثَلِ الَّذِينَ ... كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ»؛

۱۰. شیطان فقط دعوت به انحراف می‌کند؛ این انسان است که با اختیار

خود انحراف را می‌پذیرد: «اَكْفُرْ ... فَلَمَّا كَفَرَ»

۱۱. شیطان رفیق نیمه‌راه است: «اَكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ»؛

۱۲. کار انسان بی‌دین به جایی می‌رسد که شیطان هم از او برائت می‌جوید:

«إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ»؛

۱۳. شیطان و منافقان خوف از خدا را توجیهی برای خلف وعده و یاری

نکردن خود قرار می‌دهند: «إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ».

## واژه‌های مهم

واژه	معنا	تجزیه	ترکیب
وَبَّال	نتیجه بد	مصدر	مفعول به و منصوب
اَكْفُرْ	کافر شو	فعل امر حاضر	مفعول به و محلاً منصوب
خَالِدَيْنِ	جاودانه	اسم فاعل تثنیه	حال و منصوب

### یادآوری صرف و نحو، مفعول فیه

در زبان فارسی، کلمه‌ای که زمان یا مکان را بیان کند قید زمان یا مکان است. در زبان عربی، به این واژه به اصطلاح ظرف زمان یا ظرف مکان می‌گویند، مانند الیوم، صباح، غد، لیل، نهار، فوق، وراء، خلف، بین، عند، مع، إذ و إذا. اگر یکی از واژه‌ها در جملات فعلیه به کار رود و زمان یا مکان فعل را در جمله بیان کند، به اصطلاح به آن مفعول فیه می‌گویند.

علت اینکه ظروف (زمان و مکان) جزء دستۀ مفعول‌ها قرار گرفته‌اند این است که از نظر اعراب همیشه منصوب‌اند و علت اینکه به آن مفعول فیه گفته می‌شود این است که به هنگام ترجمه حرف جر «فی» را به دنبال دارند. هنگامی که ظرف مکان با «فی» همراه باشد، دیگر ظرف نیست، بلکه مجرور به حرف جر است.

«عند» هم ظرف زمان و هم ظرف مکان می‌تواند باشد و راه تشخیص آن توجه به معنا است که اگر ظرف مکان باشد، «نزد» و اگر ظرف زمان باشد، «به هنگام، به وقت» ترجمه می‌شود.

کلمات پرسشی مَتَى (کی)، أَيْنَ (کی)، أَيْنَ (کجا)؛ ظرف زمان و مکان و مبنی‌اند و إعرابشان محلی است، یعنی محلاً منصوب‌اند.

## تمرین

در عبارت های قرآنی زیر مفعول فيه را مشخص و جمله را ترجمه کنید.

- «كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ» (حشر: ۱۵).

- «وَسَبَّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلاً» (احزاب: ۴۲).

- «وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ

اللَّهِ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ» (نحل: ۹۱).

- «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» (عنكبوت: ۶۹).



## درس سیزدهم

### تقوای الهی

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتَنْظُرُ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ  
إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (حشر: ۱۸).

ای کسانی که ایمان آورده‌اید از [مخالفت] خدا بپرهیزید و هر کس باید  
بنگردد تا برای فردایش چه چیز از پیش فرستاده و از خدا بپرهیزد که  
خداوند از آنچه انجام می‌دهید آگاه است.

### محتوای کلی آیه

مضمون این آیات به منزله نتیجه‌ای است که از آیات گذشته گرفته می‌شود.  
در آیات پیشین، به مخالفت و دشمنی یهودیان بنی‌نضیر و عهدشکنی  
آنان اشاره شده که همین مخالفتشان آنان را به خسران در دنیا و آخرت افکند.  
و نیز منافقان بنی‌نضیر را در مخالفت با رسول خدا ﷺ تحریک می‌کردند،  
و همین سبب هلاکشان شد؛ سبب حقیقی در این جریان این بود که این مردم  
در اعمال خود خدا را رعایت نمی‌کردند و او را فراموش کرده‌اند، و خدا  
هم ایشان را به فراموشی سپرد. نتیجه‌اش این شد که خیر خود را اختیار نکردند

و آنچه مایه صلاح دنیا و آخرتشان بود برنگزیدند و، سرانجام، سرگردان و هلاک شدند.<sup>۱</sup>

## تفسیر

تعبیر به «نفس» ممکن است در اینجا به معنای هر یک نفر باشد، یعنی هر انسانی باید به فکر فردای خویش باشد و بدون آنکه از دیگران انتظاری داشته باشد که برای او کاری انجام دهند، خودش تا در این دنیاست آنچه را می تواند از پیش بفرستد. تفسیر دیگری نیز درباره تعبیر مزبور گفته شده که اشاره به کم بودن افرادی است که به فکر فردای قیامت اند، مثل اینکه می گوئیم یک نفر پیدا شود که به فکر نجات خویش باشد، و خطاب «یا ایها الذین آمنوا» و عمومیت امر به تقوا دلیل بر عمومیت مفهوم آیه است.<sup>۲</sup>

در اینکه «ما» در «ما قدمت لغد» موصوله است یا استفهامیه؟ مفسران دو احتمال داده اند:

۱. «ما قدمت لغد»؛ این جمله استفهامی از ماهیت عملی است که برای فردای خود ذخیره می کند یا موصوله و بیانگر واژه «نظر» است. در صورت استفهام، معنا چنین می شود: «باید نفسی از نفوس نظر کند که چه عملی برای فردای خود از پیش فرستاده». بنا بر اینکه موصول و صله باشد معنا چنین می شود: «باید نفسی از نفوس نظر کند در آنچه برای فردای خود از پیش فرستاده».<sup>۳</sup>
- آیه شریفه تاب هر دو را دارد، هر چند استفهامیه مناسب تر به نظر می رسد.<sup>۴</sup>

۱. سید محمد حسین طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، همان، ص ۳۷۳.

۲. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، همان، ص ۵۴۰.

۳. سید محمد حسین طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، همان، ص ۳۷۷.

۴. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، همان، ص ۵۴۰.

تعبیر به «غد» (فردا) اشاره به روز حسابرسی اعمال و قیامت است، چراکه با توجه به مقیاس عمر دنیا، روز قیامت به سرعت فرامی‌رسد و ذکر آن به صورت نکره برای اهمیت آن است. به عبارت دیگر، اگر از قیامت به واژه «فردا» تعبیر کرده، برای این است که بفهماند قیامت به ایشان نزدیک است، همچنان که در آیه «إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً وَ يَرَاهُ قَرِيباً» (معارج: ۶) به این نزدیکی تصریح کرده است.<sup>۱</sup>

### امر به تقوا، مراقبه و محاسبه

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ...»

در این آیه شریفه مؤمنان را به تقوا و پروای از خدا امر کرده، با امری دیگر دستور می‌دهد که در اعمال خود نظر کنند، اعمالی که برای روز حساب از پیش می‌فرستند، و متوجه باشند که آیا اعمالی که می‌فرستند صالح است تا امید ثواب خدا را داشته باشند یا طالح (فاسد) است و باید از عقاب خدا بهراسند، و از چنان اعمالی توبه کرده، نفس را به حساب بکشند.

تقوا در احادیث به ورع و پرهیز از حرام‌های خدا تفسیر شده، اما تقوا هم به واجبات ارتباط دارد و هم به محرمات، لا جرم عبارت می‌شود از: اجتناب از ترک واجبات و اجتناب از انجام دادن محرمات.

نظر کردن در اعمالی که آدمی برای فردایش از پیش می‌فرستد امر دیگری است غیر از تقوا و نسبتش با تقوا نظیر نسبتی است که یک نظر اصلاحی از ناحیه صنعتگری در صنعت خود برای تکمیل آن صنعت دارد؛ همان‌طور که هر صاحب عملی و هر صانعی در آنچه کرده و آنچه ساخته نظر دقیق می‌کند، ببیند آیا عیبی دارد یا نه، تا اگر عیبی در آن دید در رفع آن بکوشد، یا اگر از نکته‌ای

۱. سید محمد حسین طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، همان، ص ۳۷۷.

غفلت کرده آن را جبران کند، همچنین، یک مؤمن نیز باید در آنچه کرده دوباره نظر کند، ببیند اگر عیبی داشته آن را برطرف سازد.

در جمله «وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»، برای بار دوم امر به تقوا نموده است. سپس، می فرماید: علت اینکه می گویم از خدا پروا کنید این است که «إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» او باخبر است از آنچه می کنید.<sup>۱</sup>

در تفسیر نمونه آمده است: «تکرار امر به تقوا برای تأکید است، چرا که انگیزه تمام اعمال صالح و پرهیز از گناه همین تقوا و خدا ترسی است».<sup>۲</sup>

ولی علامه طباطبایی در المیزان می فرماید: امر اول به تقوا ناظر به اصل انجام اعمال است و امر دوم به کیفیت خلوص آنها. پس، مراد از تقوا در هر دو مورد یک چیز نیست، بلکه تقوای اولی مربوط به جرم عمل است و دومی مربوط به اصلاح و اخلاص آن است؛ اولی مربوط به قبل از عمل است و دومی راجع به بعد از عمل.<sup>۳</sup>

ایشان در مقام استدلال فرموده است:

تعلیل امر به تقوا به اینکه خدا باخبر از اعمال است خود دلیل بر این است که مراد از این تقوا که بار دوم امر بدان نموده، تقوای در مقام محاسبه و نظر در اعمال است، نه تقوای در اعمال که جمله اول آیه بدان امر می نمود و می فرمود: «اتَّقُوا اللَّهَ». پس، حاصل کلام این شد که در اول آیه مؤمنین را امر به تقوا در مقام عمل نموده، می فرماید: عمل شما باید منحصر در اطاعت خدا و اجتناب گناهان باشد؛ و در آخر آیه - که دوباره امر به تقوا می کند، به این وظیفه دستور داده که هنگام نظر و محاسبه

۱. همان.

۲. فضل بن حسن طبرسی، همان، ص ۲۶۵.

۳. سید محمد حسین طباطبایی، ترجمه تفسیر المیزان، همان، ص ۳۷۷.

اعمالی که کرده‌اید از خدا پروا کنید؛ چنان نباشد که عمل زشت خود را یا عمل صالح ولی غیر خالص خود را به خاطر اینکه عمل شما است زیبا و خالص به حساب آورید.<sup>۱</sup>

در روایت نبوی معروف آمده: «حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا وزنوا قبل ان توزنوا و تجهزوا للعرض الاکبر؛ از نفس خود حساب کشی کنید، قبل از آنکه از شما حساب بکشند، و خود را بسنجید، قبل از آنکه شما را بسنجند، و برای روز قیامت آماده شوید.»<sup>۲</sup>

و در کافی به سند خود از ابی الحسن ماضی علیه السلام روایت آورده<sup>۳</sup> که فرمود: «کسی که روز به روز به حساب نفس خود رسیدگی نمی‌کند از ما نیست [آن کس از ما است که روز به روز به حساب خود برسد]؛ اگر عمل نیکی داشت، شکرش نسبت به خدا بیشتر شود و اگر عمل زشتی داشت، از خدا طلب مغفرت نموده، توبه کند.»<sup>۴</sup>

در روایت آمده است: پیامبر صلی الله علیه و آله با بعضی از یارانش نشست به در این هنگام، گروهی از قبیله «مضر» وارد شدند که شمشیر بر کمر داشتند [و آماده جهاد در راه خدا بودند] اما لباس درستی در تن آنها نبود. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله آثار نیازمندی و گرسنگی را در چهره آنها دید، رنگ صورتش دگرگون شد. پس، به مسجد آمد، بر فراز منبر رفت، حمد و ثنای الهی بجا آورد و فرمود:

۱. همان.

۲. همان، ص ۳۸۵؛ شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۹ق، ج ۱۱، ص ۳۸۰.

۳. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۲، ص ۴۵۳.

۴. قریب به این معناروایاتی از ائمه اهل بیت علیهم السلام در معنای ذکر خدا در ذیل تفسیر آیه «فَاذْكُرُونِي اَذْكُرْكُمْ...» (بقره: ۱۵۲) و آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا» (احزاب: ۴۱) ذکر شده است.

«خداوند این آیه را در قرآن مجید نازل کرده است: و یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ...». سپس افزود: «در راه خدا انفاق کنید پیش از آنکه قدرت از شما سلب شود و در راه خدا صدقه دهید قبل از آنکه مانعی در این راه ایجاد گردد؛ آنها که دینار دارند از دینار و آنها که درهم دارند از درهم و آنها که گندم و جو دارند از گندم و جو [انفاق کنند]. چیزی از انفاق را کوچک نشمرید، هر چند به نیمی از یک دانه خر ما باشد.»

مردی از انصار برخاست و کیسه‌ای در دست مبارک پیامبر ﷺ نهاد. آثار خوشحالی و سرور در صورت حضرت نمایان شد و فرمودند: «هر کس سنت حسنه‌ای بگذارد و مردم به آن عمل کنند پاداش آن و پاداش تمام کسانی که به آن عمل می‌کنند نصیب او خواهد شد، بی آنکه چیزی از پاداش آنها کاسته شود، و هر کس سنت سیئه‌ای بگذارد گناه آن و گناه همه کسانی که به آن عمل می‌کنند بر او خواهد بود، بی آنکه از گناه آنها کاسته شود.» مردم برخاستند: آن کس که دینار داشت دینار آورد و آنکه درهم داشت درهم و هر کس طعام و چیز دیگری داشت خدمت پیامبر ﷺ آورد. به این ترتیب، مقدار چشمگیری کمک نقدی و غیر نقدی نزد حضرت جمع شد و در میان آن نیازمندان تقسیم کرد.<sup>۱</sup>

همین معنا در آیات دیگر قرآن به‌کرار تأکید شده است، از جمله در آیه ۱۱۰ سوره بقره می‌خوانیم: «وَ أَقِیمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ مَا تَقْدُمُوا لِنَفْسِکُمْ مِنْ خَیْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنْ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِیْرٌ»؛ نماز را بر پا دارید و زکات را ادا کنید، و هر کار خیری را برای خود از پیش می‌فرستید آن را نزد خدا خواهید یافت، خدا نسبت به اعمال شما بیناست.

۱. جلال‌الدین سیوطی، همان، ج ۶، ص ۲۰۱؛ ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، همان،

«وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ؛ از خدا بترسید که خدا بدانچه می‌کنید آگاه است.»

تا آنکه بشر آنچه را برای آینده تقدیم می‌دارد تنها از لحاظ کمی نسنجد و بدان ارزش ندهد، قرآن ما را دعوت می‌کند که تقوایی را محور قرار دهیم که از احساس نظارت و مراقبت خداوند حاصل می‌شود؛ بی‌شک، کسی که احساس می‌کند خدا او را می‌بیند و زیر نظر دارد به کمیّت اکتفا نمی‌کند، بلکه می‌کوشد به گونه‌ای عمل کند که مورد رضایت و خرسندی خدای عزّوجلّ است و این با پاکی و اخلاص در نیت و صحت و استواری در کار صورت می‌بندد.<sup>۱</sup>

## معنا و مفهوم تقوا، جایگاه و آثار آن

### ۱. مفهوم تقوا

تقوا مهم‌ترین بحث در مباحث اخلاقی است<sup>۲</sup> که ذهن و فکر همه متدینان با آن آشنایی دارد و در تعریف آن گفته‌اند: «حفظ کردن نفس است از آنچه بیم ضررش می‌رود».<sup>۳</sup>

بخشی از ضررها را عقل سلیم تشخیص می‌دهد و بخشی را شرع مقدس بیان کرده است. با توجه به اینکه خواسته‌های عقل سالم تأیید شده شرع است، معنای اصطلاحی تقوا چنین می‌شود که امام صادق علیه السلام فرموده است: «انْ لَا يَقْقِدَكَ اللَّهُ حَيْثُ أَمَرَكَ وَلَا يَرَاكَ حَيْثُ نَهَاكَ»؛ «تقوا یعنی آنجا که

۱. گروه نویسندگان، همان، ص ۲۹۹.

۲. محمدرضا مهدوی کنی، نقطه‌های آغاز در اخلاق عملی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی،

۱۳۸۴، ص ۲۵-۳۱.

۳. حسین بن محمد راغب اصفهانی، همان، واژه و قی.

۴. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۶۷، ص ۲۸۵.

خداوند دستور داده حاضر باشی تو را غایب نبیند و آنجا که نهی کرده تو را مشاهده نکند.

بنابراین، انسان باتقوا کسی است که افکار، کردار و گفتار خویش را با معیار عقل و شرع تنظیم کند و هیچ کاری را بدون مشورت آن دو انجام ندهد و فرمان آنها را نیز زیر پا نگذارد.

## ۲. جایگاه تقوا

تقوا در فرهنگ دینی از جایگاهی بس والابر خوردار است و رکن اساسی اخلاق اسلامی شمرده می شود که بدون آن، اخلاق و ایمان مفهومی ندارد، همان طور که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «التَّقْوَى رَئِيسُ الْاِخْلَاقِ»<sup>۱</sup> و «لَا يَنْفَعُ الْاِيْمَانُ بِغَيْرِ تَقْوَى»<sup>۲</sup>

ارزش های دیگر تقوا عبارت اند از:

### ۲-۱. ملاک کرامت آدمی: درجه تقوا با درجات قرب الی الله و ارزشمندی

انسان نسبت مستقیم دارد و هر چه آدمی با تقواتر باشد به درگاه ربوبی نزدیک تر است و از ارزش بیشتر برخوردار است.

قرآن مجید بر این حقیقت تصریح می کند: «انَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اتْقٰیكُمْ اِنَّ اللّٰهَ عَلِیْمٌ خَبِیْرٌ» (حجرات: ۱۳)؛ گرامی ترین شما نزد خدا با تقواترین شماست. همانا، خداوند بسیار دانا و آگاه است.»

### ۲-۲. معیار پذیرش اعمال: در دستگاه الهی، دو عنصر ارزشمند اخلاص

و تقوا معیار قبولی اعمال قرار می گیرد. این دو اکسیر گرانبها با هر عملی همراه

۱. محمد بن حسین آقا جمال خوانساری، شرح غرر الحکم، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۶، ج ۱،

ص ۱۹۴.

۲. همان، ج ۶، ص ۴۱۲.



شوند آن را به درجه قبول می‌رسانند و فقدان هریک از آنها نیز عمل را از درجه اعتبار ساقط می‌کند، گرچه از کمیت چشمگیری نیز برخوردار باشد. قرآن مجید این نقش ارزنده تقوا را چنین بازگو می‌کند: «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» (مائده: ۲۷)؛ همانا، خداوند تنها از باتقویان می‌پذیرد.»

همچنین، عنصر تقوا سبب ارزشمندی مضاعف عمل صالح می‌گردد و اگر عمل کم و کوچک هم باشد، آن را بزرگ و فراوان می‌کند، امام متقیان علی‌علیه السلام در این باره می‌فرمایند: «لَا يَقِلُّ عَمَلٌ مَعَ التَّقْوَى وَ كَيْفُ يَقِلُّ مَا يُتَقَبَّلُ؛ هیچ عملی همراه با تقوا، اندک نیست، چگونه چیزی که قبول می‌شود، کم شمرده شود؟» یکی از یاران امام صادق علیه السلام به نام مفضل بن عمر می‌گوید:

خدمت امام صادق علیه السلام بودم؛ موضوع اعمال مطرح شد؛ من گفتم: معلم اندک و ضعیف است. امام فرمود: «خاموش باش و از خدا آموزش بخواه!» سپس، فرمود: «عمل اندک با تقوا بهتر از عمل بسیار بدون تقواست.» پرسیدم: چگونه؟ فرمود: «آری! همانند مردی که به دیگران غذا می‌دهد، با همسایگانش مدارا می‌کند، در خانه اش به روی دیگران باز است، ولی [با همه این اعمال] چون در کار حرام به رویش باز شود، بدان در آید. این عمل [زیاد] بدون تقواست. اما مرد دیگری هیچ یک از اعمال یادشده را انجام نمی‌دهد ولی اگر در برابر کار حرامی قرار بگیرد، آن را مرتکب نمی‌شود [این هم عمل کم با تقوا!].<sup>۲</sup>

۲-۳. مرکب راهوار سعادت: رسیدن به سعادت ابدی آرمان فطری همه انسان‌هاست، ولی بیشتر آنها در تشخیص راه سعادت به اشتباه می‌روند.

۱. نهج البلاغه، ترجمه صبحی صالح، همان، حکمت ۹۱، ص ۱۱۲۹.

۲. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۲، ص ۷۶.

از دیدگاه اسلام، تقوای الهی مرکب راهواری است که صاحب خویش را به سر منزل سعادت می‌رساند. امیر مؤمنان علی علیه السلام در این باره می‌فرماید:

اَلَا وَ اِنَّ التَّقْوٰى مَطَايَا ذُلٍّ حِمْلٌ عَلَيْهَا اَهْلُهَا وَ اَعْطُوا اَزْمَتَهَا  
فَاَوْزَدَتْهُمْ الْجَنَّةَ.<sup>۱</sup>

آگاه باشید که تقوا مرکب‌های رامی است که اهلش بر آن سوار شده، زمام آن را به دست دارند و آنان را به بهشت خواهد رساند.

قرآن مجید این فرجام نیکو و سعادت‌مند را برای متقیان حتمی دانسته، می‌فرماید: «وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ» (توبه: ۳۶)؛ بدانید که خدا با متقیان است.»

این همراهی فیض و عنایت خاص الهی را نصیب انسان با تقوا می‌کند، به گونه‌ای که محبوب خدا می‌شود: «بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَ اتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» (آل عمران: ۷۶)؛ آری هر کس به عهدش وفا کند و تقوا را پیشه سازد، همانا خداوند متقیان را دوست دارد.»

و در نهایت، این تفضّل و محبت الهی متقی را در عالی‌ترین منزل سعادت جای می‌دهد، چنان‌که فرمود: «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ» (قمر: ۵۴-۵۵)؛ یقیناً، متقیان در باغ‌ها و نهرها [ی بهشتی] جای دارند، در جایگاه صدق، نزد پادشاه مقتدر.»

### ۳. آثار ارزشمند تقوا

در لابه‌لای روایات و آیات شریف قرآن، آثار گرانقدری برای عنصر تقوا شمرده شده که بر ارج و ارزش آن بسی افزوده است و نشان می‌دهد که

۱. نهج البلاغه، همان، خطبة ۱۶، ص ۶۷.

تقوا محرک خوبی‌ها و سرچشمه فضایل انسانی و سجایای اخلاقی است. شمارش همه آثار تقوا مجال دیگری می‌طلبد. تنها برای تذکار به برخی اشاره می‌کنیم:

۱. سبب شکستن بن بست‌های روحی، اجتماعی و حل مشکلات اقتصادی می‌شود؛<sup>۱</sup>
۲. به مؤمن، عزّت و سربلندی می‌بخشد؛<sup>۲</sup>
۳. در برابر وسوسه‌های شیطان، مصونیت ایجاد می‌کند؛<sup>۳</sup>
۴. برکات آسمانی را نازل می‌کند؛<sup>۴</sup>
۵. پیروزی و رستگاری به بار می‌آورد؛<sup>۵</sup>
۶. بصیرت و معیار تشخیص حق از باطل را ارزانی می‌دارد؛<sup>۶</sup>
۷. بخشش گناهان و پاداش بزرگ در پی دارد.<sup>۷</sup>

### مراقبه نفس

مراقبت آن است که انسان همیشه ظاهر و باطن خود را بنگرد، تا معصیت نکند و واجبات را ترک ننماید تا هنگام محاسبه مورد سرزنش و ندامت واقع شود.<sup>۸</sup>

۱. طلاق (۶۵)، آیات ۲-۴؛ نهج البلاغه، همان، خطبه ۱۳۰، ص ۴۰۳.

۲. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۶۷، ص ۲۸۵؛ محمدبن یعقوب کلینی، همان، ج ۲، ص ۶۷.

۳. اعراف (۷)، آیه ۲۰۱.

۴. اعراف (۷)، آیه ۹۶.

۵. مائده (۵)، آیه ۱۰۰.

۶. انفال (۸)، آیه ۲۹.

۷. طلاق (۶۵)، آیه ۵.

۸. ملا محمد مهدی نراقی، جامع السعادات، بیروت، اعلمی، ج ۳، ص ۸۹.

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «يَتَّبِعِي أَنْ يَكُونَ الرَّجُلُ مَهَيِّمِنًا عَلَى نَفْسِهِ، مُرَاقِبًا قَلْبَهُ، حَافِظًا لِسَانَهُ؛<sup>۱</sup> سزاوار است که انسان بر نفس خود مسلط باشد و قلب و زبانش را مراقبت نماید.»

### محاسبه نفس

محاسبه آن است که انسان در هر شبانه روز وقتی را معین کند تا در آن خود را حسابرسی کند و طاعات و معاصی خود را بسنجد<sup>۲</sup> و اگر دید معصیتی از او سرزده یا تقصیر کرده است از خداوند طلب بخشش کند و تصمیم بگیرد دیگر چنین کاری انجام ندهد.<sup>۳</sup>

امام صادق علیه السلام می فرماید:

إِذَا آوَيْتَ إِلَى فِرَاشِكَ فَانْظُرْ مَا سَلَكَتَ فِي بَطْنِكَ وَمَا كَسَبْتَ فِي يَوْمِكَ وَادْكُرْ أَنَّكَ مَيِّتٌ وَأَنَّ لَكَ مَعَادًا<sup>۴</sup>

وقتی در رختخواب قرار می گیری، ببین [در طول روز] چه خورده ای و چه به دست آورده ای و به یاد داشته باش که تو خواهی مرد و به سوی خدا باز خواهی گشت [و از تو در قیامت حسابرسی خواهد شد].

در روز قیامت، بندگان به دقت حسابرسی خواهند شد و هم وزن ذره ای از اعمال و اندیشه ها و نگاه ها مطالبه و بازخواست خواهند شد. خدای سبحان می فرماید:

۱. آقا جمال خوانساری، همان، ص ۷۹۷.

۲. ملا محمد مهدی نراقی، همان، ج ۳، ص ۸۹.

۳. محمد باقر مجلسی، همان، ص ۷۰.

۴. علی بن حسن طبرسی، مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار، نجف، المكتبة الحیدریة، ۱۳۸۵، ص ۸۹.

وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً وَ إِنْ كَانَ  
مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَ كَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ (انبیاء: ۴۷).

ما ترازوهای عدل را در روز قیامت برپا می کنیم. پس، به هیچ کس  
کمترین ستمی نمی شود و اگر به مقدار سنگینی یک دانه خردل [کار  
نیک و بدی] باشد، ما آن را حاضر می کنیم و کافی است که ما  
حساب کننده باشیم!

در آن روز، خداوند همه آنها را برمی انگیزد و از اعمالی که انجام داده اند با  
خبر می سازد، اعمالی که خداوند حساب آن را نگه داشته است و آنها  
فراموشش کردند و خداوند بر هر چیز شاهد و ناظر است!

و کتاب [کتابی که نامه اعمال همه انسان هاست] در آنجا گذارده می شود.  
پس، گنهکاران را می بینید که از آنچه در آن است ترسان و هراسان اند  
و می گویند: «ای وای بر ما! این چه کتابی است که هیچ عمل کوچک و بزرگی  
را فرونگذاشته مگر اینکه آن را به شمار آورده است؟! و [این در حالی است که]  
همه اعمال خود را حاضر می بیند و پروردگارت به هیچ کس ستم نمی کند.<sup>۲</sup>

در آن روز، مردم به صورت گروه های پراکنده [از قبرها] خارج می شوند  
تا اعمالشان به آنها نشان داده شود! پس، هر کس هم وزن ذره ای کار خیر  
انجام دهد آن را می بیند و هر کس هم وزن ذره ای کار بد کرده باشد  
آن را می بیند!<sup>۳</sup>

۱. يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا أَمْثِلُوا أَصْحَابُ اللَّهِ وَ نَسُوهُ وَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ. (مجادله: ۶)
۲. وَ وَضَعَ الْكِتَابَ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَ يَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَ وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَ لَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا. (كهف: ۴۹)
۳. يَوْمَئِذٍ يُصْدِرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لَّيْرُوا أَعْمَالَهُمْ فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ. (زلزال: ۸-۶)

روزی که هر کس، آنچه را از کار نیک انجام داده حاضر می‌بیند و آرزو می‌کند میان او و آنچه از اعمال بد انجام داده فاصله زمانی زیادی باشد. خداوند شما را از [نافرمانی] خودش بر حذر می‌دارد و [در عین حال،] خدا نسبت به همه بندگان مهربان است.<sup>۱</sup>

سپس، به هر کس آنچه را فراهم کرده [و انجام داده] است به طور کامل داده می‌شود و [به همین دلیل] به آنها ستم نخواهد شد، چرا که محصول اعمال خود را خواهند دید.<sup>۲</sup>

و می‌فرماید:

فَوَرَّبُّكَ لَتَسْتَئِنَّهُمْ أَجْمَعِينَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ (حجر: ۹۲-۹۳).

به پروردگارت سوگند، [در قیامت] از همه آنها سؤال خواهیم کرد، از آنچه عمل می‌کردند.

هر که نفس خود را محاسبه نکند حسرت و ندامتش دائمی و درنگ و توقفش در قیامت طولانی خواهد شد و کارهای بدش او را به خواری و رسوایی می‌کشاند.<sup>۳</sup>

امام صادق علیه السلام فرمودند:

کسی که هول‌ها و سختی‌های رستاخیز را می‌داند و به دل مشاهده می‌کند که در پیشگاه پروردگار جبار ایستاده و خداوند او را مورد خطاب قرار داده، و از جریان‌ها و اعمال گذشته بازخواست می‌کند، چنان عمل می‌کند و خود را

۱. يَوْمَ تَجِدُ كُلَّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا. (آل عمران: ۳۰)

۲. ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ. (بقره: ۲۸۱؛ آل عمران: ۱۶۱)

۳. ر.ک. ملا محمد مهدی نراقی، همان، ج ۳، ص ۹۰-۹۳.

به محاسبه می کشد که گویی قیامت برپاست و در پهنه قیامت فراخوانده شده است و در صحنه آن از او سؤال می کنند.<sup>۱</sup>

و در بعضی از روایات آمده است: «سزاوار است که خردمند چهار ساعت داشته باشد: ساعتی که در آن به محاسبه نفس خویش پردازد...».<sup>۲</sup>

### نتایج محاسبه نفس

بر اثر محاسبه، انسان با وضعیت خود آشنایی شود و چنانچه ضعف و نقصی مشاهده کند درصدد اصلاح آن برمی آید. علی علیه السلام می فرماید: «ثَمَرَةُ الْمَحَاسِبَةِ صَلَاحُ النَّفْسِ»<sup>۳</sup> نتیجه محاسبه اصلاح شدن نفس انسان است.

کسی که قبل از محاسبه به حساب خود رسیدگی کند، در قیامت حساب او آسان و هنگام سؤال، جوابش حاضر است و بازگشت و عاقبتش نیکوست، اما اگر کسی خود را حسابرسی نکند، حسرت های او مدام و توقفش در صحنه های قیامت طولانی خواهد بود و گناهانش او را به سوی عذاب و بدبختی رهبری خواهد کرد.<sup>۴</sup>

۱. لَوْ لَمْ يَكُنْ لِلْحِسَابِ مَهْلَةٌ إِلَّا حَيَاءُ الْعَرَضِ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى وَفَضِيحَةُ هَتِكِ السِّرِّ عَلَى الْمُخْفِيَاتِ لَحَقَّ لِلْمَرْءِ أَنْ لَا يَهْطُ مِنْ رُءُوسِ الْجِبَالِ وَلَا يَأْوِي إِلَى عُمُرَانَ وَلَا يَأْكُلُ وَلَا يَشْرَبُ وَلَا يَنَامُ إِلَّا عَنِ اضْطِرَّارٍ مُتَّصِلٍ بِالتَّلَفِ وَمِثْلُ ذَلِكَ يَفْعَلُ مَنْ يَرَى الْقِيَامَةَ بِأَهْوَالِهَا وَشِدَائِدَهَا قَائِمَةً فِي كُلِّ نَفْسٍ وَ يُعَايِنُ بِالْقَلْبِ بِالْوُفُوفِ بَيْنَ يَدَيِ الْجَبَّارِ حِينَئِذٍ يَأْخُذُ نَفْسَهُ بِالْمَحَاسِبِ كَأَنَّهُ إِلَى عَرَصَاتِهَا مَدْعُوٌّ وَفِي عَمَرَاتِهَا مَسْتَوَّلٌ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ. (منسوب به امام صادق علیه السلام، مصباح الشریعه، بیروت، اعلمی، ۱۴۰۰ق، ص ۸۵)

۲. محمد فیض کاشانی، الوافی، اصفهان، کتابخانه امام امیر المؤمنین علی علیه السلام، ۱۴۰۶ق، ج ۴، ص ۳۱۱.

۳. حسین نوری، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۸ق، ج ۱۲، ص ۱۵۴.

۴. محمد فیض کاشانی، المحجة البيضاء، مؤسسة النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۷ق، ج ۸، ص ۱۵۰.

ابونعمان عجلای از حضرت باقر علیه السلام روایت می کند که فرمودند:

ای ابانعمان! مردم تو را از خودت غافل نکنند و گولت نزنند، زیرا نتیجه کردارت به خودت رسد نه به آنان و روز خود را به چنین و چنان [یعنی سخنان بیهوده] به پایان مبر، زیرا همراه تو کسی است که کردار تو را به حسابت نگهداری می کند، و نیکی کن، زیرا من برای تدارک و جبران گناه پیشین چیزی بهتر و شتابان تر از کردار نیکی که تازه باشد ندیده‌ام.<sup>۱</sup>

## پیام‌ها

۱. ایمان زمینه تقوا، و شرط ثمر بخشی ایمان داشتن تقوا است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا»؛
۲. به امید کار خیر و ارثان نباشیم؛ هر کس به فکر قیامت خود باشد: «وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ»؛
۳. در آنچه به عنوان عمل صالح ذخیره می کنیم دقت کنیم: «وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ»؛
۴. محاسبه نفس لازم است: «وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ»؛
۵. اگر امروز دقت نکنیم، دقت فردا سبب شرمندگی خواهد بود: «يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا»؛
۶. قیامت نزدیک است: «لِغَدٍ»؛
۷. آینده‌نگری و عاقبت‌اندیشی لازمه ایمان است: «مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ»؛
۸. تقوا زمینه محاسبه نفس، و محاسبه نفس سبب رشد و تقویت تقواست: (حشر: ۱۸) [«وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ» میان دو «اتَّقُوا اللَّهَ» قرار گرفته است]؛

۱. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۲، ص ۴۵۴.



۹. هیچ کس در هیچ مرحله‌ای خود را ایمن نداند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ ... وَاتَّقُوا اللَّهَ»؛

۱۰. ایمان به خبیر بودن خداوند عامل تقوا است: «وَاتَّقُوا اللَّهَ ... إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ».

## واژه‌های مهم

واژه	معنا	تجزیه	ترکیب
غد	فردا	اسم	مجرور به حرف جر
قَدَمْتُ	پیش فرستاد	فعل ماضی باب تفعیل	صله
خَبِيرٌ	آگاه	صفت مشبّهه	خبرِ اِنَّ و مرفوع

## یادآوری صرف و نحو، مضارع مجزوم

حروف جازمه فقط اعراب فعل را تغییر نمی دهند، بلکه در معنای آن نیز تغییر ایجاد می کنند.

**لام امر:** برای ساختن فعل امر از صیغه‌های غایب و متکلم استفاده می شود.  
لام امر معنای فعل را به مضارع التزامی تغییر می دهد: یعبدون (عبادت می کنند)، لیعبدوا (باید عبادت کنند).

**لای نهی:** بر سر صیغه‌های مخاطب می آید و معنای نهی می دهد: لا تحزن (ناراحت نباش)؛ لا تشرك بالله.

**توجه.** صیغه‌های امر و نهی نسبت به مقام بالاتر درخواست و دعا می باشند، مانند «رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا».

«لَمْ» معنای فعل مضارع را به ماضی ساده منفی تبدیل می کند: تُؤْمِنُونَ: ایمان می آورید؛ لَمْ تُؤْمِنُوا: ایمان نیاوردید.

«لَمَّا» معنای فعل مضارع را به ماضی نقلی منفی تبدیل می کند: لَمَّا تَوَمَّنُوا:

ایمان نیاورده اید.

البته، در لَمَّا امید حصول می رود. <sup>۱</sup> از این رو، در ترجمه های فارسی از واژه «هنوز» کمک گرفته می شود، مانند «وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ (حجرات: ۱۴)؛ ایمان در قلب های تان هنوز وارد نشده است [انتظار حصول ایمان در آینده وجود دارد].

### تمرین

در عبارت های قرآنی زیر فعل های مضارع مجزوم را مشخص و جمله را ترجمه کنید.

– «وَلْتَنْتَظِرْ نَفْسُ مَا قَدَمَتْ لِغَدٍ» (حشر: ۱۸).

– «أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (بقره: ۱۰۶).

– «أَلَمْ تَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ» (شرح: ۱).

– «وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (جمعه: ۳).

---

۱. فرق لم بalmā این است که لم نفی ماضی را به طور اطلاق افاده می کند، در حالی که لَمَّا استمرار نفی ماضی را تا زمان حال می رساند و به همین سبب گفته اند: لم لنفی فعل و لَمَّا لنفی قد فعل. فرق دیگر آنکه معمول لَمَّا ممکن است حذف شود. مانند: ندم زید و لَمَّا، که اصل آن لَمَّا ینفعه بوده است. به خلاف لم که در آن حذف معمول جایز نیست.

## درس چهاردهم

### معرفت نفس

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ  
الْفَاسِقُونَ (حشر: ۱۹).

و همچون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خدا نیز آنها را به  
خود فراموشی گرفتار کرد؛ آنها فاسقان اند.

### محتوای کلی آیه

این آیه شریفه به منزله تأکیدی برای مضمون آیه پیشین است. گویا فرموده:  
برای روز حساب و جزا عمل صالح از پیش بفرستید، عملی که جان‌هایتان با آن  
زنده شود، و زنده‌ار! زندگی خود را در آن روز فراموش نکنید.<sup>۱</sup> به عبارت دیگر،  
تأکید بر یاد خدا کرده است.

اصولاً خمیرمایه تقوا دو چیز است: یاد خدا، یعنی توجه به مراقبت  
دائمی الله و حضور او در همه جا و همه حال، و توجه به دادگاه عدل خداوند  
و نامه اعمالی که هیچ کار صغیر و کبیری وجود ندارد مگر اینکه در آن  
ثبت می‌شود. به همین دلیل، توجه به این دو اصل (مبدأ و معاد) سرلوحه

---

۱. سید محمدحسین طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، همان، ص ۳۷۸.

برنامه‌های تربیتی انبیا و اولیا قرار داشته، تأثیر آن در پاک‌سازی فرد و اجتماع چشمگیر است.<sup>۱</sup>

## تفسیر

واژه «نسیان»، مصدر فعل «نسوا»، به معنای زایل شدن صورت معلوم از صفحه خاطر است. این معنای اصلی نسیان است، ولی در کاربرد آن توسعه دادند و در مطلق روگردانی از چیزی که پیش تر مورد توجه بوده نیز استعمال کردند. در آیه شریفه «وَقِيلَ الْيَوْمَ نَنْسَاكُمْ كَمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّنْ نَّاصِرِينَ» (جاثیه: ۳۴)؛ [و گفته می شود: امروز ما شما را فراموش می کنیم، همان طور که شما در دنیا دیدار امروزتان را فراموش کرده بودید. در نتیجه، منزلگاهتان آتش است و از یاوران هیچ قسم یآوری نخواهید داشت.] نسیان در معنای دوم استعمال شده است،<sup>۲</sup> چون فراموشی واقعی از جانب خدا محال است و منظور از این فراموشی همین است که شما که مخلوق ما و مورد توجه ما بودید امروز دیگر از شما رو برمی گردانیم.

این آیه ظاهراً نظر به منافقان دارد یا یهود بنی نضیر و یا هر دو. نظیر همین معنا در آیه ۶۷ سوره توبه درباره منافقان آمده است، آنجا که می فرماید: «الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ؛ مردان و زنان منافق همه از یک گروه اند. آنها امر به منکر و نهی از معروف می کنند و دست ها را از انفاق و بخشش می بندند. [آنها] خدا را فراموش کردند؛ خدا نیز آنها را [از رحمتش] فراموش کرده [است]. منافقان قطعاً فاسق اند.»<sup>۳</sup>

۱. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، همان، ص ۵۴۰.

۲. سید محمد حسین طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، همان، ص ۳۷۷.

۳. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، همان، ص ۵۴۲.

## خودفرااموشی

انسان از دو «خود» برخوردار است که در واقع عبارت از دو درجه از نفس اوست: درجه عالی که همان مرتبه حیات انسانی است و درجه دانی که عبارت از مرتبه حیات حیوانی اوست. بسیاری از انسان‌ها «خودانسانی» را فراموش کرده تنها به فکر «خودحیوانی» اند. قرآن کریم در این باره در آیات مربوط به جنگ و جهاد در راه خدا می‌فرماید که گروهی تنها به فکر خود هستند، یعنی روح اصلی و انسانی را فراموش کرده، خودحیوانی را به یاد دارند: «... و طائفة قد أهتمهم أنفسهم يظنون بالله غير الحق...» (آل عمران: ۱۵۴). اهل معنا نیز درباره کسی که تنها به فکر خوردن و پوشیدن و خوابیدن است می‌گویند: چنین کسی هنوز به مرحله حیوانی نرسیده، چه رسد به حیات انسانی؛ او گیاه خوبی است، زیرا به خوبی می‌خورد، می‌روید و سرسبز می‌شود. تغذیه، تنمیه، تولید و دیگر هیچ.

## خدا فراموشی سبب خودفرااموشی

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ»

آیه به‌طور واضح و آشکار می‌گوید: همچون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند، زیرا خدا فراموشی خود فراموشی را به دنبال دارد. به عبارت دیگر، فراموش کردن خدا سبب خود فراموشی می‌شود. دلیل آن نیز روشن است: از یک سو، فراموشی پروردگار سبب می‌شود که انسان در لذات مادی و شهوات حیوانی فرو رود و هدف آفرینش خود را به دست فراموشی بسپارد و، در نتیجه، از ذخیره لازم برای فردای قیامت غافل بماند.<sup>۱</sup> و از سوی دیگر، وقتی انسان خدا را فراموش کرد اسماء حسنا و صفات علیای او را که صفات ذاتی انسان با آن ارتباط مستقیم دارد نیز فراموش می‌کند، یعنی فقر و حاجت ذاتی خود را از یاد می‌برد.

۱. همان.

قهر انسان نفس خود را مستقل در هستی می‌پندارد و به خیالش چنین می‌رسد که حیات و قدرت و علم و دیگر کمالاتی که در خود سراغ دارد از خودش است، و نیز دیگر اسباب طبیعی عالم را صاحب استقلال در تأثیر می‌پندارد و خیال می‌کند که این خود آنهاست که یا تأثیر می‌گذارند یا متأثر می‌شوند. اینجاست که بر نفس خود اعتماد می‌کند. پس، خدا فراموش می‌شود. در نتیجه، خود فراموشی پدید می‌آید، با اینکه باید بر پروردگارش اعتماد کرده، امیدوار به او و ترسان از او باشد.

در این تعبیر، اشاره‌ای هم به سرنوشت یهودیانی شده که قبل از این آیه سرگذشتشان را بیان کرده بود، یعنی یهودیان بنی‌نضیر و بنی‌قینقاع، و نیز منافقینی که حالشان در دشمنی و مخالفت با خدا و رسولش حال همان یهودیان بود.

از این رو، فرمود: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ» و دنبالش به عنوان نتیجه‌گیری فرمود: «فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ» که در حقیقت نتیجه‌گیری مسبب است از سبب. آنگاه دنبالش فرمود: «وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» و با این جمله، راهنمایی کرد بر اینکه چنین کسانی فاسقان حقیقی‌اند، یعنی از زیّ عبودیت خارج‌اند.

این آیه شریفه، هر چند از فراموش کردن خدای تعالی نهی کرده و فراموش کردن خویشتن را فرع آن و نتیجه آن دانسته، از آنجا که آیه در سیاق آیه قبلی واقع شده، با سیاقش دلالت می‌کند بر امر به ذکر خدا و مراقبت او. ساده‌تر بگویم: لفظ آیه از فراموش کردن خدا نهی می‌کند، ولی اسلوب سخن ما را به ذکر خدا امر می‌کند.<sup>۱</sup>

### پیامد خود فراموشی

اصولاً خود فراموشی ارزش‌ها و استعدادها و لیاقت‌های ذاتی انسان را، که خدا در وجود او نهفته و از بقیه مخلوقات ممتازش ساخته، از بین می‌برد

۱. سید محمدحسین طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، همان، ص ۳۷۸-۳۷۹.

و این مساوی با فراموش کردن انسانیت خویش است. اینها همه عامل اصلی فسق و فجور بلکه مصداق فسق و خروج از طاعت خداست. بدین سبب، در پایان آیه می‌فرماید: «چنین افراد فراموش کار فاسق‌اند؛ **أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ**».<sup>۱</sup>

## نکته‌ها

برخی<sup>۲</sup> در تفسیر این آیه به نکات زیر اشاره کرده‌اند که درخور توجه است:

– مصداق روشن کسانی که خداوند را فراموش کردند منافقان‌اند. در آیه ۶۷ سوره توبه درباره منافقان می‌خوانیم: «**نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ**». البته، خداوند فراموش‌کار نیست، بلکه لطف خود را از آنان باز می‌دارد: «**وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا**» (مریم: ۶۴)؛

– غفلت خطرناک‌ترین آفت انسان است. قرآن می‌فرماید: گروهی از مردم از چهارپایان بدترند، زیرا غافل‌اند: «**أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ** **أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ**» (اعراف: ۱۷۹). بنابراین، غفلت از خدا: «**نَسُوا اللَّهَ**» (توبه: ۶۷)، غفلت از قیامت: «**نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ**» (ص: ۲۶) و غفلت از آیات الهی: «**أَتُكَّ آيَاتُنَا فَنَسِيَتْهَا**» (طه: ۱۲۶) سبب سقوط انسان به مرحله‌ای پست‌تر از حیوانیت می‌شود؛

– کسی که خدا را فراموش می‌کند، قهراً فردی سردرگم، بی‌رهبر، بی‌هدف، بی‌قانون و غرق در شهوات می‌شود که تمام هدف‌ها و عملکردش سلیقه‌ای و مطابق تمایلات و هوس‌های خودش است. این بزرگ‌ترین خطر برای انسان است؛

۱. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، همان، ص ۵۴۱.

۲. محسن قرائتی، تفسیر نور، تهران، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، ۱۳۸۳، ص ۵۶۱.

- کسی که لطف او را فراموش کند مأیوس شده، به بن بست می رسد؛  
- کسی که عفو او را فراموش کند خود را اصلاح پذیر نمی بیند و دست  
به هر کاری می زند؛  
- کسی که رهبران الهی را فراموش کند دنبال هر طاعوتی می رود  
و فاسد می شود؛  
- کسی که قانون او را فراموش کند هر روز به سراغ صدایی می رود  
و سردرگم می شود؛  
- کسی که راه او را فراموش کند در میان صدها راه دیگر گنج شده  
و به بیراهه می رود؛  
- کسی که اولیای او را فراموش کند دوستان ناباب او را به بازی می گیرند؛  
- کسی که نعمت های خدا را فراموش کند چاپلوس دیگران می شود؛  
- کسی که خدا را فراموش کند قهراً اهداف حکیمانه پروردگار درباره  
آفرینش انسان را فراموش خواهد کرد و هر که هدف خلقتش را فراموش کند،  
عمر، سرمایه و استعدادش را هدر می دهد؛  
- انسان فطرتاً خداشناس است و فراموشی عارض بر او می شود. واژه «نسیان»  
در موردی به کار می رود که پیش از آن علم و توجه وجود داشته است.<sup>۱</sup>

## پیام ها

۱. مؤمنان در معرض غفلت از یاد خدا هستند و نیاز به هشدار دارند: «يَا أَيُّهَا  
الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ ... وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ»؛
۲. گام اول سقوط از خود انسان است؛ خودفراموشی کیفر الهی است:  
«نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ»؛

---

۱. حشر (۵۹)، آیه ۱۹.



۳. کَیْفَرُ الْهٰی مُتَنَاسِبٌ بِاَعْمَلٍ اَسْت: «تَسُوْا اللّٰهَ فَانْسَاھُمْ اَنْفُسَهُمْ»؛
۴. گناه و انحراف ثمره غفلت از یاد خداست: «تَسُوْا اللّٰهَ فَانْسَاھُمْ اَنْفُسَهُمْ اُولٰٓئِكَ هُمُ الْفٰسِقُوْنَ».

### واژه‌های مهم

واژه	معنا	تجزیه	ترکیب
تَسُوْا	فراموش کردند	فعل ماضی	صله
اَنْسٰی	فراموشانید	فعل ماضی باب افعال	جمله جواب
فَاسِقُوْنَ	گمراهان	اسم فاعل جمع مذکر	خبر و مرفوع

### یادآوری صرف و نحو، موصول

گروه دیگری از مبنیات موصولات می‌باشند. واژگانی نظیر «الَّذِي» (کسی که)، «الَّذِينَ» (کسانی که)، ... «موصول» اند. جمله‌ای که پس از موصول برای تکمیل و یا توضیح آن می‌آید «صله» گویند. اسم‌های موصول دو گونه‌اند: خاص و مشترک (عام).

#### ۱. موصول خاص

اسم‌های موصولی که مفرد، مثنی، جمع، مذکر و مؤنث آنها متفاوت است:

موصول خاص	مذکر	مؤنث	معنا
مفرد	الَّذِي	الَّتِي	کسی که
مثنی	الَّذَانِ، الذَّيْنِ	الَّتَانِ، اللَّتَيْنِ	کسانی که (دو نفر)
جمع	الَّذِينَ	اللَّاتِي	کسانی که (بیش از دو نفر)

## ۲. موصول مشترک

«مَنْ» (کسی که) و «ما» (چیزی که) موصول مشترک می باشند.

به دلیل مشترک و یکسان بودن آن دو برای مفرد، مثنی، جمع، مذکر و مؤنث موصول مشترک گفته می شود. «مَنْ» برای صاحبان عقل و «ما» برای حیوانات و اشیاء به کار می روند.

## تمرین

در عبارت های قرآنی زیر، کلمات موصول (خاص و مشترک) را مشخص و جمله را ترجمه کنید.

– «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ» (حشر: ۱۹).

– «لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» (بقره: ۲۸۴).

– «لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ

حَكِيم» (بقره: ۲۲۸).

– «إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (اعراف: ۱۵۸)

درس پانزدهم

## دوزخیان و بهشتیان

لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ  
الْفَائِزُونَ (حشر: ۲۰).

هرگز دوزخیان و بهشتیان یکسان نیستند؛ اصحاب بهشت رستگار و پیروزند!

### محتوای کلی آیه

پس از بیان دو گروه مؤمنان با تقوا و توجه به مبدأ و معاد، و سخن از گروه فراموش کاران خدا که گرفتار خود فراموشی شده‌اند، در این آیه، به مقایسه این دو گروه پرداخته، می‌فرماید: «اصحاب دوزخ و اصحاب بهشت یکسان نیستند؛ لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ».

### تفسیر

سیاق آیه شهادت می‌دهد به اینکه مراد از «اصحاب نار» همان کسانی هستند که خدا را از یاد برده‌اند. و مراد از «اصحاب جنت» کسانی هستند که به یاد خدا و مراقب رفتار خویش اند.<sup>۱</sup>

---

۱. سید محمدحسین طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، همان، ص ۳۷۹.

واژه «فوز» به معنای دست یافتن به خیر با حصول سلامت است.<sup>۱</sup> همچنان که این دو گروه در صفات خود در دنیا تفاوت دارند در آخرت نیز سرنوشتشان متفاوت است.<sup>۲</sup> خط این دو گروه در همه جا و همه چیز<sup>۳</sup> از هم جداست: یکی به یاد خدا و قیامت و احیای ارزش های والای انسانی و اندوختن ذخایر برای زندگی جاویدان است و دیگری غرق شهوات و لذات مادی و گرفتار فراموشی همه چیز و اسیر هوا و هوس.<sup>۴</sup> این آیه شریفه حجتی تمام بر این معنا اقامه می کند که بر هر کس واجب است به دسته یادآوران خدا و مراقبان اعمال پیوندد، نه به آنهایی که خدا را فراموش کردند، چون تنها ایشان رستگارانند، نه دیگران.<sup>۵</sup> ظاهراً با نگاه به مفهوم این آیه است که از پیامبر خدا ﷺ در فضیلت خواندن سوره حشر آمده است: «هر کس این سوره را بخواند از حزب خداست که رستگاران اند.»<sup>۶</sup>

## ویژگی دوزخیان

قرآن مجید<sup>۷</sup> برخی از اوصاف دوزخ را چنین بیان می فرماید:

۱. راغب اصفهانی، همان، ماده «فوز».
۲. گروه نویسندگان، همان، ص ۳۰۲.
۳. حذف متعلق «لا یستوی» دلیل بر عموم است.
۴. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، همان، ص ۵۴۲.
۵. سید محمد حسین طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، همان، ص ۳۸۰.
۶. عبدعلی بن جمعه العروسی الحویزی، همان، ج ۵، ص ۲۷۱؛ محمد بن علی ابن بابویه، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، قم، دار الشریف الرضی، ۱۴۰۶ق، ص ۲۰۹.
۷. عبدالله جوادی آملی، معاد در قرآن، قم، اسراء، ۱۳۸۸، ج ۵، ص ۳۷۳-۳۷۵.

إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابٍ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ لَا يَفْتَرُّ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ  
وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ. (زخرف: ۷۴-۷۶)

قطعاً مجرمان در عذاب جهنم ماندگارند. عذاب از آنان تخفیف نمی‌یابد و آنان در آنجا نومیدند و مابیه ایشان ستم نکردیم، بلکه خود ستمکار بودند.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَارًا كَلَّمَا نَضِجَتْ  
جُلُودُهُمْ بِدَلَّتْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ  
عَزِيزًا حَكِيمًا. (نساء: ۵۶)

آنان که به آیات و نشانه‌های ما [یعنی به پیامبر اکرم ﷺ و قرآن کریم] نگرویدند به زودی آنان را در آتشی اندازیم که چون پوست‌هاشان سوخته شود آنها را تبدیل به پوست‌های دیگر کنیم، تا آنکه عذاب و بدبختی را بچشند.

شخصی از امام صادق (ع) چگونگی تبدیل پوست دیگری به جای پوست‌های سوخته‌شده را پرسید. حضرت (ع) فرمودند: «أَرَأَيْتَ لَوْ أَخَذْتَ لَبَنَةً فَكَسَرْتَهَا وَصَبَرْتَهَا تَرَابًا ثُمَّ ضَرَبْتَهَا فِي الْقَالِبِ أَهَى الَّتِي كَانَتْ، إِنَّمَا هِيَ ذَلِكَ وَحَدَّثَ تَغْيِيرَ آخِرِ وَالْأَوَّلِ وَاحِدٌ؛<sup>۱</sup> اگر خشتی را گرفته بشکنی و آن را خاک سازی و سپس در قالب قرار داده و خشت دیگری سازی، آیا می‌پنداری این همان خشت است؟ آری، این همان خشت است و تغییری در آن پدید آمده ولی اصل هر دو خشت یکی است. براساس سخن امام صادق (ع)، مایه اصلی تغییر نکرده، جز اینکه حق تعالی با وحدت روح و حفظ تشخص آن از همان ماده و بدنی که با آن معصیت کرده پوست جدیدی آفریده که عذاب را از نو بچشد.

۱. عبدعلی بن جمعه العروسی الحویزی، همان، ج ۱، ص ۴۹۴.

## ویژگی بهشتیان

قرآن کریم<sup>۱</sup> در مقام ترسیم چهره و ویژگی های بهشت و بهشتیان آیات فراوانی را اختصاص داده است:

– فرشتگان بر بهشتیان وارد می شوند و سلام و تحیت می گویند؛<sup>۲</sup>

– لباس آنان از حریر و پرنیان است؛

– بر تخت ها تکیه زده، نه آفتاب سوزان می بینند و نه سرما؛

– سایه درختان بهشتی بر سر بهشتیان و میوه هایش در دسترس آنان است؛

– ساقیان زیبارو و حوریان با جام های سیمین و بلورین بر آنان دور می زنند؛

– شراب هایی می نوشند که طعمش چون زنجبیل، و عطر آگین است؛

– لباسشان از دیبا و دست بند هایشان نقره فام است؛

– ساقی شرابشان پروردگار و شرابشان طاهر و پاک است؛<sup>۳</sup>

– در رخسارشان شادمانی نعمت های بهشتی پدیدار است؛

– شرابشان ناب و سر به مهر و دست نخورده است.

## راه رستگاری

بررسی همه اسباب و اوصافی که سبب رستگاری و ورود به بهشت می شود در خور دقت و تأمل است. در این مقام، به تناسب بحث به برخی از موارد اشاره می شود.

### ۱. ایمان و عمل صالح

ایمان بایسته و کردار شایسته شمار زیادی از آیات قرآن را به خود اختصاص داده که در این بحث نقش کلیدی دارد؛<sup>۴</sup>

---

۱. ر.ک. عبدالله جوادی آملی، معاد در قرآن، همان، ص ۲۳۰-۲۳۲.

۲. ر.ع (۱۳)، آیه ۲۳.

۳. دهر (۷۶)، آیات ۱۲-۲۱.

۴. عبدالله جوادی آملی، معاد در قرآن، همان، ص ۲۵۰.

وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ. (بقره: ۲۵)

به آنان که ایمان آورده و کردار شایسته دارند مژده بده که همانا برایشان باغ‌هایی است که زیر آنها نهرها جاری است.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ. (بقره: ۸۲)

چنین کسانی اهل بهشت‌اند و در آن جاودانه خواهند بود.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ. (بروج: ۱۱)

## ۲. تقوا

قرآن به صورت اصل کلی می‌فرماید که خدای سبحان تنها عمل با تقوا را می‌پذیرد: «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» (مائده: ۲۷).

تقوا<sup>۱</sup> وصف پارسایان است و، درواقع، از ایمان و عمل صالح جدا نیست؛ تقوای الهی بیشترین کرامت و صفتی است که پیام و مژده بهشت را به همراه دارد و آیات فراوانی در این باره نازل شده است:

لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا (آل عمران: ۱۵).

---

۱. تقوا عبارت است از چیزی که انسان در پرتو آن از خطر گناه حفظ شود، مانند پناهگاه، سپر، دژ و حصار. گویا انسان با تقوا جان خود را از شر گناه و هر چیزی که به دین او زیان بخش باشد در پناه سپر و حصار دین حفظ کرده است. تقوا در سایه ترک منهیات است و تمام و کمال آن به ترک برخی مباحات فراهم می‌آید، چرا که تقوای کامل سبب اشتغال به واجب و مستحب می‌شود و فرصتی برای صرف وقت به امور غیر راجح باقی نمی‌گذارد.

برای آنان که تقوا پیشه کنند نزد خدا باغ‌های بهشتی است که زیر درختان آن نهرها جاری است.

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَاهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ (مائده: ۶۵).

اگر اهل کتاب ایمان بیاورند و تقوا پیشه سازند، ما از گناهشان در می‌گذریم و به باغ‌های بهشت پر نعمت داخل می‌سازیم.

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أُكُلُهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ (رعد: ۳۵).

بهشتی که به پرهیزکاران وعده داده شده چنان است که نهرها زیر درختانش جاری است و خوردنی‌های آن همیشگی و سایه آن برقرار است. این بهشت سرانجام کار تقوای پیشگان و آتش سرانجام و تتمه کار کافران است.

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ (حجر: ۴۵).

پارسایان در باغ‌های بهشت و کنار چشمه‌های جاری خواهند بود.

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُقْتَدِرٍ (قمر: ۵۴-۵۵).

اهل تقوا تحقیقاً در باغ‌ها و کنار نهراهای بهشت ابد منزل‌گزینند و در منزل‌گاه صدق و حقیقت نزد خداوند عزت و سلطنت جاودانی در نعمت‌اند.<sup>۱</sup>

---

۱. امام صادق علیه السلام بعد از یادآوری تقوا و اینکه در محور تقوا هر عبادت شایسته گرد می‌آید و به وسیله تقوا هر کسی که به درجات بالا خواهد برسد می‌رسد و به سبب تقوا، خواهان زندگی پاک و پاکیزه به آن دست می‌یابد، و به واسطه تقوا می‌توان به انس همیشگی با خدا رسید، به این آیه کریمه استناد فرمود. (العروسی الحویزی، تفسیر نورالتقلین، ج ۵، ص ۱۸۶؛ ر.ک. عبدالله جوادی آملی، معاد در قرآن، همان، ص ۲۵۱-۲۵۴)



### ۳. پیروی از خدا و رسول ﷺ

وَمَنْ يَطْعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَدْخُلْهُ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يَدْخُلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ (نساء: ۱۳-۱۴).

هر کس پیرو فرمان خدا و رسول خدا باشد وی را در بهشت‌هایی درآورد که زیر درختانش نه‌رها جاری و آنجا جایگاه همیشگی فرمانبرداران خواهد بود. این است سعادت و پیروزی بزرگ؛ بدیهی است هر کس نافرمانی خدا و رسول کند و از حدود احکام خداوند تجاوز کند او را به آتشی درافکند که همیشه در آن معذب است، و برای او عذاب خوارکننده و ذلت‌دهنده خواهد بود.

وَمَنْ يَطْعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَدْخُلْهُ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَنْ يَتَوَلَّ يَعَذَّبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا. (فتح: ۱۷).

کسی که فرمانبردار خدا و پیامبرش باشد، خداوند او را در بهشتی داخل گرداند که از زیر درختان باغ‌های آن نه‌رها جاری است و کسی که از فرمان و دستور خدا و گرداند او را به عذاب دردناکی شکنجه دهد.<sup>۱</sup>

### ۴. ولایت‌پذیری

ولایت‌پذیری اولوالامر نیز با هدف پیروی از خدا و رسول است، چنان‌که می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء: ۵۹)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید».

امام باقر (ع) می‌فرماید:

۱. همان، ص ۲۵۵.

لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَامَ لَيْلَهُ وَصَامَ نَهَارَهُ وَتَصَدَّقَ بِجَمِيعِ مَالِهِ وَحَجَّ جَمِيعَ دَهْرِهِ وَلَمْ يَعْرِفْ وَلَايَةَ وَلِيِّ اللَّهِ فَيَوِّدَ إِلَيْهِ وَيَكُونَ جَمِيعُ أَعْمَالِهِ بِدَلَالَتِهِ إِلَيْهِ مَا كَانَ لَهُ عَلَى اللَّهِ حَقٌّ فِي ثَوَابِهِ أَبَدًا.<sup>۱</sup>

اگر مسلمانی تمام شب‌ها شب‌زنده‌داری کند و تمام روزها [غیر از عید فطر و قربان که روزه آن حرام است] روزه‌داری نماید و تنها به پرداخت وجوه شرعیه واجب اکتفا نکند، بلکه تمام اموال و سرمایه‌اش را در راه خدا صدقه بدهد و در تمام طول عمرش هر ساله به حج برود، ولی اهل ولایت نباشد و ولی‌الله را نشناسد تا ولایتش را گردن نهد و اعمالش را طبق دستور او انجام دهد، چنین مسلمانی هرگز انتظار ثواب و پاداش الهی را نداشته باشد.

## ۵. صداقت و راستی

راستی، راست‌کرداری و راست‌گفتاری از صفات پسندیده، برجسته و بی‌شک از اسباب ورود به بهشت است. خدای سبحان در این باره می‌فرماید: «هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (مائده: ۱۱۹)؛ این روزی است که راست‌گویان را راستی سود می‌بخشد. برای آنان بهشت‌هایی است که از زیر درختانش نهرها جاری است و در آن به نعمت ابدی متنعم‌اند. خداوند از آنان خشنود و آنان هم از خداوند خرسندند. این است پیروزی و سعادت بزرگ.<sup>۲</sup>

۱. احمد بن محمد بن خالد برقی، المحاسن، تصحیح جلال الدین محدث، قم، دار الکتب الإسلامية،

۱۳۷۱، ج ۱، ص ۲۸۷؛ محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۲، ص ۱۹.

۲. عبدالله جوادی آملی، معاد در قرآن، همان، ص ۲۵۴.

## ۶. اقامه نماز

قرآن برپادارندگان نماز را از زمره بهشتیان برشمرده است، چنان که می فرماید: «وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ أُولَئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْرَمُونَ» (معارج: ۳۴-۳۵)؛ آنان که نماز خود را پاس می دارند در باغ های بهشت با عزّت و احترام در نعمت هستند.<sup>۱</sup>

احسان و نیکوکاری، صبر و شکیبایی، انفاق، اخلاص و نیایش نیز از اموری اند که سبب رستگاری و ورود به بهشت می شوند.<sup>۲</sup>

## پیام ها

۱. دوزخیان و بهشتیان یکسان نیستند: «لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ»
۲. تنها اصحاب بهشت رستگار و پیروزند: «أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ».

## واژه های مهم

واژه	معنا	تجزیه	ترکیب
أَصْحَابُ	همراهان	جمع مکسر صاحب	فاعل و مرفوع
جَنَّةٍ	بهشت	اسم	مضاف الیه و مجرور
فَائِزُونَ	رستگاران	اسم فاعل جمع مذکر	خبر و مرفوع

## یادآوری صرف و نحو، مضاف الیه

هرگاه دو اسم به هم اضافه شوند، اولی مضاف و دومی مضاف الیه است و مضاف الیه همیشه مجرور می باشد،

۱. همان، ص ۲۶۲.

۲. ر.ک. همان، ص ۲۵۶-۲۸۰.

مانند کتابُ اللّٰهِ، رَبِّ السَّمَاوَاتِ، رَبُّ الْأَرْضِ.

**توجه.** اعراب مضاف نسبت به نقش آن در جمله تغییر می‌کند، ولی اعراب مضاف الیه همیشه می‌جور است.

نکته ۱. واژگانی نظیر کُلّ، بعض، جمیع، کِلا و کِلتا (هر دو)، آی (هر کدام)، غَیْر و سِوِی (مگر و به جز)، لَدُن و عِنْد (نزد، پیش) و اَوَّلُو، اُولی (صاحبان، دارندگان) همیشه مضاف اند و هیچ گاه تنها یی نمی آیند.

نکته ۲. همچنین، واژگانی<sup>۱</sup> مانند یَمین، یَسار، تَحْتَ، فَوْق، أَمَام، بَیْن، وَرَاء، قَبْل، بَعْد و مَعَ نیز دائم الاضافه اند، یعنی کلماتی که بعد از آنها می آید به دلیل «مضاف الیه» بودن باید مجرور باشد.

## تمرین

در عبارت‌های قرآنی زیر مضاف‌الیه را مشخص و جمله را ترجمه کنید.

«لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ» (حشر: ٢٠).

- «ذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ» (ابراہیم: ۵).

- «سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ» (غافر: ٥٥).

- «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» (اعلیٰ: ۱).

۱. این کلمات ظرف و مفعول فيه هستند.

## درس شانزدهم

### مثل‌های قرآن

لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لَضَرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (حشر: ۲۱).

اگر این قرآن را بر کوهی نازل می‌کردیم، می‌دیدید که در برابر آن خاشع می‌شود و از خوف خدا می‌شکافد! اینها مثال‌هایی است که برای مردم می‌زنیم، شاید در آن بیندیشید!

### محتوای کلی آیه

در تعقیب آیات گذشته که از راه‌های مختلف برای نفوذ در قلوب انسان‌ها استفاده کرد و مسائل سرنوشت‌ساز انسان‌ها را در زنده‌ترین صورتش بیان نمود، در این آیات - که آخرین آیات سوره حشر و ناظر به همه آیات قرآن مجید است - پرده از این حقیقت برمی‌دارد که نفوذ قرآن به قدری عمیق است که اگر بر کوه‌ها نازل می‌شد، آنها را تکان می‌داد، اما عجب از این انسان سنگدل که گاه می‌شنود و تکان نمی‌خورد!<sup>۱</sup>

---

۱. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، همان، ص ۵۴۹.

به عبارت دیگر، گویا آیه در مقام پاسخ به این پرسش است که اگر اصحاب بهشت کامیاب اند، پس، ما چگونه به درجات آنان برسیم؟

## تفسیر

«قرآن»، از ریشه «قرأ»، هم به معنای قرائت و خواندن است و هم به معنای جمع کردن. اگر از مفهوم قرائت گرفته شده باشد، در این صورت، واژه «قرآن» اسم خواهد بود برای آنچه خوانده می شود و اگر از مفهوم جمع کردن باشد، نام مجموعه ای خواهد بود که حروف، کلمات، آیات و سوره ها در آن گرد آمده یا احکام، حقایق، معارف و تعالیم عالی دینی که در کتاب های پیشین پراکنده بود در آن جمع شده است.<sup>۱</sup>

«متصدع» از ماده «صدع» به معنای شکافتن اشیاء محکم مانند آهن است؛ به سر درد «صداع» می گویند به سبب اینکه گویی می خواهد سر انسان را از هم بشکافد.<sup>۲</sup>

این آیه در مقام تشبیه است و بسیاری از مفسران این آیه را به صورت تشبیه تفسیر کرده و گفته اند هدف این است که این کوه ها با همه صلابت و استحکامی که دارند اگر عقل و احساس می داشتند و این آیات به جای قلب انسان ها بر آنها نازل می شد، چنان به لرزه در می آمدند که از هم می شکافتند، اما گروهی از انسان های سنگدل می شنوند و کمتر تغییری در آنها رخ نمی دهد. اینان جمله «وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنَاسٍ» را گواه بر این تفسیر گرفته اند.<sup>۳</sup>

۱. عبدالله جوادی آملی، تفسیر موضوعی قرآن کریم (قرآن در قرآن)، قم، اسراء، ۱۳۷۶، ص ۱۴؛ ر.ک.

محمود رامیار، تاریخ قرآن، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۹، ص ۱۲-۲۳.

۲. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، همان، ص ۵۵۱.

۳. همان، ص ۵۵۰.

چنان که علامه طباطبائی<sup>۱</sup> نیز می‌فرماید: «باید دانست که زمینه آیه شریفه زمینه مثال زدن است، مثلی که اساسش تخیل است، به دلیل اینکه در ذیل آیه می‌فرماید: «وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنُصْرِبُهَا لِلنَّاسِ...»<sup>۲</sup>

و منظور آیه شریفه تعظیم امر قرآن است، به سبب استعمالش بر معارف حقیقی و اصول شرایع و عبرت‌ها و مواعظ و وعد و وعیدهایی که در آن است و نیز به سبب اینکه کلام خدا عظیم است. معنای آیه این است: اگر ممکن بود قرآن بر کوهی نازل شود و مافقرآن را بر کوه نازل می‌کردیم، قطعاً کوه را با آن همه صلابت و غلظت و بزرگی هیکل و نیروی مقاومتی که در برابر حوادث دارد، می‌دیدیم که از ترس خدای عز و جل متأثر و متلاشی می‌شود؛ وقتی حال کوه در برابر قرآن چنین است، انسان سزاوارتر از آن است که وقتی قرآن بر او تلاوت می‌شود یا خودش آن را تلاوت می‌کند قلبش خاشع گردد. بنابراین، بسیار جای تعجب است که جمعی از همین انسان‌ها نه تنها از شنیدن قرآن خاشع نمی‌گردند و دچار ترس و دلواپسی نمی‌شوند، بلکه در مقام دشمنی و مخالفت هم بر می‌آیند.<sup>۳</sup>

در این آیه شریفه التفاتی از تکلم مع‌الغیر به غیبت به کار رفته است. این بدان سبب است که بر علت حکم دلالت کرده، بفهماند اگر کوه با نزول قرآن متلاشی و نرم می‌شود، علتش این است که قرآن کلام خدای عز و جل است.<sup>۴</sup>

اندیشیدن در این آیه ما را به حقایقی چند رهنمون می‌شود:

۱. سید محمد حسین طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، همان، ص ۳۸۰.

۲. همان.

۳. همان.

۴. گروه نویسندگان، همان، ص ۳۰۳.

**نخست.** خدای تعالی اسم اشاره «هذا - این» را به قرآن اضافه کرده است. چرا؟ شاید برای آنکه خواسته است خواننده قرآن به یاد آورد: معنای کلام همین کتابی است که اکنون در برابر او قرار دارد و متضمن آیات و حقایقی است که دل را می شکافد و می ترساند. پس، اگر او به وسیله قرآن از پروردگار خود پروا نکند، باید بداند که دلش از کوه‌ها نیز سخت تر است.

با آنکه این اشاره به نحو عام متوجه همه قرآن است به صورت اخص به همین آیاتی اشاره می کند که روند سوره حشر قرار گرفته است. چگونه چنین نباشد، در حالی که این آیات مشتمل بر نوعی تجلی خداوند برای مؤمنان با نام‌های نیکوی اوست؟

**دوم.** چرا نام قرآن به ویژه در این روند آیات آمده است؟ شاید برای آنکه رسیدن به حد خوف و پروا داشتن از خدا و سود بردن از آیات منوط به تلاوت و خوانده شدن آنهاست و به صرف به دست آوردن یا زینت بخش کردن آنها نیست. پس، اگر این آیاتی که خوانده می شود بر کوه نازل می شد، می هراسید و می شکافت.

**سوم.** کوه به سبب حروف و کلمات از قرآن نمی هراسد و نمی شکافد، بلکه نتیجه مضمون‌های بزرگی است که آیات قرآن شامل آنهاست و مهم‌ترین و بزرگ‌ترین آنها تجلی آفریدگار عزوجل است و آنگاه، خشوع و شکافتن. پس، بنا بر این عظمت قرآن از آن تجلی حاصل شده است، تجلیایی که به شکلی دیگر بر کوه پدیدار شد و کوه فروپاشید و موسی بیهوش افتاد.<sup>۱</sup>

«وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنَاسٍ لِّعَلَّهِمْ يَتَفَكَّرُونَ»؛ و این مثال‌هایی است که برای مردم می زنیم. شاید ایشان بیندیشند.»

۱. ر.ک. اعراف (۷)، آیه ۱۴۳.



این جمله از باب به‌کاربردن حکمی کلی در موردی جزئی است تا دلالت کند بر اینکه حکم این مورد حکمی نوظهور نیست، بلکه در همه موارد دیگری - که بسیار هم هست - جریان دارد.<sup>۱</sup>

ما از این مثل بدین نکته هدایت می‌شویم که میزان سختی و قساوتی را تصوّر کنیم که ممکن است دل انسان بدان دچار شود تا آنجا که از وحی تأثر نپذیرد و پروا و پرهیزی نرزد. شک نیست که چنین دلی از سنگ نیز سخت‌تر خواهد بود: «وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ» (بقره: ۷۴)؛ از سنگ گاه جوی‌ها روان شود و چون شکافته شود، آب از آن بیرون جهد، و گاه از ترس خدا از فراز به نشیب فروغلتد.<sup>۲</sup>

خداوند این چنین برای مردم مثال‌ها می‌زند. شاید ایشان بیندیشند و به عظمت کتاب پروردگار خود راه یابند و بدین وسیله دل‌هایشان نرم شود. تأکید قرآن بر برانگیختن خرد به اندیشیدن دلیلی است واضح بر اینکه به یقین هیچ چیزی جایگزین خرد انسان در تکمیل وجود و راهنمایی او به حق به استوارترین صورت‌های خود نیست؛ این آیه ما را به این امر رهنمون است که عظمت قرآن برای هیچ کس کشف و آشکار نمی‌شود، مگر به اندیشیدن در آیات و مثال‌های آن، و هرچه انسان با هوشیاری و دانش بیشتر آن را فراگیرد بیشتر عظمت آن را می‌شناسد و بدان احساس نیاز می‌کند؛ رسالت الهی برای آن آمده است که خرد بشری را به پویندگی درآورد و عقب‌ماندگی‌های فکری آن را بزداید. این همه از آن رو است که جنبش تمدن‌آفرین حقیقی از برانگیختن

۱. سید محمد حسین طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، همان، ص ۳۸۰.

۲. گروه نویسندگان، همان، ص ۳۰۴.

خرد آغاز می‌شود و مبتنی بر آن است و خردهایی که قرآن آنها را به اندیشیدن و بیم از خدا - که بزرگ‌ترین محرک و مشوق است - به تکاپو نیفکند، بی‌گمان به مرگ نزدیک‌تر است تا به زندگی.<sup>۱</sup>

پس، اینکه فرمود: «لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ» مثلی است که خدای تعالی برای مردم در امر قرآن زده تا عظمت و جلالت قدر آن را - از این نظر که کلام خداست و مشتمل بر معارفی عظیم است - به ذهن مردم نزدیک سازد تا در باره آن تفکر کرده، آن‌طور که شایسته آن است با آن برخورد کنند، و در صدد تحقیق محتوای آن که حق صریح است برآمده، به هدایتی که از راه عبودیت پیشنهاد کرده مهتدی شوند، چون انسان‌ها برای رسیدن به کمال و سعادتشان راهی به جز قرآن ندارند.<sup>۲</sup>

## مثل در قرآن

یکی از ساده‌ترین شیوه‌ها برای بیان حقایق و معارف عمیق و دقیق و سنگین استفاده از مثل است، زیرا گوینده می‌تواند مطلب ناآشنا و مبهم را، که در دسترس ذهن عادی قرار ندارد، به مطلب دیگری که برای مخاطب آشنا و مأنوس است تشبیه کند.

در قرآن مجید مثل‌های زیادی - بیش از پنجاه مثل - دیده می‌شود. مثل یعنی تشبیه حقایق عقلی به امور حسّی و لمس‌پذیر. از یک سو، مسائل عقلی بسیاری وجود دارد که اکثر مردم قابلیت فهم و جذب آن را پیدا نمی‌کنند و، از سوی دیگر، مردم به محسوسات و عینیّات عادت کرده‌اند؛ ضرب‌المثل

۱. همان.

۲. سید محمدحسین طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، همان، ص ۳۸۰.

«عقل مردم به چشمشان است» بدین معناست که دیده‌ها و امور لمس‌پذیر آسان‌تر و بهتر درک می‌شود. بدین سبب است که خداوند متعال برخی از مفاهیم بلند عقلی را در قالب مَثَل‌ها بیان فرموده است تا عموم مردم آنها را به تناسب ادراک خود دریابند. بنابراین، فلسفه مَثَل‌های قرآن تنزّل مسائل بلند و عمیق و بیان آنها در افق فکر مردم است.<sup>۱</sup>

### هدف از مَثَل‌ها، از زبان قرآن

در آیاتی از قرآن، هدف از مَثَل‌های قرآنی بیان شده است؛ به سه نمونه از آن توجه کنید:

۱. در آیه ۲۵ سورة ابراهیم پس از اینکه واژه طَبِیّه را به شجره طَبِیّه تشبیه می‌کند، در آخر آیه می‌فرماید: «وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ؛ خداوند برای مردم مَثَل‌ها می‌زند؛ شاید متذکّر شوند.»

بنابر این آیه هدف از «مَثَل» تذکّر و یادآوری است؛

۲. در آیه ۲۱ سورة حشر، بعد از تشبیه قلب انسان‌های سیاه دل به کوه‌ها و اینکه اثر قرآن بر کوه‌ها بیشتر از تأثیر آن بر قلب بعضی از انسان‌هاست، می‌فرماید: «وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ؛ ما این مَثَل‌ها را برای مردم بیان می‌کنیم؛ شاید تفکّر و اندیشه کنند.»

بر اساس این آیه شریفه هدف از مَثَل تفکّر و اندیشیدن است؛

۳. در آیه‌های ۴۰-۴۳ سورة عنکبوت، پس از اینکه کسانی را که غیر خدا را ولیّ خود قرار داده‌اند به عنکبوتی تشبیه می‌کند که به تارهای خود اعتماد و اتکا دارد، می‌فرماید: «وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ؛ ما این مَثَل‌ها را برای مردم می‌زنیم و لکن این مَثَل‌ها را جز عالمان و اندیشمندان درک نمی‌کنند.»

۱. ناصر مکارم شیرازی، مَثَل‌های زیبای قرآن، قم، نسل جوان، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۱۳.

بر اساس این آیه شریفه، هدف از مَثَل تفکر عالمانه است.<sup>۱</sup>  
 از آیات یادشده نتیجه گرفته می‌شود که سه مرحله را در اثرگذاری مَثَل‌ها  
 بر انسان می‌توان شناخت:  
 اوّل. مرحله تذکر و یادآوری است که حقیقت پیام الهی در خاطر مرور می‌شود؛  
 دوّم. مرحله اندیشه و تفکر است که به موضوع مَثَل و حکمت آن  
 اندیشه می‌شود؛  
 سوّم. مرحله ادراک است که حقایق با تفکر شناخته و درک شود.<sup>۲</sup>

## واژه‌های مهم

واژه	معنا	تجزیه	ترکیب
قُرَّاءَنَ	خواندنی	اسم مصدر	عطف بیان (از توابع) و منصوب
مُتَّصِدَعًا	شکافته شده	اسم مفعول از باب تفعّل	صفت (از توابع) و منصوب

## پیام‌ها

۱. یکی از شیوه‌های تربیت توبیخ غیر مستقیم است: «لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ ... تِلْكَ الْأَمْثَالُ لَضَرِبُهَا ...»
۲. قرآن کتاب الهی است و کمبودی ندارد؛ مردم قابلیت لازم را ندارند: «لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا ...»

۱. همان، ج ۱، ص ۱۶.

۲. دو احتمال دیگر را نیز می‌توان در نظر گرفت: نخست، تقسیم مَثَل‌ها به نتیجه: مَثَل‌هایی که موجب تذکر می‌شود، مَثَل‌هایی که سبب تفکر می‌شود و مَثَل‌هایی که موجب ادراک می‌شود. دوم، تقسیم مَثَل‌ها به مخاطب؛ مخاطبین سه دسته‌اند و هر کدام از اقسام مَثَل به گروهی از مردم مربوط می‌شوند.

۳. استفاده از تمثیل در بیان حقایق معنوی شیوه‌ای قرآنی است: «لَوْ أَنْزَلْنَاهُ هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ...»؛

۴. چگونه است که کوه با آن صلابت در برابر عظمت قرآن خاشع است، اما قلب برخی انسان‌ها از سنگ سخت‌تر؟ «لَوْ أَنْزَلْنَاهُ هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا...»؛

۵. هستی شعور دارد؛ اگر قرآن بر کوه نازل می‌شد، خشوع و خشیت از آن ظاهر می‌گشت: «لَرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ»؛

۶. امثال و تمثیلات قرآنی نیاز به تدبیر و تفکر دارد، که اگر چنین نباشد به درستی درک نمی‌شود: «تِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنَاسٍ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ».

## یادآوری صرف و نحو، حال

«حال» معادل قیدِ حالت در زبان فارسی است و حالت فاعل یا مفعول را توضیح می‌دهد.

نکته ۱. حال معمولاً مفرد است، مانند «فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا» (قصص: ۲۱)؛ از آن شهر خارج شد درحالی که ترسان بود» که در آن «خائف» حالت فاعل را نشان می‌دهد و منصوب است؛

نکته ۲. حال ممکن است جمله باشد، مانند «وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا» (نصر: ۲)؛ تو مردم را می‌بینی، درحالی که در دین خدا دسته‌دسته وارد می‌شوند» که در آن جمله «یدخلون» حال و محلاً منصوب است؛

نکته ۳. ممکن است چند حال مفرد برای یک فاعل یا مفعول بیاید، مانند «ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً» (فجر: ۲۸)؛ به سوی پروردگارت بازگرد، درحالی که خشنود و پسندیده‌ای» که در آن «راضیه» و «مرضیه» هر دو حال مفردند.

## تمرین

در عبارت های قرآنی زیر واژگان حال را مشخص و جمله را ترجمه کنید.

- «لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (حشر: ۲۱).

- «كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ» (بقره: ۱۶۷).

- «انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ» (توبه: ۴۱).

- «أَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَهُدًى مُّهِمًّا عَلَيَّهِ» (مائده: ۴۸).

درس هفدهم

## اسماء الهی (۱)

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ  
الرَّحِيمُ (حشر: ۲۲).

او خدایی است که معبودی جز او نیست؛ او دانای آشکار و نهان است؛  
او رحمان و رحیم است!

### محتوای کلی آیه

این آیه با دو آیه بعدش هر چند در مقام شمردن طایفه‌ای از اسماءِ  
حسنای خدای تعالی و اشاره به این نکته است که او بهترین اسماء را دارد  
و منزله از هر نقصی است و آنچه را که در آسمان‌ها و زمین هست شاهد  
بر این معنا می‌گیرد، اما اگر آن را با مضمون آیات قبل، که امر به ذکر می‌کرد،  
در نظر بگیریم، از مجموع، این معنا استفاده می‌شود که افرادی که  
یادآور خداوند او را با اسماءِ حسنایش ذکر می‌کنند، و به هر اسمی  
از اسماء کمال خدا بر می‌خورند، به نقصی در خویشتن در برابر آن کمال  
پی می‌برند.

و اگر آن را با مضمون آیه قبلی و مخصوصاً جمله «مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ» در نظر بگیریم، به علت خشوع کوه و تلاشی شدن آن از ترس خدای می‌بریم.<sup>۱</sup>

## تفسیر

در این آیه و آیات بعد به ذکر قسمت مهمی از اوصاف جمال و جلال خدا می‌پردازد که توجه به هر یک در تربیت نفوس و تهذیب قلوب تأثیر عمیق دارد؛ پانزده صفت یا، به تعبیر دیگر، هجده صفت از اوصاف عظیم الهی ضمن سه آیه شمرده شده است؛ هر آیه با بیان توحید الهی و نام مقدس الله شروع می‌شود و انسان را به عالم نورانی اسماء و صفات حق رهنمون می‌گردد.<sup>۲</sup>

«هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»؛ «الَّذِي» و صِلَةُ آن مجموعاً اسمی از اسماء خدا را معنا می‌دهد و آن وحدانیت خدا در الوهیت و معبودیت است.<sup>۳</sup> در اینجا، قبل از هر چیز، روی مسئله توحید - که خمیرمایه همه اوصاف جمال و جلال و ریشه اصلی معرفت الهی است - تکیه می‌کند و بعد از آن روی علم و دانش او نسبت به غیب و شهود.<sup>۴</sup>

«عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ»؛ شهادت و شهود - چنان‌که راغب در مفردات می‌گوید - حضور توأم با مشاهده است، خواه با چشم ظاهر باشد یا با چشم دل. بنابراین، هر جا قلمرو احاطه حسی و علمی انسان باشد عالم شهود است، و آنچه از این قلمرو بیرون است عالم غیب شمرده می‌شود، ولی همه اینها در

۱. سید محمد حسین طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، همان، ص ۳۸۱.

۲. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، همان، ص ۵۵۱.

۳. سید محمد حسین طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، همان، ص ۳۸۱؛ ر.ک. به معنای تهلل در تفسیر آیه شریفه «وَالْهَيْكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» (بقره: ۱۶۳).

۴. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، همان، ص ۵۵۱.



برابر علم خدا یکسان است، چرا که وجود بی پایان او همه جا حاضر و ناظر است و، بنابراین، جایی از قلمرو علم و حضور او بیرون نیست.<sup>۱</sup>

این دو عالم اضافی و نسبی اند، به این بیان که ممکن است یک چیز برای کسی یا چیزی غیب و برای شخصی یا چیزی دیگر شهادت باشد. در شهود، امر دایر مدار نوعی احاطه شاهد بر موجود مشهود است به احاطه حسی یا خیالی یا عقلی و یا وجودی، و در غیب دایر مدار نبودن چنین احاطه‌ای است.<sup>۲</sup>

هر چیزی که برای ما غیب یا شهادت باشد، از آنجا که محاط خدای تعالی و خدا محیط به آن است، قهراً معلوم اوست و او عالم به آن است. پس، خدای تعالی هم عالم به غیب و هم عالم به شهادت است، و غیر او هیچ کس چنین نیست، برای اینکه غیر خدا، هر که باشد، وجودش محدود است و احاطه ندارد مگر بدانچه خدا تعلیمش کرده، همچنان که قرآن کریم فرموده: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ (جن: ۲۶-۲۷)؛ خدایی که عالم به غیب است. پس، کسی را بر غیبش احاطه نمی‌دهد، مگر رسولی را که بپسندد.»<sup>۳</sup>

توجه به این نام الهی سبب می‌شود که انسان او را همه جا حاضر و ناظر بداند و تقوای الهی پیشه کند.<sup>۴</sup>

«هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ؛ او بخشاینده مهربان است»

رحمت پروردگار بر همه چیز گسترده است و او بر مؤمنان به رحمت خاص خود تفضل کرده است.

۱. همان.

۲. سید محمد حسین طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، همان، ص ۳۸۱.

۳. همان.

۴. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، همان، ص ۵۵۲.

در این آیه، روی رحمت عامه خداوند - که همه خلایق را شامل می شود (رحمن) - و رحمت خاصه اش - که ویژه مؤمنان است (رحیم) - تکیه شده، تا به انسان امید بخشد و آدمی را در راه طولانی تکامل و سیر الی الله که در پیش دارد یاری دهد، که انجام این مرحله بی همراهی لطف او نمی شود، چرا که ظلمات است و خطر گمراهی دارد.<sup>۱</sup>

### نام های خدا وسیله شناخت

نام های خدا وسایل شناخت اوست و شناخت خدا راه نزدیک شدن به او و نزدیکی به خدا غایت کمال انسان. خداوند نام های خود را آفریده است تا ما او را بدان نام ها بخوانیم؛ اگر این نام ها نمی بود، چگونه ما می توانستیم به شناخت و معرفت نسبت به او دست یابیم.<sup>۲</sup>

در حدیثی شریف از امام رضا علیه السلام چنین آمده است که ابن سنان درباره معرفت خدا نسبت به خود و اینکه چه هنگام نام های خود را آفرید از امام می پرسد: «آیا خدای عز و جل پیش از آنکه آفریدگان را بیافریند نسبت به خویشتن عارف [و از هستی خود آگاه] بود؟ حضرت علیه السلام پاسخ مثبت داد. آنگاه پرسید: خویشتن خود را می دید و می شنید؟ حضرت فرمود: «بدین نیازی نداشت، زیرا از خود نمی پرسید و چیزی نمی خواست؛ او همان نفس خود است و نفس او هموست؛ قدرت خداوند نافذ است و نیازی ندارد که خویشتن خود را بنامد، ولی خداوند برای خود نام هایی برگزید برای دیگران که او را بدان نام ها بخوانند، زیرا اگر او را به نامش نخوانند شناخته نشود.»<sup>۳</sup>

۱. همان.

۲. گروه نویسندگان، همان، ص ۳۰۵.

۳. عبدعلی بن جمعه العروسی الحویزی، همان، ص ۲۹۵.

در حدیث منقول از امام صادق علیه السلام چنین آمده است که وقتی به هشام بن حکم، که از او درباره نام‌های خدای می‌پرسد، پاسخ می‌دهد:

ای هشام، نام غیر از نامیده شده است، پس، کسی که نام را بدون معنای آن می‌پرستد کفر ورزیده و چیزی را نپرستیده، و کسی که نام و معنا را با هم می‌پرستد شرک ورزیده و دو چیز را پرستیده، و کسی که معنا را بدون نام می‌پرستد، این توحید و یکتاپرستی است.<sup>۱</sup>

به نظر می‌رسد که بسیاری از افراد بشر هنگامی که در حدود نام‌ها و حروف دلالت‌کننده بر او یا در حدود آیات خدا بدون آنکه با بینش‌ها و حقایق ایمان خود به معنای آن نفوذ کنند بار یابند، گرفتار جحود می‌شوند و گمراه می‌گردند؛ شاید اساس دسته‌ای از اقسام شرک همین جحود باشد. از این رو، آیاتی از قرآن ما را به اشاره‌هایی فطری متوجه خداوند کند (حشر: ۲۲).<sup>۲</sup>

## پیام‌ها

۱. یکتایی و یگانگی نخستین و مهم‌ترین اصل در صفات الهی است: «هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»؛

۲. کسی که همه به دنبال اویند خداست: «هُوَ اللَّهُ»؛

۳. علم خداوند به غیب و شهود یکسان است: «عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ».

۴. با اینکه خداوند همه چیز را می‌داند: «عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ»، با رحمت با بندگان برخورد می‌کند. اگر علم او بیم‌آور است، رحمت او امیدبخش است، که انسان در تربیت باید بین بیم و امید باشد: «الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ»؛

۵. هر موجودی جز خدای یکتا فاقد علم و رحمت گسترده است: «هُوَ ... عَالِمُ الْغَيْبِ ... هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ».

۱. همان، ج ۵، ص ۲۹۶.

۲. گروه نویسندگان، همان، ص ۳۰۶.

## واژه‌های مهم

واژه	معنا	تجزیه	ترکیب
غَيْبٍ	پنهان	اسم	مضاف الیه و مجرور
شَهَادَةٍ	آشکار	اسم	عطف (از توابع) و مجرور

## یادآوری صرف و نحو، لای نفی جنس

لای نفی جنس حرفی است که بر سر مبتدا و خبر وارد شده، مبتدا را منصوب و خبر را مرفوع می‌کند؛ اسم لا همیشه مفتوح است و هیچ‌گاه تنوین نمی‌پذیرد. پس، در ترکیب اسم لای نفی جنس چنین گفته می‌شود: مبنی بر فتح و محلاً منصوب. شکل ساده دیگری از جمله‌های قرآنی از حرف لای نفی جنس و دو اسم [یا بیشتر] تشکیل شده‌اند که اسم اولی اسم لا و محلاً منصوب و اسم بعدی خبر لا و مرفوع می‌باشند.

## تمرین

در عبارت‌های قرآنی زیر لای نفی جنس را مشخص و جمله را ترجمه کنید.

- «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» (حشر: ۲۲).

- «لَا عِلْمَ لَنَا» (بقره: ۳۲).

- «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» (بقره: ۲۵۶).

- «لَا أَنْفِصَامَ لَهَا» (بقره: ۲۵۶).

درس هجدهم

## اسماء الهی (۲)

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ  
الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ. (حشر: ۲۳)

و خدایی است که معبودی جز او نیست، حاکم و مالک اصلی اوست،  
از هر عیب منزّه است و به کسی ستم نمی کند، امنیّت بخش است، مراقب  
همه چیز است، قدرتمندی شکست ناپذیر که با اراده نافذ خود هر امری را  
اصلاح می کند، و شایسته عظمت است؛ خداوند منزّه است از آنچه شریک  
برای او قرار می دهند!

### تفسیر

در این آیه، علاوه بر تأکید روی مسئله توحید، هشت وصف دیگر ذکر  
کرده است: «او خدایی است که معبودی جز او نیست؛ هُوَ اللَّهُ الَّذِي  
لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ».<sup>۱</sup>

---

۱. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، همان، ص ۵۵۲.

واژه مَلِک به معنای مالک تدبیر امور مردم و اختیاردار حکومت آنان است،<sup>۱</sup> یعنی حاکم و مالک اصلی او است: «الْمَلِکُ».<sup>۲</sup>

### قدوس

واژه «قدوس» مبالغه در قدس و نزاهت و پاکی را افاده می‌کند،<sup>۳</sup> یعنی از هر عیب و نقص پاک و مبرا است: «الْقُدُّوسُ». <sup>۴</sup> مردم حجاز به دَلُو (ظرف آب) «القدس» گویند، زیرا به وسیله آب دلو چیزها را پاک کنند. شاید معنی قدّوس این باشد که خدای سبحان خود پاک (و طاهر) و پاک‌کننده (و مطهّر) غیر از خود است، چنان که درباره معنای قیوم گفته‌اند که قایم به ذات خود است که دیگر چیزها بدو قایم‌اند.<sup>۵</sup>

### سلام

از تجلیات نام قدّوس (پاک و پاک‌کننده) سلام (امن و آرامش و بی‌گزندی) است. <sup>۶</sup> واژه «سلام» به معنای کسی است که با سلام و عافیت با تو برخورد کند، نه با جنگ و ستیز یا شر و ضرر. <sup>۷</sup> یعنی هیچ‌گونه ظلم و ستم بر کسی روا نمی‌دارد، و همه از ناحیه او در سلامت‌اند: «السَّلَامُ».<sup>۸</sup>

۱. سید محمد حسین طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، همان، ص ۳۸۲.

۲. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، همان.

۳. سید محمد حسین طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، همان، ص ۳۸۲.

۴. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، همان، ص ۵۵۲.

۵. گروه نویسندگان، همان، ص ۳۰۷.

۶. گروه نویسندگان، همان، ص ۳۰۷.

۷. سید محمد حسین طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، همان، ص ۳۸۲.

۸. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، همان، ص ۵۵۲.

بهترین تحیتی که خدا برای انبیا ﷺ و بندگان صالح خود دارد سلام است که گاهی آن را بدون واسطه می‌فرستد، نظیر «سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ» (صافات: ۷۹)؛ سلام بر نوح در همه عالم‌ها و «سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ» (صافات: ۱۰۹)، و گاهی از زبان یکی از اولیای خود، نظیر آنچه که از زبان کلیم خویش به بندگان خود ابلاغ کرد: «وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى» (طه: ۴۷)؛ و درود بر کسی که از هدایت الهی پیروی کند. البته، این سلام اختصاص به دنیا ندارد، بلکه در ملاقات با خدا در قیامت نیز بهترین هدیه و تحیتی که نصیب بندگان صالح می‌شود همین سلام است: «تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ» (احزاب: ۴۴)؛ تحیت آنان (بهشتیان) در روزی که خدا را ملاقات می‌کنند سلام است.<sup>۱</sup>

قرآن کریم، بهشت را «دارالسلام» معرفی می‌کند: «لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ» (انعام: ۱۲۷)؛ برای آنان در نزد پروردگارشان دارالسلام مهیاست، «وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلَامِ» (یونس: ۲۵)؛ خداوند به دارالسلام دعوت می‌کند. دارالسلام یا به معنای داراللله است، زیرا سلام اسمی از اسماء حسناى خداوند است: «السلام المؤمن المهيمن» [در این فرض، برای تکریم و تعظیم بهشت آن را بدین نام خوانده‌اند، چنان‌که کعبه را بیت‌الله می‌نامند] یا به معنای خانه‌ای است که سلامت محض باشد و ساکنان آن چیزی جز سلامت ندارند، زیرا هیچ آفتی - اعم از درد، فقر، رنج، مرض، فراق از محبوب، مرگ، پیری، تغییر و زوال نعمت و... - در آنجا وجود ندارد.<sup>۲</sup>

پس خدا سلام است (حشر: ۲۳) و دعوت او به سوی سلامت است (یونس: ۲۵) و هدایت او نیز متوجه به سلامت می‌باشد: «يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ

۱. این آیه نیز نشان می‌دهد که تحیت انواعی دارد و سلام یکی از بهترین آنهاست.

۲. ادب فنای مقربان، ج ۱، ص ۹۳-۹۴.

سُبُلَ السَّلَامِ» (مآئده: ۱۶) و قرار گاهی را که برای مؤمنان فراهم ساخته نیز خانه سلامت است: «لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ» و درود و تحیت بهشتیان نیز چیزی جز سلام نیست: «إِلَّا قِيلاً سَلَامًا سَلَامًا» (واقعه: ۲۶).<sup>۱</sup>

### مؤمن

از سلام نام «مؤمن» سرچشمه می گیرد، چرا که خداوند به هر کس که از شرّ نفس خود و شرّ شیطان و هر صاحب شرّی که زمامش به دست اوست بدو پناه می برد ایمنی می بخشد؛ واژه «مؤمن» به معنای کسی است که به تو امنیت بدهد، و تو را در امان خود حفظ کند.<sup>۲</sup> یعنی او دوستانش را امنیت می بخشد و ایمان مرحمت می کند: «الْمُؤْمِنُ».<sup>۳</sup>

بعضی از مفسران «مؤمن» را در اینجا به معنای «صاحب ایمان» تفسیر کرده اند، اشاره به اینکه نخستین کسی که به ذات پاک خدا و صفاتش و رسولانش ایمان دارد خود اوست، ولی معنای اول مناسب تر است.<sup>۴</sup>

### مهیمن

واژه «مهیمن» به معنای فائق و مسلط بر شخصی یا چیزی است.<sup>۵</sup> یعنی او حافظ و نگاهدارنده و مراقب همه چیز است: «الْمُهَيِّمِنُ».<sup>۶</sup> در اصل این واژه دو قول در میان مفسران و ارباب لغت وجود دارد بعضی آن را از

۱. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، همان، ص ۵۵۳.

۲. سید محمد حسین طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، همان، ص ۳۸۲.

۳. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، همان، ص ۵۵۳.

۴. همان.

۵. سید محمد حسین طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، همان، ص ۳۸۲.

۶. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، همان، ص ۵۵۳.



ماده «هیمن» می‌دانند که به معنای مراقبت و حفظ و نگاهداری است، این واژه دو بار در قرآن مجید - یک بار در باره خود قرآن (مائده: ۴۸) و بار دیگر در توصیف خداوند در آیه مورد بحث - به کار رفته است و در هر دو مورد، مناسب این معناست.<sup>۱</sup>

خدای سبحان بر جهان نگهبان است و هیمنه او در محو و اثبات چیزی است که مشیتش به آن تعلق گرفته است: «يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» (رعد: ۳۹).

### عزیز

واژه «عزیز» به معنای آن غالبی است که هرگز شکست نمی‌پذیرد و کسی بر او غالب نمی‌شود یا به معنای کسی است که هر چه دیگران دارند از ناحیه او دارند و هر چه او دارد از ناحیه کسی نیست.<sup>۲</sup> پس، او قدرتمندی است که هرگز مغلوب نمی‌شود: «الْعَزِيزُ».<sup>۳</sup>

### جبار

واژه «جبار» صیغه مبالغه از «جبر» یعنی شکسته‌بند و اصلاح‌کننده است. بنابراین، جبار کسی است که اراده‌اش نافذ است و اراده خود را بر هر کس که بخواهد به جبر تحمیل می‌کند.<sup>۴</sup> به عبارت دیگر، «جبر» در اصل

۱. سید محمود آلوسی، همان؛ ابو الفتوح رازی، ذیل آیه مورد بحث از ابو عبیده نقل می‌کند که در کلام عرب تنها پنج اسم است که بر این وزن آمده: (مهیمن)، مسیطر (مسلط)، میطر (دامپزشک)، میقر (کسی که راه خود را می‌گشاید و پیش می‌رود) و مخیر (نام کوهی است).

۲. سید محمد حسین طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، همان، ص ۳۸۲.

۳. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، همان، ص ۵۵۳.

۴. سید محمد حسین طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، همان، ص ۳۸۲.

به معنای اصلاح چیزی با قهر است. از این رو، بستن استخوان شکسته را جبر و آن وسیله را جبره گویند.<sup>۱</sup> یعنی او با اراده نافذ خود به اصلاح هر امر می‌پردازد: «الْجَبَّارُ».<sup>۲</sup>

جبر گاه به معنای قهر و غلبه و نفوذ اراده می‌شود و گاه به معنای جبران و اصلاح. راغب در مفردات هر دو معنا را به هم آمیخته، می‌نویسد: «اصل جبر اصلاح کردن چیزی است با غلبه و قدرت. این واژه هنگامی که درباره خداوند به کار رود، بیانگر یکی از صفات بزرگ اوست که با نفوذ اراده و کمال قدرت به اصلاح هر فساد می‌پردازد، و هر گاه درباره غیر او به کار رود، معنای مذمت را دارد.» به گفته راغب، جبر به کسی نسبت داده می‌شود که می‌خواهد نقصان و کمبود خود را با ادعای مقاماتی که شایسته آن نیست جبران کند. این واژه در قرآن مجید در ده مورد به کار رفته که نه مورد آن در باره افراد ظالم و گردنکش و مفسد است.<sup>۳</sup>

جَبَّار به انسانی گفته می‌شود که نقیصه خود را جبران می‌کند با ادعای برتری که استحقاق آن را ندارد. این واژه در مورد انسان به معنای ستم‌پیشه و گردنکش است و فقط برای سرزنش او به کار می‌رود و بالحاظ همین معنا به درخت خرمایی که بلندتر از دیگر درختان خرماست گفته می‌شود: «نَخْلَةٌ جَبَّارَةٌ». برخی گفته‌اند: جبر ظهور عظمت و نفوذ قدرت و تسلط بر امر است، به گونه‌ای که طرف را زیر نفوذ و حکم و قدرت خود در آورد. بنابراین، جَبَّار کسی است که نفوذش آشکار، نیرویش چیره و دستورش مطاع باشد.

۱. عبدالله جوادی آملی، تفسیر تسنیم، همان، ج ۲۲، ص ۲۶۳.

۲. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، همان، ص ۵۵۳.

۳. همان، ص ۵۵۴.

این ویژگی‌ها فقط در خداست. از این رو، جبار یکی از صفات خداوند است، از این رو، همهٔ نقص‌های اشیاء و اشخاص را او جبران می‌کند. قلمرو جبروت نیز به همین اصل برمی‌گردد.<sup>۱</sup>

### متکبر

متکبر آن کسی است که با جامهٔ کبریا بی خود را بنمایاند.<sup>۲</sup> یعنی او شایستهٔ بزرگی است و چیزی برتر و بالاتر از او نیست: «الْمُتَكَبِّرُ».<sup>۳</sup>

واژهٔ «متکبر» از مادهٔ «تکبر» به دو معنا آمده است: یکی ممدوح که دربارهٔ خداوند به کار می‌رود و آن دارا بودن بزرگی و کارهای نیک و صفات پسندیدهٔ فراوان است و دیگری نکوهیده و مذموم که دربارهٔ غیر خدا به کار می‌رود و آن این است که افراد کوچک و کم‌مقدار ادعای بزرگی کنند و صفاتی را که ندارند به خود نسبت دهند. از آنجاکه عظمت و بزرگی تنها شایستهٔ مقام خداست، این واژه به معنای ممدوحش تنها دربارهٔ او به کار می‌رود و هر گاه در غیر مورد او به کار رود، به معنای مذموم است.<sup>۴</sup>

در حدیثی از امام صادق (ع) آمده است: «کبریا و بزرگی ردای خداوند است و هر کس بر سر این ردا با او ستیزه و کشمکش کند وی را در آتش سرنگون سازد».<sup>۵</sup>

۱. عبدالله جوادی آملی، تفسیر تسنیم، همان، ص ۲۶۳.

۲. سید محمدحسین طباطبائی، ترجمهٔ تفسیر المیزان، همان، ص ۳۸۲.

۳. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، همان، ص ۵۵۴.

۴. همان.

۵. عبدعلی بن جمعه العروسی الحویزی، همان، ص ۲۹۸.

## تسبیح

در پایان آیه، بار دیگر روی مسئله تسبیح و تنزیه الهی، که سخن با آن آغاز شده بود، تکیه کرده، می فرماید: «خداوند منزّه است از آنچه شریک برای او قرار می دهند؛ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ».<sup>۱</sup>

این جمله ثنایی است بر خدای تعالی، همچنان که در آیه ۱۱۶ سوره بقره بعد از نقل این مطلب که کفار گفتند خدا فرزند گرفته، فرمود: «سُبْحَانَهُ».<sup>۲</sup>

منظور این است که هیچ موجودی نمی تواند در صفاتی که در اینجا آمده است شریک و شبیه و نظیر او باشد.<sup>۳</sup>

## پیام‌ها

۱. یکتا معبود هستی کسی است که فرمانروایی مطلق دارد: «هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ»؛

۲. فرمانروایی خداوند از هر گونه ظلم و کاستی به دور است و مملو از قداست است: «الْقُدُّوسُ السَّلَامُ»؛

۳. خداوند هیچ گونه ضرری به خلق خود نمی زند: «السَّلَامُ»؛

۴. خداوند احاطه کامل بر هستی دارد: «الْمُهَيَّمِنُ»؛

۵. پندارهای مشرکان درباره خداوند نادرست است: «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ».

۱. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، همان، ص ۵۵۴.

۲. سید محمد حسین طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، همان، ص ۳۸۲.

۳. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، همان، ص ۵۵۵.

## واژه‌های مهم

واژه	معنا	تجزیه	ترکیب
قُدُوسُ	پاک و منزّه	اسم مبالغه	خبر و مرفوع
مُؤْمِنُ	امنیت بخش	اسم فاعل از باب افعال	خبر و مرفوع
عَزِيزُ	شکست ناپذیر	صفت مشبّهه	خبر و مرفوع

## یادآوری صرف و نحو، صفت (نعت)

هرگاه دو اسم با هم همراه شوند و دومی اولی را توضیح دهد، اولی موصوف و دومی صفت است.

به عبارت دیگر، صفت تابعی مشتق (یا در معنای مشتق) است که حالت و چگونگی اسم پیش از خود (موصوف) را بیان می کند، مانند «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ»، که در آن دو واژه النَّبِيُّ الْأُمِّيُّ هر دو صفت الرسول می باشند.

## نمونه:

جمله اسمیه	أَنْتُمْ	قَوْمٌ	مُسْرِفُونَ
نقش کلمات	مبتدا	خبر	صفت (تابع)
اعراب کلمات	مرفوع	مرفوع	مرفوع

## تمرین

در عبارت های قرآنی زیر نعت را مشخص و جمله را ترجمه کنید.

- «هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ  
الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ» (حشر: ۲۳).
- «بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَسْحُورُونَ» (حجر: ۱۵).
- «بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ» (ذاریات: ۵۳).
- «فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ» (بقره: ۲۱۹).

درس نوزدهم

## توحید در آفرینش

هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِي الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي  
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (حشر: ۲۴).  
او خداوندی است خالق، آفریننده‌ای بی سابقه، و صورتگری [بی نظیر].  
برای او نام‌های نیک است؛ آنچه در آسمان‌ها و زمین است تسبیح  
او می‌گویند و او عزیز و حکیم است!

### تفسیر

در آخرین آیه مورد بحث، در تکمیل این صفات به چند وصف دیگر اشاره  
کرده، چنین می‌فرماید: «هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِي الْمُصَوِّرُ...»<sup>۱</sup>.  
واژه «خالق» به معنای کسی است که اشیایی را با اندازه‌گیری پدید آورده  
باشد.<sup>۲</sup> البته، تقدیر و اندازه‌گیری خداوند براساس علم حضوری و ذاتی اوست  
و هیچ محدودی ندارد.

---

۱. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، همان، ص ۵۵۵.

۲. سید محمدحسین طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، همان، ص ۳۸۲.

در نهج/البلاغه است: خدای تعالی خالق است، اما نه با حرکت و رنج.<sup>۱</sup>  
واژه «باری» نیز همان معنا را دارد، با این فرق که «باری»  
پدیدآورنده‌ای است که اشیا را که پدید آورده از یکدیگر ممتازند.<sup>۲</sup>  
یعنی خداوندی که مخلوقات را بی‌کم و کاست و بدون شبیهی از قبل  
ایجاد کرد: «الْبَارِئُ».<sup>۳</sup>

باری از ماده براء (بر وزن قفل) در اصل به معنای بهبودی و رهایی  
از امور ناخوشایند است. از این رو، باری به کسی گفته می‌شود که  
چیزی را بدون کم و کاست و کاملاً موزون ایجاد کند. بعضی نیز آن را  
از ماده بری (بر وزن نفی) به معنای تراشیدن چوب گرفته‌اند که آن  
نیز برای موزون ساختن آن انجام می‌گیرد. بعضی از اهل لغت نیز تصریح  
کرده‌اند که باری کسی است که چیزی را بی‌سابقه و بدون نمونه قبلی  
نوآوری کند.<sup>۴</sup>

یکی از مفسران گوید: «براء» در اصل بدین معنا است که «از بیماری  
شفا یافت». سپس، این معنا توسعه یافته است و شامل کسی شده که  
چیزی را درست و بی‌نقص یا عیبی بسازد. بنابراین «الباری» در اینجا  
کسی است که آفرینش خود را به درستی انجام داده و رخنه یا فاصله‌ای در آن  
نگذاشته است.<sup>۵</sup>

۱. نهج/البلاغه، همان، خطبة ۱۵۲.

۲. سید محمد حسین طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، همان، ص ۳۸۲.

۳. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، همان، ص ۵۵۵.

۴. همان.

۵. گروه نویسندگان، همان، ص ۳۱۴.



واژه «مصور» به معنای کسی است که پدیدآورده‌های خود را طوری صورت‌گیری کرده باشد که به یکدیگر مشتبّه نشوند.<sup>۱</sup> یعنی آفریدگاری که به هر موجودی صورت خاصی بخشید: «الْمُصَوِّر».<sup>۲</sup>

بنابراین، کلمات سه‌گانه هر سه متضمن معنای ایجاد هستند، اما به اعتبارات مختلف که بین آنها ترتیب هست، برای اینکه تصویر فرع این است که خدای تعالی بخواهد موجودات را متمایز از یکدیگر خلق کند و این نیز فرع آن است که اصلاً بخواهد موجوداتی بیافریند.<sup>۳</sup>

در اینجا پرسشی پیش می‌آید که چرا در دو آیه قبل بعد از نام «اللّه» بلافاصله واژه توحید «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را ذکر کرد و سپس اسماء خدا را شمرد، ولی در آیه مورد بحث بعد از نام «اللّه» به شمردن اسماء پرداخت و واژه توحید را ذکر نکرد؟

جوابش این است که بین صفاتی که در آن دو آیه شمرده شده - که یازده صفت یا یازده نام است - با نام‌هایی که در آیه مورد بحث ذکر شده فرق است، و آن فرق این است که صفات یادشده در دو آیه قبل الوهیت خدا را - که همان مالکیت توأم با تدبیر است - اثبات می‌کند؛ در حقیقت، مثل این می‌ماند که فرموده باشد: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ: معبودی به جز خدا نیست»، به دلیل اینکه او عالم به غیب و شهادت، و رحمان و رحیم و ... است. صفات یادشده در آن دو آیه به نحو اصال و استقلال خاص خداست و شریکی برای او در این استقلال نیست، چون غیر او هر کس هر چه از این صفات دارد خدا

۱. سید محمدحسین طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، همان، ص ۳۸۲.

۲. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، همان، ص ۵۵۵.

۳. سید محمدحسین طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، همان، ص ۳۸۲.

به وی داده است. پس، قهراً الوهیت و استحقاق معبود شدن هم خاص اوست. بدین سبب، در آخر آیه دوم فرمود: «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ» و با این جمله، اعتقاد شرک را که مذهب مشرکان است رد کرد. اما صفات و اسمائی که در آیه مورد بحث آمده صفاتی است که نمی تواند اختصاص الوهیت به خدا را اثبات کند، چون صفات یادشده عبارت اند از: خالق، باری و مصور، که مشرکان هم آنها را قبول دارند. آنان نیز خلقت و ایجاد را خاص خدای دانند و، در عین حال، مدعی اند که به غیر خدا ارباب و الهه دیگری هست که در استحقاق معبودیت شریک خدایند.<sup>۱</sup>

و اما اینکه در ابتدای هر سه آیه اسم جلاله «اللّه» آمده برای تأکید و تثبیت مقصود بوده، چون این واژه علم (اسم خاص) است برای خدا، و معنایش ذات مستجمع همه صفات کمال است، و قهراً تمامی اسماء الهی از آن سرچشمه می گیرد.<sup>۲</sup>

سپس، از آنجاکه اوصاف خداوند منحصر به این اوصاف نیست بلکه اوصافش همچون ذاتش بی پایان است، می افزاید: «برای او نام های نیک است؛ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى».<sup>۳</sup>

این جمله اشاره به بقیه اسماء حسنا است، چون واژه «الاسماء» هم جمع است و هم الف و لام بر سرش آمده و از نظر قواعد ادبی، جمع دارای الف و لام افاده عموم می کند.<sup>۴</sup>

۱. همان، ص ۳۸۳.

۲. سید محمد حسین طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، همان، ص ۳۸۳.

۳. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، همان، ص ۵۵۶.

۴. سید محمد حسین طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، همان، ص ۳۸۳.

خداوند از هر گونه عیب و نقص، منزّه و مبرا است: <sup>۱</sup> «يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»؛ هر آنچه مخلوق در عالم است، حتی خود آسمان‌ها و زمین، تسبیح گوی اویند.<sup>۲</sup>

و سرانجام برای تأکید بیشتر روی موضوع نظام آفرینش به دو وصف دیگر از او صافش - که یکی از آنها پیش از این آمد - اشاره کرده: «او عزیز و حکیم است؛ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ». اولی نشانه کمال قدرت او بر همه چیز و غلبه بر هر مانع است، و دومی اشاره به علم و آگاهی از نظام آفرینش و تنظیم برنامه دقیق در امر خلقت و تدبیر است.<sup>۳</sup>

این آیات سه گانه با جمله «وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» ختم شده، یعنی او غالبی است شکست ناپذیر، و کسی است که افعالش متقن است، نه گزاف و بیهوده. پس، نه معصیت گناهکاران او را در آنچه تشریع کرده و بشر را به سویش می خواند عاجز می سازد و نه مخالفت معاندان، و نه پاداش مطیعان و اجر نیکوکاران در درگاهش ضایع می گردد.<sup>۴</sup>

## اسماء و صفات الهی

اسماء الهی، به طور کلی، و اسم اعظم او، به صورت خاص، هر چند در عالم هستی مؤثر بوده، واسطه‌ها و اسباب نزول فیض از ذات متعالی او در این عالم مشهودند، اما این تأثیر مربوط به حقایق این اسماء است، نه خود الفاظی که دلالت بر معنا دارند و نه به معانی آنها که از الفاظ فهمیده می شود و در ذهن

۱. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، همان، ص ۵۵۶.

۲. سید محمد حسین طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، همان، ص ۳۸۳.

۳. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، همان، ص ۵۵۶.

۴. سید محمد حسین طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، همان، ص ۳۸۴.

تصور می گردد. معنای این تأثیر این است که خدای تعالی - که پدیدآورنده هر چیزی است - هر چیزی را به یکی از صفات کریمه اش - که مناسب آن چیز است و در قالب اسمی است - ایجاد می کند، نه اینکه لفظ خشک و خالی اسم یا معنای مفهوم از آن و یا حقیقت دیگری غیر ذات متعالی خدا چنین تأثیری داشته باشد.<sup>۱</sup>

بعضی از صفات خدا صفاتی است که معنای ثبوتی را افاده می کنند، از قبیل علم و حیات، و اینها صفاتی اند که مشتمل بر معنای کمال اند، و بعضی دیگر آن صفاتی است که معنای سلبی را افاده می کنند، مانند سبوح و قدوس و دیگر صفاتی که خدا را منزّه از نقایص می سازد. پس، از این نظر، می توان صفات خدا را به دو دسته تقسیم کرد: یکی ثبوتیه و دیگر سلبیه.

پاره ای از صفات خدا آن صفاتی است که عین ذات اوست، نه زائد بر ذات، مانند حیات، قدرت و علم به ذات؛ اینها صفاتی ذاتی اند. پاره ای دیگر صفاتی است که تحققشان محتاج به این است که ذات قبل از تحقق آن صفات محقق فرض شود، مانند خالق و رازق بودن که صفات فعلی اند و این گونه صفات زائد بر ذات و منتزع از مقام فعل اند؛ معنای انتزاع آنها از مقام فعل این است که مثلاً بعد از آنکه نعمت های خدا را که متنعم به آن و غوطه ور در آنیم ملاحظه می کنیم نسبتی را که این نعمت ها به خدای تعالی دارد نسبت رزقی است که یک پادشاه به رعیت خود جیره می دهد، و این ماییم که بعد از چنین مقایسه ای نعمت های خدا را رزق می نامیم و خدا را - که همه این نعمت ها منتهی به اوست - رازق می خوانیم. همچنین است صفات خلق، رحمت و مغفرت و دیگر صفات و اسماء فعلی خدا که بر خدا اطلاق می شود و خدا به آن اسماء

---

۱. همان، ج ۸، ص ۴۶۴.

نامیده می‌شود، بدون اینکه خداوند به معانی آنها متلبس باشد، چنان‌که به حیات و قدرت و دیگر صفات ذاتی متصف می‌شود؛ اگر خداوند حقیقتاً متلبس به آنها می‌بود، می‌بایستی آن صفات صفات ذاتی خدا باشند، نه خارج از ذات. پس، از این نظر، هم می‌توان صفات خدا را به دو دسته تقسیم کرد: یکی صفات ذاتی و دیگری صفات فعلی.<sup>۱</sup>

### ارتباط اسماء و صفات خداوند

میان اسم و صفت هیچ فرقی نیست، جز اینکه صفت دلالت می‌کند بر معنایی از معانی که ذات متصف به آن و متلبس به آن است، چه عین ذات باشد و چه غیر آن، و اسم دلالت می‌کند بر ذات، در آن حالی که دارای وصف است. پس، حیات و علم و صفند و حی و عالم اسم. چون الفاظ کاری جز دلالت بر معنا و انکشاف آن را ندارند، پس، باید گفت حقیقت صفت و اسم آن چیزی است که لفظ صفت و اسم آن حقیقت را کشف می‌کند. در نتیجه، حقیقت حیات و آن چیزی که لفظ حیات دلالت بر آن دارد در خدای تعالی صفتی است الهی که عین ذات اوست و حقیقت ذاتی که حیات عین اوست اسم الهی است. با توجه به این نظر، حی و حیات هر دو اسم می‌شوند برای اسم و صفت، هر چند نسبت به نظریه قبلی خود اسم و خود صفت‌اند.<sup>۲</sup>

### صفات و اسماء خدا، راه ارتباط با ذات پروردگار

ما، در سلوک فطری که به سوی اسماء داریم، کمالاتی را در عالم مشاهده می‌کنیم و از مشاهده آنها به این یقین می‌رسیم که خداوند نیز مسما به آن صفات کمال

۱. همان، ج ۸، ص ۴۶۰.

۲. همان، ص ۴۶۱.

است، چون او مالک عالم است و افاضه کننده بر همه. همچنین، از دیدن صفات نقص و حاجت یقین می کنیم که خدای تعالی منزّه از آنها و متصف صفات کمال است و او با داشتن آن صفات کمال است که نقص ها و احتیاج آفریده ها را برطرف می کند. مثلاً، وقتی علم و قدرت را در عالم مشاهده می کنیم ما را هدایت می کند به اینکه یقین کنیم خدای سبحان نیز علم و قدرت دارد که به دیگران افاضه می کند، و وقتی به وجود جهل و عجز در عالم بر می خوریم، ما را راهنمایی می کند بر اینکه خدای تعالی منزّه از این نواقص و متصف به علم و قدرت است، که با علم و قدرت خود نیاز ما را به علم و قدرت بر می آورد، و نیز در دیگر صفات. از این بیان روشن شد که وسیله ارتباط جهات خلقت و خصوصیات موجود در اشیاء با ذات متعالی پروردگار همانا صفات کریمه اوست، یعنی صفات واسطه میان ذات و مصنوعات اوست.

پس، انتساب ما به خدای تعالی به واسطه اسماء اوست و انتساب ما به اسماء او به واسطه آثاری است که از اسماء او در اقطار عالم مشاهده می کنیم. آثار جمال و جلال که در پهنای گیتی منتشر است تنها وسیله ای است که ما را به اسماء داله بر جلال و جمال او - از قبیل حی، عالم، قادر، عزیز، عظیم و کبیر و امثال آن - هدایت می کند؛ این اسماء ما را به سوی ذات متعالی ای که قاطبه اجزای عالم در استقلال خود به او متکی است راهنمایی می کند.<sup>۱</sup>

### جمع بندی

در مجموع این آیات سه گانه، علاوه بر مسئله توحید که دو بار تکرار شده، هفده وصف از اوصاف خدا آمده است: عالم به غیب و شهادت،

---

۱. ر.ک. همان، ص ۴۶۱-۴۶۳.

رحمان، رحیم، ملک، قدوس، سلام، مؤمن، مهیمن، عزیز، جبار، متکبر، خالق، باری، مصور، حکیم، دارای اسماء الحسنی و کسی که همه موجودات عالم تسبیح او می گویند. این اوصاف با وصف توحید او هجده صفت می شود [توجه داشته باشید که توحید دو بار و عزیز نیز دو مرتبه ذکر شده است].<sup>۱</sup>

در مجموع این صفات، نظم‌بندی خاصی در سه آیه دیده می شود: در آیه نخست از عمومی ترین اوصاف ذات (علم) و عمومی ترین اوصاف فعل (رحمت) که ریشه همه افعال خداوندی است بحث می کند؛ در آیه دوم، سخن از حاکمیت او و شئون این حاکمیت و صفاتی همچون قدوس و سلام و مؤمن و جبار و متکبر است، که این صفات همه از ویژگی های حاکمیت مطلقه الهی است؛ و در آخرین آیه از مسئله خلقت و آنچه مربوط به آن است مانند نظم‌بندی و صورت‌بندی و قدرت و حکمت بحث می کند.

به این ترتیب، این آیات دست پویندگان راه معرفت خدا را گرفته، منزل به منزل پیش می برد، از ذات پاک او شروع می کند و بعد به عالم خلقت می آورد و باز در این سیر الی الله از مخلوق به سوی خالق می برد و قلب را مظهر اسماء و صفات الهی و مرکز انواع ربانی می کند و در لابلای این معارف و انوار آدمی را می سازد و تربیت می نماید و شکوفه های تقوا را بر شاخسار وجودش ظاهر می سازد و لایق قرب جوارش می کند، تا با همه ذرات جهان هم صدا شود و تسبیح گویان نغمه سبوح و قدوس سر دهد.<sup>۲</sup>

۱. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، همان، ص ۵۵۶.

۲. همان، ص ۵۵۷.

این سوره - همان طور که به تسبیح خدا و دو اسم عزیز و حکیم آغاز شده بود - همان گونه نیز پایان می یابد: «يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ».

## پیامها

۱. خداوند آفریننده ای است که در آفرینش مخلوقاتش از کسی یا جایی الگو برداری نکرده است، بلکه خود صورت بخش پدیده هاست: «الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ».
۲. کسی که تمام کمالات را داراست سزاوار تسبیح همه هستی است: «لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ...».
۳. تسبیح موجودات نشانه نوعی علم و شعور در هستی است: «يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ».
۴. تسبیح موجودات تذکری به انسان هایی است که اهل تسبیح نیستند: «يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ».
۵. قدرت خداوند همراه با حکمت است، نه ستم و تجاوز: «هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ».

## واژه های مهم

واژه	معنا	تجزیه	ترکیب
خَالِقُ	آفریننده	اسم فاعل	خبر و مرفوع
بَارِئُ	آفریننده ای بی سابقه	اسم فاعل	خبر و مرفوع
مُصَوِّرٌ	صور تگر	اسم فاعل باب تفعیل	خبر و مرفوع



## یادآوری صرف و نحو، مبتدا و خبر

عبارت‌های قرآنی دو گونه‌اند: یا جمله‌اند یا غیر جمله؛ غیر جمله نیز یا یک ترکیب است یا شبه جمله؛ ترکیب یا اضافی (مضاف و مضاف‌الیه) است یا وصفی (صفت و موصوف). این ترکیب‌ها در حکم واژه مفردند.

شبه جمله عبارتی است که نه جمله کامل باشد و نه در حکم مفرد، مانند جار و مجرور.

جمله یا جمله اسمیه است یا جمله فعلیه؛ نمونه‌های جملات اسمیه عبارت‌اند از:

- مبتدا (مرفوع) خبر مفرد (مرفوع)

- مبتدا (مرفوع) خبر شبه جمله (محلاً مرفوع)

- مبتدا (مرفوع) خبر جمله (محلاً مرفوع)

الگوهای گوناگون مبتدا و خبر به شکل‌های زیر می‌باشند:

- گاهی هر دو مفردند: «هُوَ الْحَيُّ»؛

- گاهی خبر بر مبتدا مقدم می‌شود: «إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ»؛

- گاهی مبتدا یا خبر مضاف‌اند: «رَبُّكُمْ الْحَقُّ، لَكُمْ دِينُكُمْ»؛

- گاهی همراه با صفت‌اند: «فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ»؛

- و گاهی همراه با عطف‌اند: «لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ».

نکته. گاهی جار و مجرور در اول جمله می‌آید که به آن خبر مقدم و به اسم

بعد از آن مبتدای مؤخر می‌گویند.

## نمونه:

جمله اسمیه	إِلَى اللَّهِ	الْمَصِيرُ
نقش کلمات	(جار و مجرور) خبر مقدم	مبتدا مؤخر
اعراب کلمات	محلاً مرفوع	مرفوع

## تمرین

در عبارت‌های قرآنی زیر مبتدا و خبر را مشخص و جمله را ترجمه کنید.

- «هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (حشر: ۲۴).

- «مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ» (نور: ۳۵).

- «وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ» (یوسف: ۲۱).

- «وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» (آل عمران: ۱۵۴).

## کتابنامه

- قرآن کریم، ترجمه [آیت الله] مکارم شیرازی، قم، دار القرآن الکریم، ۱۳۷۳.
- نهج البلاغه، نسخه صبحی صالح، ترجمه محمد دشتی، قم، مشهور، ۱۳۷۹.
- آخوندی، مصطفی. جهاد و دفاع در آینه آیات و روایات، قم، زمزم هدایت، ۱۳۸۷.
- \_\_\_\_\_، نظام دفاعی اسلام، قم، مرکز تحقیقات اسلامی، ۱۳۸۱.
- آشتیانی، محسن و سیدمحسن موسوی. قرآن در مانی روحی و جسمی، زهیر، ۱۳۹۱.
- آقا جمال خوانساری، محمد بن حسین. شرح غرر الحکم، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۶.
- آلوسی، سید محمود. روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، به تحقیق علی عبدالباری عطیه، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵.
- آیتی، محمد ابراهیم. تاریخ پیامبر اسلام، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۶.
- ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبة الله. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، به تصحیح محمد ابوالفضل ابراهیم، قم، مکتبه آیت الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ ق.
- ابن بابویه، محمد بن علی. التوحید، به تصحیح هاشم حسینی، قم، جامعه مدرسین، ۱۳۹۸.
- \_\_\_\_\_، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، قم، دار الشریف الرضی، ۱۴۰۶ ق.
- \_\_\_\_\_، الخصال، به تصحیح علی اکبر غفاری، قم، جامعه مدرسین، ۱۳۶۲.
- \_\_\_\_\_، معانی الأخبار، به تصحیح علی اکبر غفاری، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۳ ق.
- \_\_\_\_\_، من لا یحضره الفقیه، به تصحیح علی اکبر غفاری، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ ق.
- ابن طاووس، علی بن موسی. جمال الأسبوع بکمال العمل المشروع، قم، دار الرضی، ۱۳۳۰ ق.
- ابن فارس، احمد. معجم مقاییس اللغة، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۴ ق.

- أبو السعود العمادى، محمد بن محمد بن مصطفى. *تفسير أبى السعود* (إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم)، بيروت، دار إحياء التراث العربى، بی تا.
- ابوالفتوح رازى، حسین بن على. *روض الجنان وروح الجنان فى تفسير القرآن*، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوى، ۱۴۰۸ ق.
- امین عاملی، سید محسن. *أعیان الشیعه*، بیروت، دار التعارف، ۱۴۰۳ ق.
- بحرانى، سید هاشم. *البرهان فى تفسير القرآن*، قم، مؤسسه بعثت، ۱۳۷۴.
- برقى، احمد بن محمد بن خالد. *المحاسن*، به تصحیح جلال الدین محدث، قم، دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۷۱ ق.
- جوادى آملی، عبدالله. *ادب فنای مقربان*، قم، اسراء، ۱۳۹۰.
- \_\_\_\_\_. *تسنیم (تفسیر قرآن کریم)*، قم، اسراء، ۱۳۸۸.
- \_\_\_\_\_. *تفسیر انسان به انسان*، قم، اسراء، ۱۳۹۲.
- \_\_\_\_\_. *تفسیر موضوعی قرآن کریم (قرآن در قرآن)*، قم، اسراء، ۱۳۷۶.
- \_\_\_\_\_. *حکمت علوی*، قم، اسراء، ۱۳۸۸.
- \_\_\_\_\_. *رازهای نماز، ترجمه علی زمانی قمشه ای*، قم، اسراء، ۱۳۹۲.
- \_\_\_\_\_. *معاد در قرآن*، قم، اسراء، ۱۳۸۸.
- حرانی، ابن شعبه. *تحف العقول عن آل الرسول ﷺ*، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ ق.
- حکیمی، محمدرضا و دیگران. *الحیة*، ترجمه احمد آرام، تهران، فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۰.
- خزاز رازی، علی بن محمد. *کفایة الأثر فی النصّ علی الأئمة الاثنی عشر*، به تصحیح عبد اللطیف حسینی کوهکمری، قم، بیدار، ۱۴۰۱ ق.
- الدارمی التمیمی السمرقندی، أبو محمد عبد الله. *سنن الدارمی*، به تحقیق حسین سلیم أسد الدارانی، المملكة العربیة السعودیة، دار المغنی للنشر والتوزیع، ۱۴۱۲ ق.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد. *المفردات فی غریب القرآن*، به تحقیق صفوان عدنان داودی، دمشق - بیروت، دار العلم - دار الشامیه، ۱۴۱۲ ق.
- رامیار، محمود. *تاریخ قرآن*، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۹.
- رمضان البوطی، محمد سعید. *السلفیة مرحلة زمنية مباركة وليست مذهب إسلامی*، دمشق، دار الفکر، ۱۹۸۸ م.
- سرهنگی، مرتضی. *اسرار جنگ تحمیلی به روایت اسرای عراقی*، تهران، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۹.
- سیوطی، جلال الدین. *الدر المنثور فی تفسیر المأثور*، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ق.

شهید ثانی. منیه المرید فی ادب المفید والمستفید، به تحقیق رضا مختاری، قم، بوستان کتاب، ۱۳۶۸.

شیخ حر عاملی. وسائل الشیعه، قم، مؤسسه آل البيت (ع)، ۱۴۰۹ ق.

\_\_\_\_\_. اثبات الهداه بالنصوص والمعجزات، بیروت، اعلمی، ۱۴۲۵ ق.

صافی، محمود بن عبدالرحیم، الجدول فی اعراب القرآن، دمشق-بیروت، دار الرشید، ۱۴۱۸ ق.

صحیفه سجادیه، قم، الهادی، ۱۳۷۶.

طباطبایی، سید محمد حسین. المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ ق.

\_\_\_\_\_. تفسیر المیزان، ترجمه محمد باقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی،

۱۳۷۴.

طبرسی، علی بن حسن. مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار، نجف، المكتبة الحیدریه، ۱۳۸۵ ق.

طبرسی، فضل بن حسن. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ترجمه گروه مترجمان، به تحقیق

رضا ستوده، تهران، فراهانی، ۱۳۶۰.

\_\_\_\_\_. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۲.

طبری، محمد بن جریر. تاریخ الطبری (تاریخ الأمم والملوک)، به تحقیق محمد أبوالفضل

ابراهیم، بیروت، دار التراث، ۱۳۸۷ ق.

العروسی الحویزی، عبد علی بن جمعه. تفسیر نور الثقلین، به تصحیح هاشم رسولی محلاتی،

قم، اسماعیلیان، ۱۴۱۵ ق.

فیض کاشانی، محمد. تفسیر الصافی، به تصحیح حسین اعلمی، تهران، مکتبه الصدر، ۱۴۱۵ ق.

\_\_\_\_\_. المحجّه البیضاء، قم، موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۷ ق.

\_\_\_\_\_. الوافی، اصفهان، کتابخانه امام امیر المؤمنین علی (ع)، ۱۴۰۶ ق.

فیومی، احمد بن محمد. المصباح المنیر، قم، موسسه دار الهجره، ۱۴۱۴ ق.

قدوسی زاده، حسن. اصطلاحات سیاسی فرهنگی، قم، معارف، ۱۳۸۷.

قرائتی، محسن. تفسیر نور، تهران، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، ۱۳۸۳.

قرشی، سید علی اکبر. تفسیر احسن الحدیث، تهران، بنیاد بعثت، ۱۳۷۷.

قضاعی، محمد بن سلامه. شرح شهاب الأخبار، به تصحیح جلال الدین حسینی أرموی، تهران،

علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱.

قمی، علی بن ابراهیم. تفسیر القمی، به تصحیح طیب موسوی جزائری، قم، دار الکتاب، ۱۴۰۴ ق.

کلینی، محمد بن یعقوب. الکافی، تهران، دار الکتب الإسلامیه، ۱۴۰۷ ق.

گروه نویسندگان. تفسیر هدایت، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۷.

گروه نویسندگان. مرزبان وحی و خرد (یادنامه علامه سید محمد حسین طباطبائی)، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۱.

متقی هندی، علاء الدین علی. کنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۴ ق.

مجلسی، محمد باقر. بحار الأنوار، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.  
مرکز فرهنگ و معارف قرآن، دائرة المعارف قرآن کریم، قم، مؤسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۹.  
مصطفوی، حسن. التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸.

مطهری، مرتضی. مجموعه آثار استاد شهید مطهری، تهران، صدرا، ۱۳۸۷.  
معرفت، محمد هادی. علوم قرآنی، قم، مؤسسه فرهنگی التمهید، ۱۳۸۱.  
مکارم شیرازی، ناصر. تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۷۴.  
\_\_\_\_\_ . مثالهای زیبایی قرآن، قم، نسل جوان، ۱۳۸۲.

منسوب به امام صادق (ع)، مصباح الشریعه، بیروت، اعلمی، ۱۴۰۰ ق.  
موسوی خمینی، روح الله. آیین انقلاب اسلامی (گزیده‌ای از اندیشه و آرای امام خمینی)، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ع)، ۱۳۸۹.

\_\_\_\_\_ . صحیفه امام، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ع)، ۱۳۷۸.  
مهدوی کنی، محمدرضا. نقطه‌های آغاز در اخلاق عملی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۴.

نراقی، ملا محمد مهدی. جامع السعادات، بیروت، اعلمی، بی تا.  
نرم افزار حدیث ولایت، مجموعه رهنمودهای رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای (ع)، مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی (حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای (ع)).

نوری، حسین. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم، مؤسسه آل البيت (ع)، ۱۴۰۸ ق.  
نیشابوری، نظام الدین حسن بن محمد. تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۶ ق.

الواقدی، محمد بن عمر. المغازی، به تحقیق مارسدن جونس، بیروت، مؤسسه الأعلمی، ۱۴۰۹ ق.  
ورام بن أبی فراس، مسعود بن عیسی. تنبیه الخواطر و نزهة النواظر (المعروف بمجموعة ورام)، قم، مکتبه فقیه، ۱۴۱۰ ق.

## سورة الحشر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١﴾ هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَتْهُمْ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ ﴿٢﴾ وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ ﴿٣﴾ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٤﴾ مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لَيْنَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَى أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ ﴿٥﴾ وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٦﴾ مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٧﴾ لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ﴿٨﴾ وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُخْجَلُونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُوا فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٩﴾ وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا

الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿١٠﴾ \* أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَیْنٌ أَخْرَجْتُمُ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿١١﴾ لَیْنٌ أَخْرَجُوا لَا تَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَلَیْنٌ قُوتِلُوا لَا يَنْصُرُوهُمْ وَلَیْنٌ نَّصُرُوهُمْ لَا يُؤْتُونَ إِلَّا دَبْرَةً لَا يُنْصَرُونَ ﴿١٢﴾ لَا تَتِمُّ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ ﴿١٣﴾ لَا يَفْقَهُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرَى مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ خَسَبَتْهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ ﴿١٤﴾ كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٥﴾ كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦﴾ فَكَانَ عَقِبَهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ ﴿١٧﴾ يَتَأَيَّأُ الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مِمَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٨﴾ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نُسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسُهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿١٩﴾ لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ ﴿٢٠﴾ لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَشِيعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثِلُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٢١﴾ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عِلْمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ﴿٢٢﴾ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَنَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٢٣﴾ هُوَ اللَّهُ الْخَلِيقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٢٤﴾